

مجله هفتگی شنبه ۱۰ حمل ۱۳۵۳ — شماره ۲ـ

زیبا رویی از کشور فرانسه

د دولت رئیس او صدراعظم

دمرکزی قواؤ صاحبمنصبانو ته په خطاب وفرمایل :

هغه وظیفه چه په مخکښی لروله مشکلاتو نه خالی نده

د دولت رئیس او صدراعظم ښاغلی محمد داؤد چهارشنبه دحمل۷ په دریو بجو دنیالگیو کیښینولو پهمراسمو کښیچهدمرکزی قول اردو دقو ماندانی لخوا ددغی قوماندانی دځمکی په ساحه کښی ترتیب شوی ووبرخه واخیسته .

پدغه مراسمو کښی د صدارت مرستیال ډاکتر محمد حسن شرق دمرکزی کمیټیغړی دکابینی ځینی غړی، لوی درستیز ډگرجنرال عبدالکریم مستغنی د جمهوری اردو اودمرکز دقواؤ ستر منصبداران او افراد همحاضرؤ.

دنیا لگیو کیښنولو مراسم دقرآن مجید دځو آیتونو دلوستلو نه وروسته دښهراغلی په هغی وینا سره چه دمرکزی قول اردو دقوماندان تور ن جنرال غلام حیدر رسولی لخوا وشوه پیل شول .

په پای کښی دانقلاب لار ښودونکیداسی وفرمایل :

محترمو دوستانو او ملگرو گرانوځلمیانو اودافغا نستان دفداکاره اردو منصبدارانو.

څلور دیرش کاله دمخه یو شمیرقطعات دمرکز دقواؤ په نامه پهمرکز کښی تشکیل شول او دهغو دلمړنی قو ماندانی ویاړماته وسپارل شو داوږدو کلو نو له تیریدو نهوروسته نن وینم چه دغه قطعات او هغه ځلمیان چه هغوی یی‌وطن ته دخدمتاودگران افغانستان دعظمت اوسر لوړی پهلاره کښی رورلیؤ په ډیرمنظم شکل اوپه ډیره عالی روحیه زما په مخکښی ولاړ دی اوله دغی ناحیی نه ډیره خوښی احساسوم .

گرانو ورونو!

هغه وظیفه چه په مخکی لروله مشکلاتو نه خالی نده.

لکه څنگه چه دافغانستان ستر اردو دجمهوریت دستر انقلاب په مرحله کښیپه فداکاری او جان نثاری سره ستر خدمتونه سرته ورسول اوبری یی لاس ته راوړپوره ډاډ او ایمان لرم چه بیا هم‌دوطن دپرمختگ اونیکمرغی او دملی نوامیسو دساتنی پهلاره کښی بهله هیڅ ډول فداکاری او ایثارنهځان ونه ژغوری. او دلوی خدای په فضل بهددوی په برخه تل سر لوړی اوبری وی.

زه یقین لرمچه دافغانستان تاریخ‌هیڅکله دهغو خلکو دقهر مانی او ایثار ارزښتچه دخپل وطن دپاره له ټولو شیانونه تیر شول نه هیروی.

دانقلاب لار ښودونکی خپلی ویناتهداسی دوام ورکړ.

زمونږ وظیفی اوس نوی شروع شویدی اولمړنی گامونه مواخستی دی زمونږ دخلمی اونوی نظام د استحکام اوټینگښت دپاره دوامداره کوښښ ، له ځانه تیریدل،خالصانه ایثار او فداکاری او پرله پسی زیارایستل په کار دی.

زه یقین لرم کله چه دوطن صالح‌اولاد په دغسی ټینگ اوخلل نه مونډونکی ایمان او عقیده او حقیقی نصب العین سره دخپل مملکت او خلکو په گټه د میړانی ملاوتړی زمونږ گران هیواد به ددوی د میړانی‌اوایمان پهطاقت دترقی اوبری لاره ووهی.

که بوه ورځ ژوندی یامړه یوبیاهم‌دوطن پهتاریخ کښی دهغه ویاړ به دهغو کسانوپه برخه وی چه په ربښتیاسره یی وکړای‌شول ملی خدمتونه لکه څنگه چه دوطن لهیوصالح اولاد سره ښایی سرته رسولی وی.

ددولت ښاغلی رئیس د خپلی ویناپه‌پای کښی داسی وفرمایل :

یوځل بیا دزړه له کومی دمرکز دقواؤ دمنصبدارانو او افرادودیرو تودواحساساتو او دمهربانی له څرگندولو نـه تشکر کـوم اودلوی خدای له درباره تاسو ټولوته وطن‌ته دخدمت پهلاره کی دبری هیله کوم .

رئیس دولت و صدراعظم هیأت انجمن تعلیمات

عالی انجنیری را پذیرفتند



ښاغلی محمدداؤد رئیس‌دولت وصدراعظم هنگام مصافحه با اعضای انجمن تعلیمات‌عالی انجنیری .

ښاغلی محمدداؤد رئیس‌دولت وصدراعظم ساعت‌چهار بعد ازظهر دوشنبه۸حمل هیات‌انجمن تعلیمات عالی انجنیری یونسکو حوزه‌آسیای مرکزی وجنوبی را در قصر گلخانهٔ ریاست جمهوری پذیرفتند.

ښا غلی رئیس دولت وصدر اعظم ضمن صحبت با آنها گفتند افغانستان یك کشور روبانکشا ف بوده ومشکلات زیاد دارد.ولی اطمینان داریم‌که به نیروی جوانان‌این‌کشور، قدرت، علم ودانش ، ومشوره هاوتبادل‌نظر بادانشمندان مما لك دوست این مشکلات‌را ازبین خواهیم برد.

ښاغلی محمد داؤد از برگزاری کنفرانس انجمن تعلیمات عالی انجنیر ی درافغانستان اظهار مسر ت نموده علاوه کردند که‌اشتراك کنند گان کنفرانس مدت اقامت‌شانرادرکشور ما بخوشی سپری نمایند.

ښاغلی رئیس دولت گفتند گرچه مادر مملکت خود چیز های زیادی نداریم که‌شما آنرا ببینید و لی چیز یکه داریم واز روی اخلاص عرضه کرده میتوانیم، صمیمیت‌وپاکی باطن ماست .

دراین موقع یکتن از اعضا ی کنفرانس‌به نمایندگی ازسایر اشتراك کنند گان‌ازمهمان نوازی های که از ایشان بعمل آمده است ابراز سپا سگزاری نموده گفت کشور های مانیز رو بانکشا ف بوده وپرابلم های‌زیاد دارد وتائید کرد. که مشوره ها وتبادل نظر در امر رفع مشکلا ت کشور های شان مفید است.

در موقع پذیرفتن هیات انجمن تعلیمات عالی انجنیری ښاغلی محمد اکبر رئیس‌دفتر جمهوری ، د ښیس پو هنتون کابل ورئیس پوهنځی انجنیری نیز حاضر بودند.

زارعان و دهقانان

از بیانات زعیم بزرگ ما استقبال نموده اند

زارعان و دهقانان ازبیا نات زعیم بزرگ‌ماکه به منا سبت او لین روز سال ایراد فرمو ده اند ضمن ادای نماز جمعه ومجالس سروریکه بروزاول سال درهرولایت برپاشده بود استقبال نموده اند.

نامه نگاران باختراز ولایات‌کشور اطلاع‌میدهند که زارعان و دهقانان برخود میبالند که رهبر انقلاب جمهوریت از آغاز نظام‌نوین‌متوجه رفاه اکثر یت مردم کشور بوده.

زارعان ودهقانان ولایات کشور تشویق‌رئیس دولت وصدراعظم را برای خدمتگذاری بیشتر وبلند رفتن معیار محصولات زراعتی‌موثر خوانده اند.

پروگرام انکشاف تجارت به منصهٔ تطبیق گذاشته شد

پروگرام انکشاف تجارت پس ازتصویب مجلس عالی وزراء ومنظوری رئیس دولت‌به منصهٔ تطبیق گذاشته شد.

هدف‌اساسی این پروگرام که‌بتاسی‌ازخط مشی دولت جمهوری که در بیانیه «خطاب‌به مردم» قاید ملی ما توضیح گردیده است ارتقای سطح زندگی مردم کشور میباشد.

یك منبع وزارت تجارت گفت که‌افغانستان بحیث یك کشوردرحال رشد وباداشتن‌نفوس باعاید نسبتا کم اتکای بیشتر به تجارت خارجی جهت بد ست آوردن عواید اسعاری دارد واین وضع ایجاد صنا یع صادراتی‌را مساعد می سازد.

منبع گفت که هدف اساسی این‌پروگرام ارتقای سطح زند گی مردم کشور ازطریق ازدیاد تولیدات ملی، تقویه طبقه‌مولدوحمایه مستهلکین میباشد.

منبع افزود که سیاست اقتصادی دولت دریك سیستم اقتصاد مختلط ورهبری شده عبارت است از تشبث‌دولت در انعکاس‌منافع ملی ورهبری تشبثات خصوصی‌درراه فعالیت های سالم که موافق به منافع ملی کشور میباشد.

منبع درزمینه اهداف پرو گرام انکشاف تجارت وفعالیت آینده وزارت تجارت گفت‌که انکشا ف صادرات ، تنظیم تجار ت خارجی وداخلی و ترانسپورت و ترانزیت از جملهٔ فعالیت های آینده این و زارت میباشد.

بناغلی محمد نعیم بحیث نماینده خاص

رئیس دولت وصدراعظم عازم عراق گردید

بنا غلی محمد نعیم نمایندهٔ خاص‌بناغلی محمد داؤد ر ئیس دو لت وصدراعظم برای مسافرت رسمی ودو ستانه قبل ازظهرروزسه شنبه ۶حمل عازم عراق گردید.

درمیدان هوایی کابل دکتور محمد حسن شرق معاون صدارت عظمی، اعضای کابینه دگر جنرال عبدالکریم مستغنی‌لوی درستیز، دکتور غلا م سخی نورزاد، بناروال کابل، سفرای کبیر کشور های عربی وبعضی دیگر ازسفرای مقیم کا بل با بناغلی محمد نعیم وداع نمودند .

بناغلی محمد نعیم بنا بد عوت حکومات عراق ، لیبیا، الجزایر و مصر بحیث‌نماینده خاص بناغلی ر ئیس دو لت وصدر اعظم‌از کشور های مذکور بازدید رسمی ودوستانه مینماید.

درین مسافرت بناغلی وحید عبدالله‌معین سیاسی وزارت ا مور خارجه نیزبا بناغلی محمد نعیم همراه میباشد.

محاکم پولیس تأسیس گردید

به اسا س تصویب شورای عالی‌قضا ومنظوری‌رئیس دولت‌محاکم پولیس به‌دومرحله محکمه ابتدایی ، اختصاصی پولیس ودیوان اختصاصی پولیس درچوکات محکمه عالی‌تمیز بحیث محکمه نهایی درارگان قضایی وزارت عدلیه وخارنوالی پولیس درارگان ادارهٔ‌عالی لوی خارنوالی وزارت عدلیه تشکیل‌وتاسیس گردید.

یك منبع ریاست ذاتیه آمریت عمومی ادارهٔ قضای وزارت عدلیه ضمن توضیح‌این خبر گفت به اساس مادهٔ ۹۸ قانون پولیس وبه منظور توحید اجراآت ومراجع قضایی وسرعت عمل در حل و فصل قضایای‌مربوط به جرایم ناشی ازو ظیفه پولیس وژاندارم اعم از جرایم جنحه‌وجنایت موافقت نامهٔ‌بین مامورین ذیصلاح وزارت عدلیه وقو ماندانی عمومی ژاندارم وپو لیس وزارت داخله این تصویب بعمل آمده است.

منبع افزود اعضای اداری وقضایی آنها بزودی تعیین وبه فعالیت‌شروع خواهندکرد.

قرارداد های قرضه ۲۱ هزار تن

کود کیمیاوی باشرکت‌های پخته عقد گردید

به‌تاسی از رهنمایی های دولت جمهوری وبه مقصد تو سعه زراعت پخته وتشویق زارعان پخته کار شرکت کود کیمیاوی‌افغان قرار داد ها ی بیست و یك هزار تن کود کیمیاوی را باشرکت ها ومو سسات پخته کشور عقد نمود.

مجلس عا لی وزراء باسا س پیشنهاد وزارت زراعت و آبیاری اخیر تصویب کرده بود تامقدار بیست‌و یکهزارتن‌کود برای‌بلند رفتن حا صلات پنبه طور قرضه به زراعان توزیع گردد.

یك منبع وزارت زراعت وآبیاری گفت‌که شرکت کو د کیمیاوی افغان به موجب این مصوبه وتجو یز آن وزارت قرار داد های قرضه کود را ازطریق بانك انکشاف‌زراعتی باشرکت های پخته سپین زر، سخی لیمتد، ا مین لمیتد - با ختر لمیتد موسسه پنبه و روغن نباتی هلمند، شرکت پخته هرات وشرکت قند بغلان عقد نمود.

منبع افزود کودمتذکره از طریق‌مراکزی که ازطرف مو سسات پنبه تعیین شده‌توأم باپنبه دانه بذری و تخم لبلبو به زراعان توزیع میگردد.

منبع همچنا ن گفت که در اکثر ولایات توزیع کود وپنبه دانه آغاز شده وروزانه‌عدهٔ زیادی از زارعان کود طرف‌ضرورت رادریافت میدارند.

سپین زر شرکت

برای ۱۷۰ هزار جریب زمین پنبه دانه‌بذری توزیع میکند

برای یکصدو هفتاد هزار جریب زمین امسا ل سپین زر شر کت پنبه دانه بذری توزیع مینماید که‌نسبت بسال گذشته‌اضافه ازسی وسه هزار جریب‌زمین تحت زرع‌پخته خواهد آمد.

انجنیر عبدالملك رئیس سپین زرشرکت گفت باساس پیشبینی متخصصین برای‌زرع پخته امسال دوهزار و سه صد هفتادوشش تن پنبه دانه بذری به زارعان ولایات کندز تخار وبغلان توزیع میگردد که این‌مقداربرای یکصد و هفتاد هزار جریب کافی میباشد.

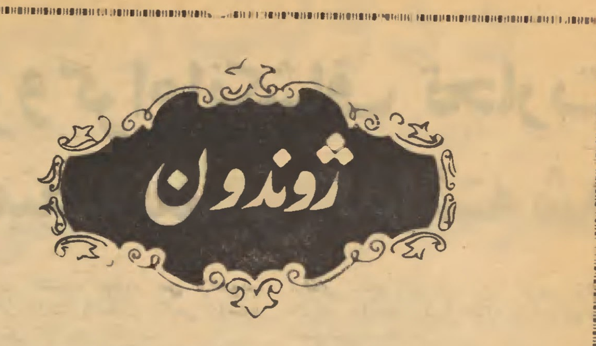
وی متذکر شد سال گذشته یکصدوسی‌و شش هزار وسه صد جریب زمین تحت‌زرع پخته قرار داشت که با ین حسا ب امسال سی وسه هزارو هفتصد جریب بیشترپخته زرع خواهد شد.

رئیس سپین زر شرکت علاوه‌کردباساس هدایت دولت توز یع پنبه دانه بذری طور رایگان در حوزه های معینه شروع گردیده است.

وزیر فواید عامه از جریان کار یونت میخانیکی که مشغول ترمیم شاهراه کابل کندهار میباشد دیدن کرد

بناغلی غوث الدین فایق وزیـر فواید عامه در راس یك هیا ت انجنیران آنو زارت برای باز دید کار یونت های سرك سازی قوایکار ویونت های حفظ ومراقبت شا هراه غربی وامورمواصلاتی ولایت نیمروز عازم هلمند شد .

بناغلی وزیر فواید عامه درعرض راه کابل ، کندهار از جریان کـار یونت میخا نیکی که مشغول‌ترمیم شاهراه کابل ، کندهار در حصـهٔ شاه جوی و کلات میباشد دید ن نمود .



شماره ۲شنبه ۱۰ حمل ۱۳۵۳ برابر با ۶ ربیع الاول مطابق ۳۰ مارچ ۱۹۷۴

پروگرام انکشاف تجارت

پروگرام انکشاف تجارت، که هدف آن ارتقای سطح زندگی مردم از طریق ازدیاد تولیدات ملی، تقویه طبقه مولد و حمایه مستهلکین میباشد. درمجلس عالی وزرا تصویب و به منصه تطبیق گذاشته شد.

برای اینکه تجارت تابع مصالح احیای اقتصادی وسپس صنعتی کردن کشور در رشته های مختلف مورد نیاز، گردد، بسط و گسترش تجارت خارجی جهت بدست آوردن عواید اسعاری شایان اهمیت بسیار است زیرا تجارت مناسبت و بستگی نزدیك در افزایش سطح تولیدات دارد.

در تجارت خارجی صادرات آیینه اقتصاد یك کشور است که با عرضه مواد تولیدی اش در مارکیت های خارجی انعکاس میابد. در حال حاضر محصولاتیکه در داخل کشور تولید میگردد، در بازار های خارجی مارکیت های زیاد دارد. که با تقویه طبقه مولد میتوان میزان و کیفیت تولید را بیشتر از پیش بلند برد. وبپیمانه تجارت خارجی را وسعت بیشتر بخشید.

تقویه طبقه مولد به منظور ازدیاد محصولات و حمایه مستهلکین وسیله ایست که زمینه را هر چه بیشتر برای تقویه اقتصادوانکشاف صنایع چندین رشته ای مساعد میسازد.

هم آهنگ بودن پروگرامهای انکشافی زراعت، معادن و صنایع نیز نقش قاطع در افزایش میزان محصولات در ساحات مختلف دارد. درگذشته صنایع در رشته های ایجادشده بود که ازنظر نحوه تولید، عدم هم آهنگی بصورت مشهوددرآن دیده میشود، ازهمین سبب است که این رشته ها در رشد وتقویه متقابل، کمتر موثر بوده اند.

احداث صنایع که در قلم اول بتواند نیازمندیهای مردم رامرفوع سازد و ایجاد صنایع سنگین اکه ضامن پیشرفت سریع و تحکیم استقلال اقتصادی گردد، تشویق حمایه و کنترول تشبثات خصوصی در سکتور سرمایه گذاری خصوصی، تاثیر بارزی در تقویه بنیه اقتصادی کشور دارد. برای تحقق بخشیدن این مأمول همچنانکه دربیانیه «خطاب بمردم» تذکر رفته، لازم است گامهای سریع ووسیع برای رفع عقب ماندگی بر داشته شود.

افغانستان با نفوس و قوای بشری زیادیکه دارد میتوان بانیروی کار در تسریع آهنگ رشد اقتصادی وانکشاف صنایع گامهای وسیعی بر داشت.

طرح پروگرام انکشاف تجارت و تطبیق آن در عمل، قدم موثری است در جهت انکشاف تجارت خارجی وایجاد صنایع مختلف که در تقویه واستحکام اقتصاد کشور نقش مثبت خواهد داشت.

تصمیم قاطع، خلل ناپذیر ودوامدار یک ملت میتواند او را به هدف عالی اش برساند

در دفتر مدیر

مجله ژوندون از چند هفته به اینطرف بحثی راپیرامون مشکلات محیط خانواده واز جمله مسأله ازدواج واختلاف نظر ها ییکه در زمینه میان پدران و مادران و فرزندان شان وجود دارد راه انداخته است، تااگر بتواند برای از میان بر داشتن این مشکل حد اقل زمینه وراه چاره های را مساعد سازد.

باید بگوییم که نتایج این مباحث تااندازه سود مند هم بوده ونامه های زیادی از آن تعداد کسانیکه باپرابلمهای خانوادگی سرد چار هستند دریافت نموده ایم . ازهمه مهمتر اینکه چند روز قبل دختر جوانی بدفتر مجله آمد. در همان نظر اول غم بزرگ در چهره اش بطور محسوسی خوانده میشد. شیارهای کوچکی که در اطراف چشمانش خط کشیده بود و اورا بیشتر از سن که داشت، مینماً یاند. او در اول ساکت بود و به اطرافش نگاه میکرد مثل این بود که چیزی را گم کرده باشد. بعد از اندکی درنگ و ملاحظه ی گرد ونواحش زبان بازکرد و خیلی آهسته به سخن گفتن آغاز کرد.

میگفت: دو هفته میشود مجله ژوندون میز مدوری دایر میکند ودر اطراف موضوعاتیکه برای من جالب است صحبت های میشود. جالب ازین بابت که در ظرف مدت کمی ژوندون توانسته راه های حلی برای مشکل ازدواج جستجو نماید وهم وعده نموده که گروه مشورتی میزمدور ژوندون به مشکلات خانواده ها در مواردی خاص جواب میگوید .

دخترك در دو راهی عجیبی گیر کرده وبقرار گفته خودش دو سال میشود رنج این درد را متحمل میگردد.

از او دعوت کردیم فردا همان روز بیاید وبا گروه مشورتی ژوندون صحبت کند او نیم ساعت قبل ازساعت موعود بدفتر مجله آمد و بیش از بیست دقیقه را بابی قراری انتظار کشید تا گروه مشورتی ژوندون که اکثراً در جا های دیگری کار رسمی دارند، بدفتر آمدند.

بقیه در صفحهٔ ۶۲



ترجمه وتتبع ع، هبا

پیوسته بگذشته

ممیزات مساوات اسلامی

چنانچه اسلام درین باره بطـور خاص میفرماید :

«خداوند حق‌هرصاحب حق ر اداده است ودرمورد کسیکه ازنگاه قانون اسلام ، مستحق اموال و دارایـی بازماندهٔ شخص‌وفات شده، شناخته میشود، هیچگونه وصیت وسفارشی که حقوق اورا سلب ویامحدود سازد نافذ شناخته نمیشود ... ».

د : مساوات اسلامی، قبیله، قوم رنگ وامتیازات جغرافیایی و غیره رانمی شناسد ، فقط بسوی انسان وانسانیت نظر دارد وانـدازه نگاه گسترده‌اش سراسر جهان مارا فـرا می گیرد وهمه را بسوی آن فـرا میخواند وتاآنجاکه پیامبر اسـلام می فرماید :

«انسان هاچون دندانه های شانه باهم مساوی وبرابرند» .

این مساوات عنصری، رنگـی و نژادی‌که اسلام ازصدهاسال باینسو پایه گذاری‌گردیده، حتی درین عصر یعنی عصر پیشرفت دانش وثقافت وحقوق بشر باز هم د ر پیشر فته ترین کشور ها وملل جهان این‌اصل مساوات بمنصهٔ تطبیق‌ومراعات‌قرار نمیگیرد وولایت هـای ارکیساس ، الاباما ، ورجینا و... کـه مربوط پیشرفته ترین قسمت این دنیـا هستند ، مرکز اشتعال آتش تفرقه هاامتیازات نژادی وغیره بحسـا ب می آیند .

بازهم درین مرحله متوجه وسعت دیدمساوات اسلا می ازطریق طـرد امتیازات ودشمنی‌های‌نژادی وطبقاتی میشویم، اسلامی‌که‌میان بلال حبشی وصهیب رومی ... ومیان سلمـا ن فارسی وعلی ابن ابوطالب، آن مرد بزرگوار هاشمی ... پیوند برادری می بند ودست آنها رابهم میدهـد وایشان راچون برادری صمیمی باهم نزدیك ونزدیکتر میسازد . ..

اسلا می‌که‌بلا ل،آن غلام‌سیاه حبشی راموقع میدهد برفراز مناره هـای اسلامی بالابرود وازآنجا ندای آذان اسلامی رابه اکناف پخش نمایـد وحتی اورا متولـی مدینه سازد ...

میمون فارسی راسمت ولایت یمـن بدهد ، سپس مهران، پسرش رابه آن وظیفه بگمارد. عباده بن صامت راسفیر ونمایندهٔ اسلامی بجا نـب مقوقش حکمروای مصر بسازد .

این مرد بحدی سیاه بودکه وقتی جلوچشمان مقوقش قرار گـرفت ، مقوقش حکمرو ای مصر بسازد.

احساس حقارت کرد ودستور دادکه وی رااز جلو نگاهش بدور سازند..

عباده سرخود رابلند کرد وگفت :

بدنبال من اشخاصی قرار دارند که ایشان سیاه ترازمن اند ومن باتـو صحبت‌رنگ ندارم‌واصلااین موضوع مطرح نیست وبلکه وظیفه دارم تو رابه اسلام دعوت نمایم ...

مساوات دربرابر قانون :

این مساوات بنابه تعبیر همگانی وموجز، عبـارت از مساوات میان انسانهـا دراصل ودر نوع وجنس است وحال برای تفصیل این اجمال این مساوات رابه سه دسته وبه‌سه نوع آتی الذکر منقسم میسازیم :

يك ـ مساوات میان قاطبهٔ بشر دراصل انسانی واحد .

دو- مساوات بین زنان بطورعموم دراصل انتساب به‌پدردرخانواده...

سه ـ مساوات میان تمام مـردم درامور قضایی وحکم های قانونی .

اولا: مساوات میان تمام افـراد بشر درمنسوبیت شا ن بیك اصل واحدانسان،حقی‌است‌که انسانیکه‌هر فردازافراد انسان بدون تفاوت ازآن یکسان‌برخور داراست زیرا (آ دم) پدر همه انسانها و (حوا) نیز مادر کلیه بشریت‌است ومادامیکه انسان ها منسوب بیك اصل وریشه‌واحد استند، لازم است به اساس پیروی ازین مساوات اصلی وبـنیادی ، مساوات درکلیه امور مربوط بـه انسانیت مراعات وعمل گردد .

حضرت پیامبر اسلام، موقعیکه خط مشی اساسی اسلام راتوضیح میفرمود خطاب به گروهی چشمگیر مسلمانها گفت :

«مرد م! به یقیـن خـد ای شمـــا یکی و پدر شما یکـی است، شماهمه ازآدمید و(آدم) از خاك بود وعربی برعجمی وعجمی بر عربی، وسرخ‌پوست برسفیدپوست وسفید پوست‌بر سرخپوست،برتری وامتیازی ندارد، بلکه ملاك برتـری وفضیلت همانا تقوا وکردار هـای نیکو وپسندیده است و.. و....» .

موقعیکه ابوذر غفاری ، دربرابر بلال حبشی ابراز تفاخر نموده و اورا به (پسرسیاه) خطاب کـردو موضوع بگوش حضرت پیا مبر اسلام رسید، پیا مبر اسلام بـا برافروختگی ابوذررا مخاطب قرار داد وفرمود :

«ازحدخود، وازچوکات شایستگی تجاوزکردی، (پسرسفید) هیچگونه برتری وارجمندی نسبت به (پسر سیاه) ندارد جز درپرتو پاکـی واعمال نیکو» .

ابوذر که مشاهدهٔ بر آشفتگی وتاثر پیامبر اسـلام ، و شنیدن حزفهای ناشی از عدم رضا تیت‌او ، برایش غیر قابل تحمل بود، بـرای حصول رضای خا طر پیامبر اسلام وبمنظور دریافت عفو وبخشش‌وی، باعجله خود را نزدیك بلال رسانید ورخسار خودرا برزمین نهاد وازوی صمیمانه خواهش کرد تاقدم خودرا بروی رخسارش بگذارد تا بدیـن وسیله مورد عفو پیامبراسلام واقع گردد .

بقیه درصفحه ٥٩

مولوی عبدا لر حیم عینی از دارالعلو م اسد یه بلخ

ژوندون شخصیت های بزرگ اسلامی رامعرفی میکند

حضرت سلمان فارس (رض)

ابن صحابه به جلیل القدر وشخصیت برازنده اسلا می طور یکه از نا مش هویدا است اصلا از فارس بوده قبل از اسلام‌بنام مابه‌بن بوذخشان مسمی بوده بعداز اسلام آوردنش به ابو عبدالله مو لای رسول خدا(ص) شهرت داشت .

مؤر خین میگو یند کـه سلمان «رض»ازمردمان رامهر فر است ولی صحیح تر یـن اقوال اینست که وی در قریه ای نام (جی)ازمربو طات اصفهان چشم بجها ن بازنموده است.

خانواده اش از عظما و بزرگان‌قبیله‌خودبوده پدر ش از روسای قریه بحسا ب می‌آمد ودر وسعت رزق‌و محبو حه عیش‌زندگی‌میکرد شخص ممسك و بخیل بوده مال‌ومتاع دنیا رانهایت‌دوسـ ت داشت. داستان زندگی‌سلمان فارس (رض) مملو ازین دوستی و خدا پرستی است.

هنگا میکه وی قدم بجوانی گذ اشت‌پدرش‌درتعلیم وی اهتمام وسعی زیاد به خرچ‌داده عملیات مجوسی راکه درآن عصرمتداول‌ومردم‌بدان گرویده بو دند به فرزندش آموخت چون‌وی اندکی از دین و زند گی نیاکان خوداطلاع‌حاصل کرد حیات الهو ولعب را تر ك گفت راه حقیقت را جستجو میکرد ساعتی‌درخانه‌نمی نشست.

چون پدرش میان قبیله رسو خ زیاد داشت‌خواست تعمیر عالی بخودبنا کند، سلما نرا خواست‌و گفت بایدبا من همدست شوی‌و ازینکه نام‌و نشان من زنده باشد در اتمام ـ عمارت مذکور سعی به خر چد هی واوقا ت خودرا در ریاضت وانزوا سپری نکنی.

پدرش در اندیشه بود که‌وی حتما لباس‌مفارقت رادربرمیکند سلمان«رض»دراجرای‌امر پدرکمر همت بست درین اثنا صدای‌ازکلیسای نصارا شنید وخـواست از اعمال واقـوال آنها اطلاع حاصل کند زیرا تا آندم ازینگونه‌اعمال مطلع نبود وآن فر صتیکه سلمان وارد کلیسا شدوقت ادای نماز آنها بود چون‌روش‌نماز وطرز گفتار شانرا دید تعجب نموده‌بدین نصرانیت تمایل نشان داد ازکیفیت‌واساسات‌دین‌شان سوال نموده دانست که این دین‌نسبت به‌روش آبا واجدادش بهتر میباشد هما ن‌بودکه ازرجال دینی ومدارس دین آنها پرسید، ایشان گفتند که طلبه مادر بلاد شام‌مصروف‌تحصیل اندچند لحظه آنجا توقف کرداعما ل

بقیه در صفحه ٥٩

در کنفرانس وزرای خارجه جامعه عرب چه گذشت

نوشته کاظم :

مذاکرات کیسنجر بادایان وهیأت سوریه چه نتیجه خواهد داد؟

طی هفته ایکه گذشت کنفرانس وزرای خارجه کشور های عضو جامعه‌عرب درتونس بعد چهار روز بحث و مذاکره روی مسایل مورد علاقه بروز هشتم حمل بپایا ن رسید ، داکترهنری کیسنجر وزیر خارجه‌ایالا تمتحده امریکاکه‌مسا فرت چهار روزه اش در مسکو بـه پایان رسیده و به واشنگتن بـاز گشت، دینس هیلی وزیر ما لیه انگلستان بودجه آنکشور را بـه پارلمان تقدیم نمود که گفته میشود نسبت به پیشنهاد اتی در زمینه از دیاد تکس شاید باز هم حکومت کار گر به مشکلا تی مواجه گـردد همچنان در اخیر هفته مذکـو ر انور السادات رئیس جمهوریـت عربی مصر برای‌یك مسافر ت سه روزه وارد یوگو سلاویا گردیـد و ضمناشایع‌شده‌است‌که انورالسادات بروز چهار شنبه آینده راز مهمی را با ارتباط به یکی از قوای بزرگ جهان افشامی سازد .

کنفرانس وزرای خارجه جامعه عرب :

از خلال مطالب مذکور معلـوم میشود که باز هم معضلات ومسایل شرق میانـه تقریـبا در را س موضوعات مهم جهانی قرار داردچه نخست از همه وزرای خارجه‌جامعه عرب که اکثرا مربوط به‌کشور های شرق میانه اند در کنفرا س خویشس در تونس به یك سلسله مذاکرات پرد اخته و تصا میمـی اتخاذ نمودند چنانچه‌وزرای مذ تور راجع به پیشامد اعراب با اروپـا و مذاکره با کشور های اروپا یی باین نتیجه رسیدند که‌برای مطالبه شرایط مذاکره بـا کشور هـا ی اروپایی کمیته ای تعیین شـو د اعضای این کمیته شامل نمایندگان الجزایر ، جمهوریت عربی مصر ، کویت ، لبنان ، لیبیا ، المغر ب ، عربستان سعودی ، اردن ،سوریه تونس و اتحادیه امارات عربی می باشد .

در کنفرانس وزرای خارجـه جامعه عرب راجع به تحکیم مـزید جهان مخصو صا راجع به صنعـت اسلحه مذاکر ات صورت گرفتـه و تصا میمی اتخاذ شد . به همیـن ترتیب درین کنفرانس فیصله شد که کنفرانس عالی سران عـربـي بعوض ماه اپریل در ماه سپتمبـر صورت بیگیرد و طوریکه بعضی از مبصرین گـفته اند علت احـتوا ی کنفرانس مذکور این است که در وضع فعلی که بین بعضی از کشور های عربی راجع به مسایل مربوط نظریات مخالفی موجود است از بر خورد احتمالی بین‌آنها ، جلوگیری شود . و بالاخره درین کنفرانس راجع به موقف گیری اعـراب د ر جلسه مخصوص مجمع عمو مـی ملل متحد تصامیمی اتخاذ گردیـد قرار است جلسه مخصو ص‌مجمع عمومی ماه آینده در نیوریاك بـر گزار شده و در آن راجع به مواد خام و انرژی مذا کراتی صور ت گیرد . این جلسه از طرف الجزایر پیشنهاد شده و اکثریت اعضا ی ملل متحد به بر گزاری آن موافقت کرده اند .

باز گشت کیسنجر و مذاکـره بادایان :

داکتر هنری کیسنجر وزیـر خارجه ایالات متحده امریکا بعد از چهار روز مسافـرت به مسـکو و مذاکراه با مقامات مسوول اتحـاد شوروی روی مسایل تقلیل سلا ح امنیت اروپا ، مسایل شرق میا نه و روابط دو جانبه به واشنگتن باز گشت . مدت کمی بعد از ورود به واشنگتن مذاکرات خود را در باره جدا ساختن قوا در جبهه گولان با موشی دایان وزیر دفاع اسرا ئیل آغاز نمود .

مذا کرات‌واشنگتن بین کیسنجر و دایان و بین کیسنجر و مقاما ت سوریه به تعقیب مسافرت کیسنجر به شرق میانه صورت میگیرد وی درین مسافرت زمینه مذاکره را در واشنگتن مساعد سا خـت امـا مذاکره به شکل غیر مستقیم یعنی نمایند گان سوریه و اسرائیل در مذاکرات مقابل هم نخواهنـد نشست بلکه این امر بصورت جدا گانه با کیسنجر بعمل خوا هـد آمد .

اکنون موشی‌د ایان‌وزیردفاع‌اسرائیل باپلان اسرائیل بـر ا ی جدا سا ختن قوا در محاذ گـو لان در واشنگتن میباشـد در پـلا ن اسرا ئیل نخست از همه مباد له تمام اسرای طرفین شامل میباشد همچنان این پلان حاوی موادی در باره عقب نشینی اسرائیل از اکثر قلمرو هاییکه طی جنگ ماه میزان سال گذشته تحت اشغال اسرائیل در آمده است و بالاخره در پلا ن تذکررفته که‌به عر ض د ه تیلـو متر یك ساحه حایل بین هـر دو جانب بوجود آید که در آن عساکر صلح ملل متحد اخذ موقع نمایند .

راجع به مسایل مذکور کیسنجر و دایان بروز نهم حمل برای سه ساعت مذاکره کرده و مذاکـرا ت شان بروز دیگر هم ادامه داشـت قرار است پلان اسرائیل و نتیجـه مذاکرات کیسنجر و دایان راجع به آن بعدا به هیات سوریه تقدیم‌شده و مذا کراتی در زمینه با هیـا ت مذکور صورت گیرد .

راجع بـه اینکـه پیشنهـاد ات اسرائیل ونتیجه مذاکرات کیسنجر و دایان مورد قبول سوریه قـرار خواهد گرفت یا خیر جواب منفـی معلوم میشودچه سوریه تخلیه کامل سر زمینهای خود را در قلمـرو گولان تقاضا دارد یعنی تمام آنچـه طی جنگ ماه میزان اشغال شده و تمام ساحاتی که در جنگ ۱۹۶۷ اشغال گردیده است . اما در پیشس نهاد اسرائیل مسلما این تقاضـا مدنظر گرفته نشده است . البته یك راه باقی میماند و آن این است که‌کیسنجر وایالات متحد ه ا مریکا دایان و اسرائیل را مجبور سازدبه تقاضای سوریه جواب مثبت بگوید البته آرزوی اعراب هم همین خواهد بود چه آنها در قبال رفع مقاطعـه نفت در برابر امریکا همیـن آرزو را دارند . طبعا وقتی اسرا ئیـل حاضر شود تمام سر زمینهـای اشغالی سوریه را در محاز گولا ن تخلیه نماید درآنصور ت شرا یط دیگر آن یعنی مبادله اسرا وتشکیل منطقه حایل قدم دومی بحساب می آید .

بهر حال مبصرین باین عقیـده اند که کیسنجر مساعی نهایی خود را بخرج میدهد کار اهی را پیـم کند که از طرف هر دو جانب قابل پذیرشس باشد و طوریکه گفته می شود اگر کیسنجر در مذا کرا ت خود با جوانب مربوط در واشنگتن نتواند به نتیجه ای واصل شـود احمتال دارد در ظرف یکما ه آینده باز هم به شرق میانه به مسافرتی بپر دازد .

نخست خاموش ساخت و آنگاه عروسی کرد

جوز که ۲۸سال دارد مردمحافظه کاری است . اوبه دنبال هر دختری که دامن کوتاه (مینی ژوب) بپوشد نمی دود و از روابط جنسی بشکلی رسوا و افتضاح آمیز امروزی آن سخت متنفر میباشد . او مامور اطفائیه است ازمدتها پیشس دختری را دوست میداشت مطابق به رسم و رواج قدیم از وی خواستگا ر ی کرده ، رسما بهم نامزد شدندزمانی به معاششس افزود ند به فکـــر از دواج شد .

روز بزرگ در زندگی جـــو ز فرا رسید . جوز و نامزد شس در لباس مخصو صس عروسی برای‌عقد نکاح شان حاضر شدند هر دو بـــه همراهی شاهدان معرفت بعزم رفتن به کلیسا و بمنظور جاری ساختـــن مراسم نکاح سوار تکسی شد نـــد نخست به دفتر مناکحات محل بنام ویکتوریا رفتند . مهمترین قسمت کار رسمی از دواج ترتیب نکا ح خط بود، که‌شروع شدو قاعدتـــاً ترتیب نکاح خط ،ثبت نام و در ج شهادت شهود چندان طول نمـی کشد ولی خوب این بـــار زیـــاد طو لانی شد .

تا خیر در تکمیل نکاح نامـــه و بر همخوردن مراسم عروسی بـه اثر بلند شدن صدای زنگنا لـخطری که برای اهالی آن منطقه آشنا بود بوجود آمد .

موتر های اطفائیه به سرعت از خیابان ها گذشته ، یکی از آنها به مقابل دفتر مناکحات متوقف شد در یك چشم بهمزدن زوجی که برا ی ترتیب نکاح خط مراجعه کرده بود نامکمل شد.داماد ویك‌تن از شهو د معرفت که او هم در دستگاه ضـد آتشسوزی کار می‌کرداز دفتربیرون رفته به یك جست سوار موترشدند و به سایر رفقای که کلاه های آهنی ولباس مخصو صس پوشیده بود نـد پیوستند و بدون معطلی به ســو ی محل آتشسوزی روان شدند حریق در یك مغازه فروشس موبل رخ داده بود داماد در حالیکه شعله هـــای عشق ازقلبشس زبـانـــه می ز د، مشغول فرو نشـاندن آتشس در مغازه موبل فروشی شد دو سا عت تمام طول کشید تا آنها توانستند آتشس را مهار کنند .

طبعا مامور ثبت مناکحات بیکا ر و دست زیر الاشه به انتظار بـا ز گشت داماد نه نشست و به دگـر کار هایشس پر داخت اما عروسس از جا تکان نخورد و با حوصله‌مندی به اتفاقی که روی داده بود مـــی اندیشید . با خود فکر کرد آیا به حال خود بگیرید یا به وجود جـوز افتخار کـنـد ، به آدمـی کـه در حساسترین مرحله از زندگی زنا شوهر ی به شیوه بسیار قدیمـــی وظیفه رابر زندگی شخصی تر جیح داده بود .

اما عروسس نسبت به همســر آینده اشس اطمینان خاطر داشت .

وقتی داماد به دفتر مناکحات بر گشت عروسس ،آماده بوذ باو صف مشکلات و ناراحتی‌هایی که‌داماد از ناحیه کار خود داشت ، با اوزندگی کند .

به این ترتیب آنها میعاد جدیدی را برای از دواج شان تعیین‌کردند.



توزیع تذکره جمهوریت

توزیع تذکره در بیست ویک حوزه داخل شهر کابل جریان دارد

درین روز ها مردم شهر کابل واطراف آن مصروف گرفتن تذکره جدید جمهوریت اند اگر ماموراست ،همه میخواهند بزود ترین یا کارگر ودکاندار ویا همچنان محصل یا متعلم، همه میخواهند بزود ترین فرصت تذکره جدید را بگیرند.

در حوزه های مختلف شهر کابل که به‌اساس یك پلان منظم که قبلا ازطرف وزارت داخله تنظیم گردیده اهالی هر محل به ملك یا کلا نتر گذر خود حاضر گردیده تذکره جدید را اخذبدارند.

من در یکی از آن حوزه ها که‌محل کار آنها در مکتبی قرار داشت،رفته ازنزدیك مشاهد جریان توزیع واخذ تذکره جمهوری شدم

جریان توزیع بسیار جالب بوده کسانی را میدیدم که مصروف کاردر مورد تذکره هستند ومردم نیز دسته دسته برای گرفتن تذکره درین‌حوزه میامدند بطوریکه هیات توزیع تذکره حتی یکدقیقه هم وقت نمی کردندتا در زمینه توزیع تذکره جمهوریت معلوماتی ارائه دارند .

بالاخره بناغلی هدایت الله یاور آمر عمومی حوزه های توزیع تذکره‌و مدیر احصائیه کابل را میابم که درمورد توزیع تذکره جمهوریت چنین معلومات ارائه میکند .

بتاریخ ۱۷و۱۰ر۵۲بنابر صوابدید دولت جمهوری افغانستان‌از طریق وزارت داخله در بیست ویك حوزه داخل شهر کابل و «۱۷» حوزه خارج شهر یعنی مربوطات این ولایت‌مانند ولسوالی هاوعلاقداری ها، کارتوزیع تذکره شروع‌و به فعالیت آغاز نموده که درهر حوزه یك گروپ متشکل از شش نفر ودر هر ناحیه از یك الی چهار گروپ نظربه حجم ومعیار نفوس آن ناحیه تعین گردیده است که هر حوزه برای پنج الی ده هزار نفر تذکره توزیع خواهند نمود.

در مورد طرز فعالیت گروپ ها بایدگفت که از شش نفریکه در یك گروپ شامل هستند سه تن شان سه نقل اساس را می نویسند یك نفر آنها کارت دیو گرافی یا نفوس شماری را خانه پری نموده ،شخصی پنجم تذکره جدید را میدهد ونیز ششمین نفر آنها کتاب اساس سابقه را باتذکره تطبیق کرده وآنرا ازروی تذکره جدید معامله می کنند.

بناغلی یاوری در مورد حوزه ها چنین اظهار کرد:

۱ ـ درناحیه‌اول دوگروپ:گروپ اولی در حصه مراد خانی وخیابان ماموریت سابقه پولیس جاده تیمور شاهی وگروپ‌دوم‌درلیسه بی‌بی‌مهرو که گروپ‌اولی‌عهده دار توزیع‌تذکره های اشخاصیکه در مراد خانی، ـ خیابان کشمش فروشی وغیره گذر های نزدیك مراد خانی قرار دارند ـ میباشد ، و گروپ دوم برای ساکنین شش درك ،کارته ولی،بکه توت ،بی‌بی مهرو ـ سنائی واپ ، و مربوطات آن تذکره جدید جمهوریت توزیع میدارد.

۲ ـ ناحیه دوم که‌حوزه آن مشتمل بردو گروپ است ودر تعمیرمدیریت ناحیه دوم درشهرنو فعالیت دارد بر اشخاصیکه در شهر نو قدیم‌یعنی چاراهی منك اصغر الی مربوطات ـ شهرنو به شمول یهودان افغان که



تابعیت افغانستان را دارند، تذکره می دهند .

اماگروپ دوم این حوزه به مردم قلعه فتح‌الله ـکلوله پشته ـ تیمنی وانې درمرحله اول وبرای نفـــوس شهر آرا ـ باغ بالاو ثانی برکی در مرحله بعدی تذکره جدید توزیـــع می‌کند.

۳ ـدر ناحیه سوم: دو گروپ

گروپ اول: در لیسه تجارت: ـ اندرابی ـ سرآسیاب ـ ده افغانان کارته پروان وخیر خانه مینه.

گروپ دوم : گذرده غوچك ده افغان ـ نوآباد ده افغانان وثانـــی کارته مامورین.

٤ ـدر ناحیه چهارم دوگروپ

گروپ اول : گذر دهمزنگ ـکلالی دهمزنگ ـ جدید آباد ثانی کار ته سه.

گروپ دوم :کارته چار ـجمـا ل مینه ـگذرگاه ـ ثانی قلعه کلو خك قلعه حاجی یوسف وحصهٔ علاوالدین.

٥ ـ ناحیه پنجم دوگروپ :

گروپ اول در مسجد سرای‌غزنی :میرویس میدان ـدامنه علی آباد ـ سرای غزنی ـده نوده بوری ـثانی قلعه شاده وهمجوار آن.

گروپ دوم :در مدیریت ناحیه : کوته‌سنگی ـ حصه های‌کار ته‌پنجم وهمجوار چاردهی ،مربوطناحیه‌پنجم کارته سیلو مرکز وثانی افشار و ـ همجوار آن.

٦ ـ ناحیه ششم دو گروپ:

گروپ اول در خود ناحیه ششـم مردم مناطق بابای خودی سنگ‌تراشی کتابفروشی ـ گلاب کوچه ـ شاطر باشی ـ چوب فروشی اچکزئی ها ـ باغ نواب ـ عاشقان عارفان ـجاده دهدادی ـ دیوان بیگی ـگذرملاغلام وهمجوار آن سردار جان خان گروپ دوم :در ناحیه ششم سابقه که‌مقابل سینماپامیر موقعیت دارد: گذر های جوان شیرها ـ کله خورا ـ چارشوق صفا منصورا قلعه هزارها ـ خا فیا قرتای جنداول ـسه دکان چند اول گذر کبرما وهمجوار ان.

گروپ اول‌که در ناحیه هفتم واقع

۷ ـ در ناحیه هفتم دو گروپ:

است: گذرهای باغبان کوچه ـگذر باغ عمومی ـجاده میوند ـکاه‌فروشی کاه‌فروشی ـ گذریوبچی باغ ـ گذر وهمجوار ان .

گروپ دوم: در لیسه‌باغ علی‌مردان باغ علی مردان پایان چوك کنگر ها تیلی کوچه ـ ریکا خانه مسجدعید گاه‌ـ ریکا خانه وگذری ـ

۸ ـدر ناحیه هشتم دو گرو پ:

گروپ اول به لیسه عا شقا ن ـ وعارفان :بارانه مسجد سفید گذ ر ملامحمود ـشمع ریزها ـ صندو ق سازی ـ حمام نو ـ علی رضا خا ن ومربوطاط آن .

گروپ دوم: در لیسه ابوریحان : ـ درخت شنگ فراشی خانه ساز ی ـ خواجه خوردك‌ـ تخته‌پل شوربازار چارده معصوم درمرحصه اول ومسجد گذری ـ گذرهـای جـوی‌دم گـی ـ آهنگری ـ گذر ملامو من ـ گذر ـ کلالی‌ـ وحصه دروازه لاهوری .

۹ ـ در ناحیه نهم سابقه هشتم حالیه در مسجد شور بازار :گـذر های قاضی فیض الله، حضرت‌صاحب روزیر‌ـ سه دکان عاشقان وعار فان پرانچه ها‌ـ اعظم ـ حصه گذر مـلا فیروز ـ مارمولی ـ گذر خاکروبها ـ مسجد ازبکها ـ وهمجوار ان .

گروپ دوم ناحیه نهم سابقه و ـ هشتم حالیه:

در درمسال شوبازار برای اهـل هنود .

۱۰ ـ در ناحیه دهم به لیسه شاه شهید :

دوگروپ دارد: اهالی شاه شهید ثانی بنی حصار قلچه خندان .

گروپ دوم: در مکتب بیتاب‌صاحب چمن حضوری حصه دوم شاه شهید زنده بانان ـ سمنت خانه پوستیـن دوزی وغیره.

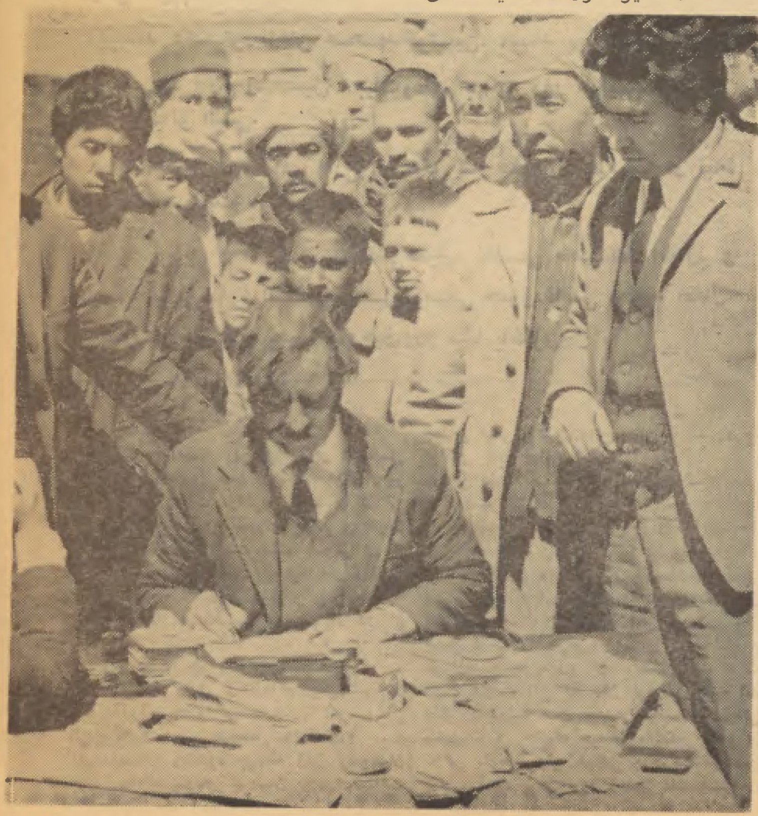
۱۱ ـ یك گروپ در مکرویا ن ـ برای اهالی بلاك های مکرویان ،از بلاك آبرسانی .

۱۲ ـ گروپ در ولسوالی ها و علاقه داری های چاردهی ـ پغما ن شکردره ـ ده‌سبز بگرامی ـ سروبی خاك جبا رـچهار آسیاب ـ سرا ی خواجه ـ قره باغ ـ کلکان استالف فعالیت دارد .

بناغلی آمر عمومی حوزه هـــای توزیع تذکره در مورد مشکلا تیکـه باآن روبرو هستندچنین گفت‌مشکلات عمده مارا تغیر خوردن ناحیه ها ی شهر کابل نقل مکانی هاو محل‌توزیع تشکیل میدهد تغیر خوردن نا حیه های شهر کابل چنین است که در سال ۱۳۳۱ شهر کابل دارای پانزده ناحیه بود ودر سال ۱۳٤۱ به دوازده ناحیه ودر سال ۱۳٤۷ به ده ناحیـه تبدیل شد که این خود مشکـلا ت زیادی رابرای هیئت توزیع بو جـود آورده مثلا شخصی خودش در ناحیه هشتم بوده وبرادر ش در نا حیه

بقیه در صفحه٥٦

مراکز توزیع تذکره با از دحام مردم رو برو است



میز مدور ژوندن



تنظیم ونوشته :از مقدسه مخفی وروف راصع

زیر نظر: گروه مشورتی ژوندون

معر فی شویم:

پوهاند دکـــتور اختر مــحــمدخوشبین، استاد پو هنتون کا بل،

شکریه رعد: فارغ التحصیل ادبیات‌وعلوم بشری، ژور نا لیست مد یـر مجله کمکیانو انیس.

محمد هاشم ار شـادی فارغ ا ز فاکو لته حقوق، مـدیـــر ار تباط روزنامه جمهوریت.

ثریا پرویز : فارغ از پوهنځی‌حقوق، قاضـی محــکمه اطفال. و شایسته نوابی فارغ التحصیـــــل پوهنځی حقوق،قاضی محکمه اطفال.

نظارت کنند گان: نجیب الله‌رحیق‌ورو ستا باختری

پرسشگر :

دردودور گذشته این میز روی عــوامـل اساسی تضادفکری میان دونسل جوان وپیر بحث صورت گرفت ،ونظرات وپیشنها دا تی ارائه شد، موضو عی که‌برای گفتگو ی امروز درنظر گرفته شده است علت جـویی ور اه یابی برای درك وشناخت انگیزه های واقعـی اختـلا فات میان زنان وشوهرانی است که باساس عشق قبـلـــی باهــم از دو اج نموده اند .

سوال اینطورمطرح میگردد:

ـعشق های قبل از ازدواج چه نقشی در تحکیم روابط خانوادگی دارند ؟ اگر ایـــن نقشی مثبت است پس‌عامل حالات ورو یــه های خصمانه وستیزه جویانه زنان وشوهران جوانی را که بادعای خودشان با درك،شناخت وعشق قبلی باهم ازدواج نمود ه اند، درچه مواردی باید ارزیابی نمود ؟

این اختـلافات چرا هست وچگونه از میان بر داشته میشود ؟

اکنون صحبت ازشما ویا دداشت ازما ..

پوهاندخوشبین :

تضـاد فکری واند یشوی مـیـان دو نسل همیشه بوده وباز هم خواهد بـود یکـی از عـلایم برجسته ومشخصه فطری در پیـران همین است که هرنو آوری ای را محکـو م میسازند و هرپدیده تازه رادر چــو کا ت سنت هاو عاداتی که باآن پرورش یافتهٔ اند ونظر واندیشه شان محصول آنست ارزیابی مینمایند، در حالیکه جوانان باالعکس بسو ی تازگی ،نوجویی‌ونو خواهی درحرکت‌اندوهمین موجبی است برای بروز اختـلا فات مـیا ن جوانان باپدران ومادران شان .

شما ازعشق های قبل از ازدواج نـــا م گرفتید ،اگر منظـور شما احساس هـــا ی دور از تعقل ، بی بند وباری ولجام گسیخه عده‌ای از جوانان کم سن وسال باشد کـه‌با پیروی از نیاز های‌بدنی‌وکمبودهای عا طفـی خود هرروز ممکن است عشق تازه وشدیدتـر از عشق قبلی خودداشته‌باشندکه‌من جدا آنرا رد می‌کنم.

چنین حالاتی راشما عشق میگو یید ،امامن مرض نام میگذارم واعتقادم است که چنیـن جوانی اولتر بایدازنظر روانی ورو حی‌مطالعـه وتداوی گردد.

اگر برای کلمه عشق توجیح عـلا قه‌مفرط راقبو ل ناییم، بدلیل اینکه این عـلا قه‌ها کیفی ،شناخته شده واستوار روی تعقل‌ومنطق نیست و بـه‌صور ظاهری واشکال فز یکـی خـلا صه میگردد واز احساس صرف پیروی میگر دد، نمی تواند مبین شناخت وا قعی از وجود طرف باشد . تجارب روانشناسان در محیط ماحقایقی را روشن میسازد که بــر شمردن همه آن هم‌ممکن است خسته کــن باشد وهم طویل تر از گنجا یش‌صفحـا ت مجله شما. برای داشتن درکی عینی تر از محیط ومسایل مربوط بجوانان واز جمله‌عشق های آتشین باید به عوامل آن تو جه قبلی داشت دراین مورد مثالی میدهـم ز نـی در سرویس بانگاهی گرم ومحبت آمیز به‌شوهرش مینگرد ودرمقابل اوجوان ۱۵ــ۱٤ ساله ای‌قرار دارد، اواین‌جوان نگاه زن رابخود میگیرد، از همان دقیقه بان دختر فکر می‌کند و بخـو د تلقین میدهد که آن دخـتـر یازن عاشقش شده‌است، این نوع تلقینات هر روز ممکـن است تکرار شوند و چهره هایکی جانشین دیگری گردند.

به‌عقیده من‌آن جوانی که باچنین شیوه و برخوردی عاشق میشود واین عشق ز یـر ضابطه ها ی تعـقل وارادهٔ اوقرار گـرفتـه نمی‌تواند ، بیماراست مریض است و باید تداوی گردد، جدا تداوی گردد . قبــو ل چنین عشق هایی کور کورانه خودرا در دام انداختن است ومحیط خانواده ای را آمـادهٔ پزیرش حالات غیر عا دی و خصما نـــه ساختن .

پرسشگر: آقای خوشبین به‌و جود یـــك انسان سه‌قوه بصورت مشخص و جود داردو فعالیت میکند احساس تعقل واراده و عشــق ها باهر تعبیری که شما برای آن داشته‌باشید شکلی ازتجلی احساس است در وجود یـك جوان ، این‌واقعیت هست، خواهد بـــود و نمیتوان آنرا نادیده انگاشت ، لطفا رو ی‌این موضوع که‌چرا عشق‌هامنجرباختـلافات‌خانوادگی میگر دد صحبت نمایید ؟

پوهاند خوشبین : اختــلاف من وشما در همین‌است ، شمادر برداشت نان میگویید ، عشق ومن آنرا نام می‌نهم مرض و طبیعـی است ازدواجی که‌اساس آن برمبنای یك فکر اندیشه مرضی استوار شد ه باشد ناکام‌است ودر برگیر اختـلا فــات زیاد مـیان زن و شوهر.

شکریه‌رعد:

من‌به تایید نظر پوهاندخوشبین میگو یـم پیروی صرف ازیك احساس که ممکن است یك‌حالت مرض باشد درست نیست ازجانبـی احساس نظر به‌سن وسال،نظربه‌شرایط خاصی

پا سخهای کو تا ه

بناغلی ـاـن ازشوربازار کابل !

درست است ،رستا خیز بزرگ ملی مـــا آینده روشن وتابناك را درچشم انداز ماقرار داده است وانقلاب پیروزمند مانقطه شروع وعطفی است برای این مرحله تاریخی .

همانطوریکه نوشته ایدخانواده بایـد سر آغازی باشد برای سازند گی زندگی فردای‌ما، این صفحات هم روی همین هــدف استوار است. شادباشید.

پیغله نادره ازپوهنتون ننگرهار !

عده ازحقوقدانان ، روانشناسان ومشاورین اجتماعی برجسته وسر شناس در گـر و ه مشورتی ژوندون عضویت دارند وبا صفحات خانواده همکاری،تشکر .

محترمه ـسـ مقدم ازنادرشاه‌مینه !

اشتباه میکنید، نه‌زندگی در مجموع خـو د زشت ونفرت انگیز است ونه‌همه انسا نهـا بدو درخور این‌همه نکوهش:

این شما هستید که باید این‌زیبایی‌هارا درك کنید ،بشناسید واز آن لذت‌ببرید.

توصیه مه‌بشما اینست : باالندوه وگو یه هیــچ چیز رابدست نمی آورید، فقط مقاومت خودرا میکاهید ، ازهمین لحظه تصمیم‌بگیرید، با گـذشته خدا حافظی کنید، هرآنچه‌را کـه ممکن است خاطره ای را ازاین شخص درذهن شما باز تابی نماید، ازمیان ببرید وبعدبااتنباه ازاشتباهات گـذشته ثابت وبی تزلزل درراهی که روان هستید پیش بروید. آنچه که‌شمارا عـذاب میدهد، ندامت درونی ، حواست های برآورده نشده واحساس شکست است، اما باتصویری که‌خود شما از عشق‌خود داده اید همه این هابنفـع شما بوده است‌وانگیزه و عاملی برای یك شنا خت خو بتر از زندگـی وانسانها.

اگرخواستید دراین بار ه بازهم صحبت خواهیم نمود. به‌انتظار نامه های بهـتر و خوشبینانه ترشما ودر آرزوی روزهای سعادت مند درزندگی شما هستیم. موفق باشید.

درخدمت خانواده‌ها

خانوادگی، محیطی واجتماعی فرق می‌کند، طرز تلقی و برداشت خاصی یك کودك ۱۰تا۱۵ ساله بایك جوان ۲۰ساله ویابیشتر از آن یکی نیست .

اراده نزدکسانی که‌هنوز سن خورد دارند ضعیف است ،عقل کم واحساس قوی تجربه ثابت ساخته است از دوا جهای که درسنین خورد وپایین صورت گرفته است هر چند هم که همراه باعشق های آتشین بوده باشد ناکام است ،من فکر میکنم در مساله ازدواج توافق مهم است وتعقل ،عقیده مهم است وهمگونه فکری از نداشتن عشق از ضابطه های ارادی وعقلی .

شایسته نوابی:

جوانان ومخصو صا آنهایی که هنوز بـه سن‌قانونی‌خود نرسیده اندازاحساس‌دوراز تعقل پیروی مینماید واجازه مداخله را هم‌در این زمینه بخانواده وپدر ومامور خود نمیدهـد وهمین علتی است برای عواقب ناگوا ری که شما بان اشاره مودید به عقیده من‌مسالـۀ مهم این است که باید باسازندگی شرایطی معقول احساسی جوانان را دریك جهت مثبت رهبری کرد نه آنکه آنرا پذیرفت ویابان‌به

ستیره بر خواست ،ولی این رهبری‌چگونه‌واز جانب چه کسانی ودر چه محدود ه‌ای صورت پذیردکه مشکل‌هم‌تعیین هم‌حدودومرز است‌که کار آسانی هم نیست وبا یـد با توجه به شرایط خاصی عاطفی وظابطه های قراردادی اجتماع برای آن راه‌حلی‌یافت وآنراعملی‌نمود

هاشم ارشادی :

ازدواج تنها مفهوم یکجا شدن دو نفر رادر زیر یك سقف ندارد ،مفهوم آن وسیع تـر از این است که بتوان آنرا در چار چوبـه

اقناع غرایز محدود ساخت به عقیده مـن از دواج های قبل‌از میزش تن هاوجسم‌هاباهم بتوافق برسند ،در یك‌حد همگونی فکری قرار باید فکر ها واندیشه‌ها باهـم امیخته‌شوند بیگرند واین ممکن نیست مگرآنکه‌جوان‌ازنظر فکری وجسمی بالغ‌شده‌باشد ، دگر ازدواج‌ها در سن خورد روی عشق های آتشین استوار باشد نتیجه آن قناعت بخش نیست دختران

وپسران جوان نمی توا نند با نجربه کـم واحساس قوی وافراطی خود درکـی کامـل وواقعی از وجود همدیگر داشته باشند ودر همین جاست که مسا له ضرورت وخواست های دور از هر نوع‌تعصب بزر گتران‌درزندگی جوانان مطرح میگردد اما تاکدام سال ودرچه محدوده‌ای؟ عقیده من اینست، تاآنجا که‌جوان به‌سن قانونی خود برسد وبه رشد عقلیش.

ثریا پرویز :

دراین جا یك مشکل اساسی دیگرهم مطرح می گردد وآن میزان فکـری پدران ومادراون وچگونگی درك وبرداشت شان از مسایل است ،اگر موضوع صحبت خا نواده های روشن‌وپدر ومادران آگاه باشند همه حرف ها ونـظرات شما را می پزیرم ولی اگر این، شرایط بـا

ایجابات زمان ومنطق زمان هم آهنگ‌نباشدو جوان در اندیشه اش اشتباه‌ننموده واحساسش نیز متکی به تعقل باشد وبازهم این‌دخالت‌ها باأو تــحمیل گـردد چه باید بکند؟ آیا درست است که هر احساس را محکوم نما ییم وهر نوع آزادی ای را ازجوان سلب

شکریه رعد :

عشق تـا وقتـی مـقد س استـ که‌انعکاس صرف ازخواست های تنی وپیروی

ازاحساس نباشد، دراین مورد مثالی ارائـه می‌دارم: دختری مردجوانی رادوست دارد و بعدا خبرمیشو د که این‌مردزن دارد وایـن زن‌آرزوهای درکنار شوهرش .دراینجا تعقل باین دختر حکم میکند که‌از این‌مـرد چشم بپوشد واین‌دختر بایـداراده گـذشتـن از احساس خودرا داشته باشد. ازدواج ها در محیط مابیشتر روی مسایل اقـنـاع جنسی استوار است نه‌روی توافـق فکری وتعقل و منطـق وهمین علت وسببی است بـرا ی مشاجرات وحالات خصمانه‌درخانواده .

پرسشگر : تقریبا همه شمایك عقیـد ه دارید وآن اینکه ازدواج هانبایـ باپیروی‌از احساس مطلـق ودرسنین پایین صورت‌پزیرد ودیگر اینکه احساس آتشین زاده عواملـی

است که باید ازمیان برداشته شود وتعقلی واندیشه جوانان درست رهبری وره‌نما یـی گردد.

اکنون دربخش دوم این بحث درهمیـن محدوده محبت خواهیم داشت، ازنظر شمـا ساده ترین طرق وشیوه های حل منطقی‌وعملی برای ازمیان برداشتن اختـلا فات میان زنان وشوهران کدام است وچگونه‌میتـوان فکـر جوانا ن را طوری پرورش داد کـه بیشتراز احساس به تعقل واراده خود متکی باشند؟

پوهاند خوشبین : برای یافتن شیوه های حل منطقی در زمینه اختلافات وکشیدگی‌هـای خانوادگی و مخصوصا اختلافات میان زنـان وشوهران درقدم اول باید عوامـل اساسی واصلی بوجود آورنده این اختـلا فا ت‌درسطح

محتر مه میر من شکریه رعد وبناغلی‌ارشادی

مرا راهنمایی کنید !

هیات محترم مشورتی‌ژوندون !

من‌شوهر همان خانمی هستم که‌نامه اش‌را هفته گذشته درمجله تان نشر نمودید . از شما هم بخاطر صفحـات آمـوزنده بخش خانودگی تان وهم بخاطر نشر نامه خانـم متشکرم.

این‌نوشته ها،این گفت وشنود هاوایـن انتقادات وابراز نظر ها بـالاخره میتواندمفید باشدوراهی را بسوی یك زندگی آرامتر و باصفاتر خانوادگی بگشاید . اگراجازه بدهید می‌خواهم روی گفته های خانمـم اشاره ای بکنم وبعدقضاوت رابه‌شما وخوانندگان‌ژوندون بگذارم تارهنمایی مان کنند.

خانم من مثل بسیاری ازمیرمن های دیگر واقعیت هارا فراموش می کند وزیر تاثـیر رویاهای خودش اززندگی شکلی می سازد و ترسیم می‌کندکه برای خودش هم قابل قبـول نباشد. اوخیال میکند یك مردسی ساله که بقول خودش هشت سال هـم‌از ازدواجش

گذشته است می‌تواند بعداز تحمل صد هارنج درجریان کارهای اداری اش شام‌هم‌در نقش فلان اکتور سینمای هند ظاهر شودوبا قیافه عاشقانه برای زنش ترانه‌عشقی‌بخوا نـد .

اونمی خواهد بداند که‌درشرایط امروز تحمل مصارف اضافی وتز ئینی چقدر مشکل است ومتوازن نگهداشتن اقتصاد خـا نو ا د ه چقدر مهم.

زن من میخواهد خوب لباس بپوشد،خوب گردش نماید وآرایش کامل ومطابق مد روز داشته باشد تابقول خودش ازسرو همسرعقب نماند ودر مسابقۀ شیك پوشی ومکیاژازدیگران پس نیفتد واین برایش فرقی نمی کند که در بدل این مصارف شوهرش بادریشی سو راخ شده ،کفش کهنه وکرتی بی‌دکمه به‌اداره‌برود زن من‌نخواسته است ویانتـوانسته اسـت شوهرش راویا مردزندگی‌اش را ازدید خود وبادرك خود بشناسد و همیشه معیارقضاوت های اودر این موردفلان زن بی‌سواد همسایه ویاقالبین محله‌بوده است .

زن من آرزو دارد هرحرکت وعمل اووهر گفته‌وتلقی او هرقدر هم‌کهنه ودور ازایجابات زندگی خانوادگی باشدمورد قبول و تایید من واقع‌شود وگرنه دوستش ندارم، عاشقش‌نیستم وسپس لاجرم پای زن ودختر دیگری درمیان است .

زن‌من هروقت یك ساعت دیرتر بخا نه میایم بی‌آنکه مجال رفع خستگی رابرایـم بدهد به استنطاقم می‌کشد. کجا بوده‌ام؟باکی بوده ام چرابوده ام؟ واینرا نمی‌خواهدبداند شوهرش که‌یك روزتـمام بار مشقت هـای گوناگون را بدوش کشیده است، شام به‌یك ساعت استراحت وآرامش دریك فضای‌باصفاو صمیمی ودور از جنجال ضرورت دارد واگـر این رابداند لااقل فرصتی برای استراحـت برایم میدهدبعدمی پرسد وجواب قناعت‌بخش هم می‌شنود . خانم عزیز مـن از آینـده کودکانش نگران است وای کاش این نگرانی روی تعقل بیشتر استوار باشد. تـااحساس صرف وافراطی ، او ازطـلاق، ازجدایی واز خودکشی صحبت می‌کند ومن می‌گویم چرا ؟ به‌چه‌دلیل ؟ مگر سازش وتوافق وتفاهم‌چـه عیبی دارد ؟ او می پـندارد که‌من عاشـق زن‌دیگری هستم درحالیکه اینطور نیست واگر

باشد هم این‌کمبود عاطفی ثمرۀ است ازشیوه زندگی وطرز پندار های خوداو.

وحال شما بگویید ، شما گروه محترم‌مشورتی وقتی ده سال برای ایجاد تفاهم، بـرای

درك وشناخت واقعی زن وشوهر از وجـو د همدیگر شان کافی نباشدوقتی فکر هاازهـم بیگانه‌باشد ورویه ها خصمانه وستیزه جویانه وقتی کودکان معصوم هر روز زیر تاثیـر جنگ‌های خانوادگی عقدۀتازه بگیرند و یـا شخصیتی ناسالم ازنظر عاطفی وروانی رشد نمایند ووقتی‌هیـچ راهی برای از میان‌برداشتن عوامل اساسی این ناساز گاری رو حی درمیان نباشد چه باید کرد ؟آیا جدا شدن خوبترین راه ومنطقی بر ین روش نیست؟ وآیادراین صورت وقتی کودکان در فضای آرامتری‌قرار گیرند باتربیت بهتر بزرگ نخواهند شد؟

بناغلوومیرمن های مشاور:

من طـلاق راخوبترین وسیله تعبیرنمی‌کنم وبه‌همین جهت خواهش دارم ازخـم که‌روز هاست خانه‌ام راترك نموده وبه‌حالت‌قهربه‌خانه مادرش بسر می‌برد دعوت کنید، حرف های من واورا بشنویید وبعد تصمیم خودتان را رابگویید، من‌هرچه باشدقبولش دارم.

باتشکر وسپاس فراوان

(ا.ن)امضاءمحفوظ

ژوندون:

ازاین زن‌وشوهر جوان خواهش‌داریـم در جریان همین هفته باماتماس بگیرند تامقدمات ملاقات شان باگروه مشورتی ژوندون فراهم گردد.

مشورۀاعضای مشاور خانوادگی مادرهفتـه آینده درهمین ستون نشر خواهدشد.



از راست به‌چپ: ثریا پرویز ـشایسته‌نوابی- پوهاند خوشبین ومقدسه مخفی.

میز مدور ژوندن

عمومی وبا ریدی همه‌جانبه ومتکی به‌شرا یط عینی اجتماع شناخته گردد. موضوع مهـم همانطوریکه اشاره نمودم شناخـت ناقص ، احساساتی ودور از تعقل دختران‌وپسران‌جوان ازوجود همدیگر شان درقبل از ازدواج‌است ودر این زمینه فکتور های تربینی خاو اده

محیط ،مکتب وقوانین حاکم براجتـماع نقش اساسی دارد، فکتور اقتصاد مهم وبـاارزش است وفکتور سن موثر درحالات بعدی کـه ممکن‌است اساس یك‌خانواده راتحکیم بخشد وبا اینکه آ نـر ا متز لـز ل‌سازد.

به‌عقیده من برای اینکه اساس یك خانواده باطرحی عاقـلا نه پی‌ریزی گردد لازم است‌که

سطـح توقعات د ر خانواده بااقتصاد ودرآمد فامیل تطابـق داده شود ، در محیط ماتوقعات میرمنها غالبا بیش از اندازه است که‌بایـد باشد ومتاسفانه که‌این توقعات بازهم بیش ازآنکه معنوی باشد مادی است برای ازمیان برداشتن جنین حالتی مو سسات وانجمن‌های میرمنو تولنه و مطبوعات نقشی ارزنـده و سازنده میتوانند داشته باشند مشروط باینکه آنچه انجام میشود بیشتر درماهیت وکیفیت خود مورد مطالعه قرار گیرد تاازنظر کمیت ودو آخر جوانان ماهم دخترا ن وهم پسران قبل ازآنکه ازدواج‌نمایند بایست از نظر طبی مورد معاینه قرارگیرند واز سلامـت جسمـی ورو حـی همد یگر شان مطمـئـن گرد ند . باچنیـن شرایطـی است که میتـوان بـه بخشی ازمشکـلات‌خانوادگی پایان‌بخشید.

ارشادی: من نظر آقای خوشبین‌را تاییـد میکنم وفقط ازمورد دیگر نیز بـرای رفـع این مشکـلات وپرابلم هایاد آور میگردم، اول ایجاد انجمن ها وموسسات تعاو نـی کـه بتوانند خانواده هارا رهنمای نماینـد ودوم کوشش برای ازمیان برداشتن مـداخـلا ت دیگران اززندگی شخصی خانواده هاکه بـا تاسف باتوجه به‌سطـح سواد همگانی این فکتور نقش اساسی در بـروز اختـلا فـا ت دارد .

شکریه‌رعد: تدوین قوانین درکشور مـا متاسفانه تاکنون بنفع مردان وبصورت یـك جانبه صورت گرفته است، واین دربـروز اختـلافات ویاعکس آن میتواندموثر باشد ، وقتی زنی درخانواده زیرهرنوع فشار قـرار بگیرد ومثـلا حق طلاق‌رانداشته‌باشد، مـرد خـا نو ا د ه مخـصو صا با ا طمینـان بـاینکه مـرا جع قـانونـی حافظ منا فـع یکجانبه اویندممکن است از این صلا حیت استفاده ناجایز نماید، چنانکه شاهدیم کـه تاکنون همین طور هم‌شده است.

من ازنقش مطبوعات ،ازاهمیت شنا خـت قبلی همراه باتعقل واز عامل‌خانواده ، محیط واجتماع وچگونگی شیوه‌های فکری و تلقـی وبرداشت شان درزمینه وموثریت آن انـکار نمیکنم ولی عقیده دارم تادر زمینه مسایـل ازدواج قانونی که‌عدالت اجتماعی و حقـو ق زنان ومردان بیك اندازه درآن مد نظرگرفته شده‌باشد تدوین نگردد این‌هـمه مسا یـل درحکم یك روبنا، یك پوسته وقشر ویـك سطح است که بخشی از مشکلات را ممـکن است ازمیان بردارد ونه‌همه آن‌را.

تایید اعضای مجلس :

آخرین سوال درمورد خوبترین سن برای ازدواج مطرح میگردد ونظر عمومی این‌است که‌جوانان نبایست زودتر از ۲۲سالگی ازدواج نمایند . سالهای بین ۲۲ تاسی از نظـر مهمانان ما خوبترین سا لـهـا برای از دوا ج میباشد.

پدرها و مادرها

لطفا این یاد داشت رابخوانید ، حتما بخوانید .

ساعت،چندقیقه بدومانده است که‌انگشتی بدرمیخورد وپسرکی ۱۲ـ۱۳ ساله وارد دفتر ژوندون میگردد، بانگاهی خسته وزودگذرهیات نویسندگان را ازنظر میگـذراند ومتوجه مدیر مجله‌میشود،میگو ید:

-شما در مجله تان نوشته بودید که‌نامه های خوانندگان رادر مجله چاپ‌میکنید؟

-بلی.

-پس این نامه راچاپ کنید، بپدر ومادرم نوشته‌ام.

لحنش غمگین است وبعض آشکار در گلویش گره خورده است، مدیر مجله میگوید:

-به‌پدر ومادر تان نوشته‌اید،چرا، آنهـا در کجـایند ،چـرا نامـه رابـرایشا ن نمی فرستید ؟

سکوت میکند، جواب نمیدهد ، اما حالـت چهره اش انعکاسی از آشفتگی درون اوست، میخواهد چیزی بگوید، امانمیتواند، چشمانش اشك آلود میگردد ومیکوشد از ریزش قطرات اشکش جلوگیری نماید امامو فق‌نمیشود.

-چراگریه میکنی ، چه‌دردی داری ؟ حرف بزن، بما بگو مابا پدرومادرت صحبت‌مینماییم واومیگوید، همه‌چیز رامیگوید ، بـاز بـان کود کانه ولحن معصو مانه اش حکایت ازقصه هایی میکند که قلب کو چـکش رامیفشارد ، چند لحظه بعـد مد یر مجـلـه بـا گـروه مشورتی ژوندون تماس می‌گیرد و آ نـهـا تصمیم میگیرند باپدر ومادر این پسر خورد سال صحبت نمایند . وهمین کار راهم‌میکنند یك ساعت بعد زن ومردی باسر و ضـع‌مرتب ولباس شیك وارداتاق میگردند میگویـنـد و میشنوند وتصمیم میگیرند به‌جبران اشتباهات گـذشته خود زن‌ومرد خانواده باشند وپدرو مادری مهربان برای فرزندانشان، آنهامیروند ومانامه اورا نامه (احمد) رادرایـن جانشر میکنیم بدون هیـچ‌نوع قضاوت وابراز نظری باامید آنکه پدران ومادران دیگر وخانوده‌های دیگر آنر بخوانند وانتباه بگیرند و نگـذارند مشاجرات‌لفظی شان درمحیط خانواده بـرای فرزندانشان تولید عقده نماید، همین وبس واکنون این شماواین هم‌نامهٔ احمد بانثـر خودش وزبان‌کودکانه‌اش.

پدرجان ،مادرجان:

امروز معلم صاحب قرائت دری درساعت انشاء برای ماگفت ، برایش بنو یسم که چه آرزوی داریم ؟ شاگردهای دیگر نوشتند، عابد نوشته بودکه میخواهد داکتر شود ،شجـا ع نوشته بودکه آرزو دارد معلم شود و همین طور دیگران هم‌نوشته بودند که میخوا هـنـد موتر داشته باشند باغ داشته باشندو چیز های‌دیگر، جمال شوخ نوشته بود میخـوا هد بزرگ شود ومعلم حسابش رالت بزنـد و لطیف خواسته بود که مادرش‌زنده شود،امامن هیـچ چیز ننوشتم فقط گریه کردم ودانه‌های هشکم (اشکم) بالای کاغذ ریخت، معلم‌صاحب ازمن پرسید، چراگریه میکنم، هما (اما) من نگفتم ،اگر میگفتم که‌گریه من از خاتر(خاطر) شماست حتمن(حتما) ازمن قهرمیکردیداماحالا نوشته میکنم پناعم(پناهم)بخداجان.

پدرجان ومادرجان :من موترنمیخوا هم،بوت ودریشی نوهم نمیخواهم امادلم میخواهدشمـا باهم جنگ نکنید ،باهم قهر نباشید و مـن نسفهای (نصفهای)شب در بستر خابم(خوابم) گریه نکنم .

دلم میخواهد شماهم مثل بوبوجان‌وبابه جان یونس هرشو (شب)سبق هایم رابامن‌بخوانید وروزهای جمعه بامن بباغ وش(وحش) یـا سینما بروید .

پدرجان ! مادرجانم میگن که‌شماهر روزو هرشو همراه رفیقای (رفقای)خود به‌سینما و گردش میرین ویاایکه پیسهٔ تانه به‌هـو تلا (هوتل‌ها)، خرج میکنن راس(راست) میگه خوب نرین ویابامابریم (برویم)شمام (شماهم) مادرجان کمی به‌گپای بابه‌جانم گوش بتن ، پدرم میگن که‌شمادربازار کالای نوبجانتـا میکنین،اما درخانه کالای چرك‌وچتل می‌پوشین ودستای تان بوی‌پیاز میته، دستایترا بشویین، بابه‌ام میگه گپای خاله نسرین که‌هرروزخانه‌ما میایه سرش بدمیخوره، راس(راست) میگـه، خوب به خاله نسرین بگین کبخانه ما نیایه نمی‌فامم (نمی‌فهمم) دیگه چه‌بنویسم، همیقه (همینقدر) میگویم که‌کم‌مانده ازدست شمـا خودرا ازکلکین پایین پرتم(بیاندازم)ویااینکه ازخانه فرار کنم ونزدعمه‌ام‌به... بروم.

مرا ببخشین گپای دگه‌ام (دیگری‌هم)ندارم که نمیتانم بنویسم.

جنایت عجیب و تکان دهنده ایکه قریهٔ جنگی خیل صحرای بهزادی

ولسوالی شکر دره را به لرزه در آورد.

راپور از: احد میر زاد

جانی پس از آنکه نوکر و مادر خود را هدف گلو له تفنگ قرار داد مغز خودش را نیز متلاشی ساخت.

ساعت هفت ونیم شب سه حمل اها لی قریه جنگی خیل مشغول صرف غذای شب بودند وآرزو داشتند خستگی های روز شانرا باساعتی استرا حت در این شب رفع نمایند. بی خبر از اینکه حادثه دراین شب بو قوع می پیوندد وماجرای دلخراش وعجیبی رخ می دهد ما جرایی که خواب راتا صبح آن به همه اهالی و همسایگا ن آن قریه حرام میسازد.

شخصی در این شب عقلش را به کلی از دست داده دیوانه وار تفنگ شکار ی ا ش راگرفته نوکر خودرا به قتل میرساند، مادرش فریاد میزندومی گوید دیوانه آدم کش، چه کاری کردی.. بی خبر از اینکه قاتل بیرحم مرمی دو می راحواله مادر ش مینمایدو توسط گلوله داغ قلب مادرش را می شگافد.

اعضای فا میل-کود کان همه و همه خانه راترك میکنند و درآن تاریکی شب هر طرف پنهان میشوند، پدر فا میل دیوانه شده مادر مهربانش راکه عزیز ترین کسش بود کشته ونوکری راقربا ن نموده وهنوز آ تش غضب ودیوا نگی اش فرو نه نشسته ودر صدد سومین قربانی تفنگ در دست گرفته است.

قریه ایکه این ماجرا درآن بوقوع پیوسته درچند کیلو متری ولسو الی شکر دره قرار دارد در تاریکی شب یکتن از اهالی قر یه خود رابه‌و لسوا لی میرساندوراپور این ماجرای شگفت رابه ولسوا لی مید هد.

بناغلی محمد اسمعیل محشور و لسو ال شکر دره به مجرد اطلاع ازاین قضیه باهیات موظفی آن‌و لسوالی سا عت ۹ونیم آن شب به محل حادثه میرسند.

ولسوال شکر دره جریا ن این واقعه رااین طور توضیح مینماید:

بمجرد ورود هیات مو ظف ولسوا لی. حویلی ایرا که محل واقعه بوده محا صره منما یند قاتل در حالی که تفنگ در دست داشت در بام منزل به‌چشم‌میخورد وی آرزو نداشت خودرا تسلیم قانون نماید، پو لیس برایش اخطار دادتابدو ن مقا و مت تسلیم شود، قاتل‌نه‌پذیر فت، پو لیس باز هم باتکتیك های خاصی برای قاتل‌اعلام‌نمودتااز مقاومت خود داری نماید وتسلیم شود مرد تفنگ بدست بعد از یکسا عت و شایدبیشتر ازآن‌ظاهرا سخنان پو لیس را قبول نمو دواز بام‌منزل پایین شد، دروازه حویلی باز بود قاتل درحالیکه تفنگ در دست داشت دهن دروازه حویلی ظا هر شد، پو لیس متر دد بود نمیدانست قاتل برای تسلیم شدن پایان شده یافکر دیگری دارد، با آنهم راه فراررا بر روی قاتل مسدود نموده بود، قاتل‌زمانیکه درچند متری مقابلش پو لیس را مشا هده نمودبدون مقد مه فیری مینماید پو لیس کمی به‌عقب بر میگردد و میدا ند که قاتل درصدد تسلیم شدن نیست.

قاتل دو باره داخل حویلی میشودو پولیس به‌تعقیب آن، پولیس با احتیاط تمام متو جه قاتل است، قاتل داخل یکی از اتاق ها ی منزل میشود واز نظر پولیس غایب میگردد. پس ازچند دقیقه فیر دیگری شنیده میشودو دیگر آوازی برنمی خیزد، پو لیس فکر می نماید قاتل خودش را توسط این‌فیر از بین برده است.

بلی: حدس پو لیس راست بود، پولیس منحیث وظیفه داخل حویلی میشود، در بین حویلی دوجسد بیجان غرق از خون درنخستین نگاه‌به چشم میخورد ولی قاتل و جود ندارد.

پولیس اتاق های منزل را در جستجو ی قاتل یکی بعد دیگری بررسی میکندتابالاخره به‌اتاقی‌بر میخورد که دروازه آن در دا خل بسته شده دروازه رامیز ندولی صد ای‌شنیده نمیشود پو لیس در حالیکه میدانند قا تل تفنگ در دست دارد واز آدم کشتن با کی ندار باآنهم دروازه اتاق را می شکندو داخل اتاق میشود.

پولیس با منظره فجیع وبا و ر نکردنی روبرو میشود.

منظره اتاق شدیداً تکان دهنده است، قاتل بافیر آخرین مغز ش‌را متلاشی نمودهو به‌حیاش خاتمه داده است.

بناغلی محشور ولسوال شکر دره بقیه ماجرا را اینطور تشریح مینماید:

با ازبین رفتن قاتل که خو دش را کشته بود این ماجرا پایان یافته بود پو لیس‌خانه رامحاصره مینماید تا از ورود اشخا ص جلوگیری بعمل آیدو هم هدایت داده شدتا رسیدن هیات جنایی پو لیس هیچ کس اجازه ندارد به اجساد دست بزند.

نویسنده با هیات جنایی‌پو لیس وولسوال شکردره ساعت ده‌صبح آن روز به محل واقعه میرود.

صحنه های دلخراشی که سخت ترین قلب هاربه لرزه می آورد.

هنگام ورود به محل واقعه اهالی قریه در دوطرفه راه باقیافه های ماتم زده قرارگرفته اند، آرا می مطلقی آنجا رافرا گرفته بود در چندقد می آنها حویلی ایکه‌اطراف آنراپولیس محاصره نموده بود به چشم میخورد و اینجا قربانگاه‌ای ن ماجرای دلخراش بود.

هیات جنایی پو لیس داخل حو یلی

درنخستین بر خورد با منظره بس فجیعی مقابل میشویم در صحن حویلی دوجسد بیجان در حالیکه اطراف آنراه خو ن سر خ نموده به چشم‌میخورد مرد جوانی که گلوله قاتل دلش را پاره نموده آنسو ترك‌زن سال خورده ایکه مر می پسرش‌قلبش راشگافته است‌دیده میشود از دو طر ف اجساد دوخانم که‌چادرهای‌بزرگ به سر داشتند وسر های شان پایین بود درحال سکونت به نظر میرسید آنها خانم های قاتل بودند پو لیس جنایی مشا هدا تش را ازاین دو جسد تمام مینماید ودر سراغ جسد سو می میشود.

منظره فجیع وباور نکردنی

اززینه تنگو تاریکی به یکی از اتاق‌های آن‌منزل ر هنمایی میشویم دروازه آن‌شکسته هیات‌به مجرد ورود در این‌اتا ق همه با یك صدا تاثرو تالم شبا نرا اظهار مینما یند، منظره بس فجیعی دربین اتاق به چشم می خورد اتاق نسبتا کوچك ومحقری است، پارچه های گو شت ریزه های مغزواستخوان سرجانی، سقف، دیوار ها وصحن اتاق را فراگرفته است.

د ر دهن دروازه اتاق جسد مردی د ر حالیکه‌نصف سر ش وجود ندارد و تفنگ هنوز در دستش افتاده است این جنایتکار، قسی القلب که در آخرین مر حله جنایتش خودش راهلاك‌نموده باو ضیعت فجیعی مغزش رامتلاشی نموده است.

جانی تفنگ رادر الاشه راستش گذ اشته وتوسط پنجه پایش فیر نموده است شد ت مرمی به اندازه قوی بوده که حتی درفاصله سه‌متری پار چه های جمجمه اش به‌مشا هده میرسید جانی مغزش را متلاشی نموده بودو صحن اتاق غرق از خون بود.

هنوز پنجه های دستر ا ستش به‌تفنگ چسپیده بودو هفت عدد مر می تفنگ شکاری درطرف چپ آن قرار داشت.

پولیس مشا هدا تش را تکمیل مینمایدو امبولانس پو لیس‌اجساد رابرای معا ینا ت طبی به طب عدلی انتقال میدهد.

صدای شیو ن و فریاد بلند می شود:

تااین لحظه همه خا مو ش بودندوسکوت مطلقی همه جا را فرا گرفته بود گو یی اشك‌در دید گان همه خشك شده خانم های قاتل، پسران و دیگر نز دیکان این فا میل ماتم زده که تاآن لحظه همه خا مو ش‌بودند ودر مقابل پرسش های پو لیس جوا ب می گفتند دفعتاعقده گلوی‌شان‌منفجرشده و به شیون وفریاد پر داختند همه چیغ میز دند ومی‌گریستند منظره رقت بار و نها یت اسفناکی این ماتم خا نه رافرا گر فته است.

قاتل که خود ش‌راهلاك نموده است پدرو بزرگ فامیل خودبوده این جانی قسی القلب محمد عارف ولد عبدا لقادر پیشه‌ز میندا ری داشته‌وگا هگا هی در کوه های اطرا ف‌قریه اش به شکار می پرداخت وی در حدودپنجاه سال داشت سه بلر ازدواج نموده، خا نم اولی اش فوت‌شده ودوخانم دیگرش در قید حیات اند که یکی آن‌درحدود۲٤ سال‌ودیگرآن ۲۸ سال دارد.

نامبرده یك مادر سر سفید داشت یگانه عزیزش بود اما قربانی آتش غضب وعقده های‌پسر ش شد.

اعضای دیگر این فا میل مصیبت دید ه‌را شش دختر وپنج پسر تشکیل مید هد و از این‌جمله دختر بزرگ فا میل به خانه شوهر رفته و پسر بزرگ فا میل تازه عرو سی نموده، حیات خان پسر بزرگ فا میل در حدود۲٤ سال دارد وی در این شب پرماجرا درخانه همشیره اش در کابل مهمان بودو فردای‌آن از این مصیبت فا میلی اش با خبر میشود.

همچنان خورد ترین عضو این فا میل‌دختر دوساله ایست وی کودك است هنوز به خوبی نمیداند پدر ش چه‌جنایتی را مرتکب شده‌ولی خواهر بزرگتر ش که در حدودهفت سال دارد هنگام کشید ن‌جسد پد ر ش از حویلی آنها دربام منزل بالا شده بودو گریه کنان‌چیغ میزد ومی گفت:

(والالا چیری ځی).

نوکر این فا میل احمد خان ولد انځرگل که وی‌هم‌قربانی‌قهر وغضب محمدعارف‌شده‌وبا بیرحمی تمام به قتل رسیده بیست سا ل داشت بالای جسد ش برادر جوا نو ما در سرسفید ش شیو ن وفریادمینمودندو آن‌لحظه ایکه جسد بیجان او را ازآن خانه می‌کشیدند این مادر داغدیده توان راه رفتن‌نداشت‌عقب چارپایی پسر ش می آمد.

سراسر قریه را ابر ماتم پوشیده بودو همه عزادار بودند.

اجساد به طب عدلی برده میشود و داکتر موظف هم مشاهدات پولیس رامبنی‌بر اینکه قاتل دونفر راتوسط تفنگ شکاری به قتل رسانیده وخود راباتفنگ دست داشته اش‌از بین برده تایید می‌نماید.

چرا قاتل به چنین جنایتی دست زدانگیزه وعلت آن‌چه بوده است؟

جواب این سوال را از ولسوال شکردره که‌تازه تحقیقاتش را درباره این ماجراشروع نموده می‌پرسم:

ولسوال شکر دره در باره اظهارا ت و تحقیقات ابتدا یی نز دیکا ن مقتو لین چنین معلومات مید هد.

در تحقیقا تیکه از نزدیکان مقتو لین و اهل‌قریه بعمل آمدآنها علت این واقعه‌راناشی ازخرابی اعصاب محمد عار ف وانمود کر ده واظهار نموده اند که محمد عارف که بنام عارف دیوانه دربین مردم آن قریه یاد میشد به اختلال عصبی مصاب بوده است.

همچنان نظربه اعتراف بعضی از نزدیکان مقتولین درآن شب اختلافات شدید فامیلی‌و مشاجره ایکه دربین اعضای آن‌فا میل‌بوجود آمده بود انگیزه شدید این ما جرا بوده

ولسوال شکر دره در اخیر گفت:موضوع این ماجرا ازآن و لسوا لی به شدت تحت تحقیق بوده وپو لیس سعی می نماید تاهر چه‌زودتر نتایج نهایی این جنایت را بدست آورده مسببین حقیقی آنرا به جز ای اعمال شان برساند.

راپور از احد (میرزاد)

یک دستگاه مجهز تقطیر چرس با

...فکر نمودند که :

از استحصال چرس مایع و فروش آن در بازارهای خارج پول زیادی بدست می آرند اما این سفکوره آنها خواب و خیالی بیش نبود.

پولیس نظر به اطلاع قبلی‌خانه میر حمید اللهواقع میرویس میدان را تحت تلاشی قرار میدهد و در نتیجه آن یك دستگاه مجهز تقطیر چرس مایع را با بیشتر از یك کیلو چرس مایع که توسط آن دستگاه استحصال شده بود بدست می آورد .

یك منبع قوماندانی عمومی ژاندرام و پولیس وزارت داخله ضمن توضیع این مطلب گفت ، وقعیکه میر حمیدالله مالك منزل تحت تحقیق گرفته شد وی به جرم خویشس که بالفعل از طرف پولس گرفتار شده بود اعتراف نموده و فرصتیکه از وی پرسیده شد که این دستگاه راچطورواز کجا بدست آورده است چنین اظهار نمود .

این دستگاه اصلا توسط دو نفر توریست که یکی آن تبعه کانادا و دیگران امریکایی بود مدت ها پیشس به کابل آورده شده وآن دونفر در نقاط مختلف مدت ها چرس مایع توسط این دستگاه استحصال نموده اند توریست های مذکور زمانیکه به کشور شان میرفتند دستگاه را بالای اسمیعل که ازجمله همکار و شریك آنها بود فرو خته اند ، اسمعیل به نوبه خویشس مدتی از این دستگاه استفاده نموده وبعدا آنرا بالای همکار دیگر شان که‌وی هم با توریست های مالك اصلی دستگاه زمانی همکاری داشته است و بنام عبدالروف یاد میشود به پول گزافی به فروش رسانیده .

پولیس علاوه نمود ، زما نیکه عبدالرو ف تحت تحقیق گرفته شد وی اظهار ات میرحمید الله راتائید نموده وبه جرم دست داشتن د ر استحصال و تقطیر چرس مایع واینکه‌قبلابا دو نفر توریست ها آشنائی و همکاری داشته اعتراف مینماید .



میر حمید الله طر ف چپ وعبدالرؤف در پهلوی آن هنگام‌استحصال چرس مایع

...ایع بدست پولیس افتاد

عبدالروف که این دستگاه را از اسمعیل خریده بود .

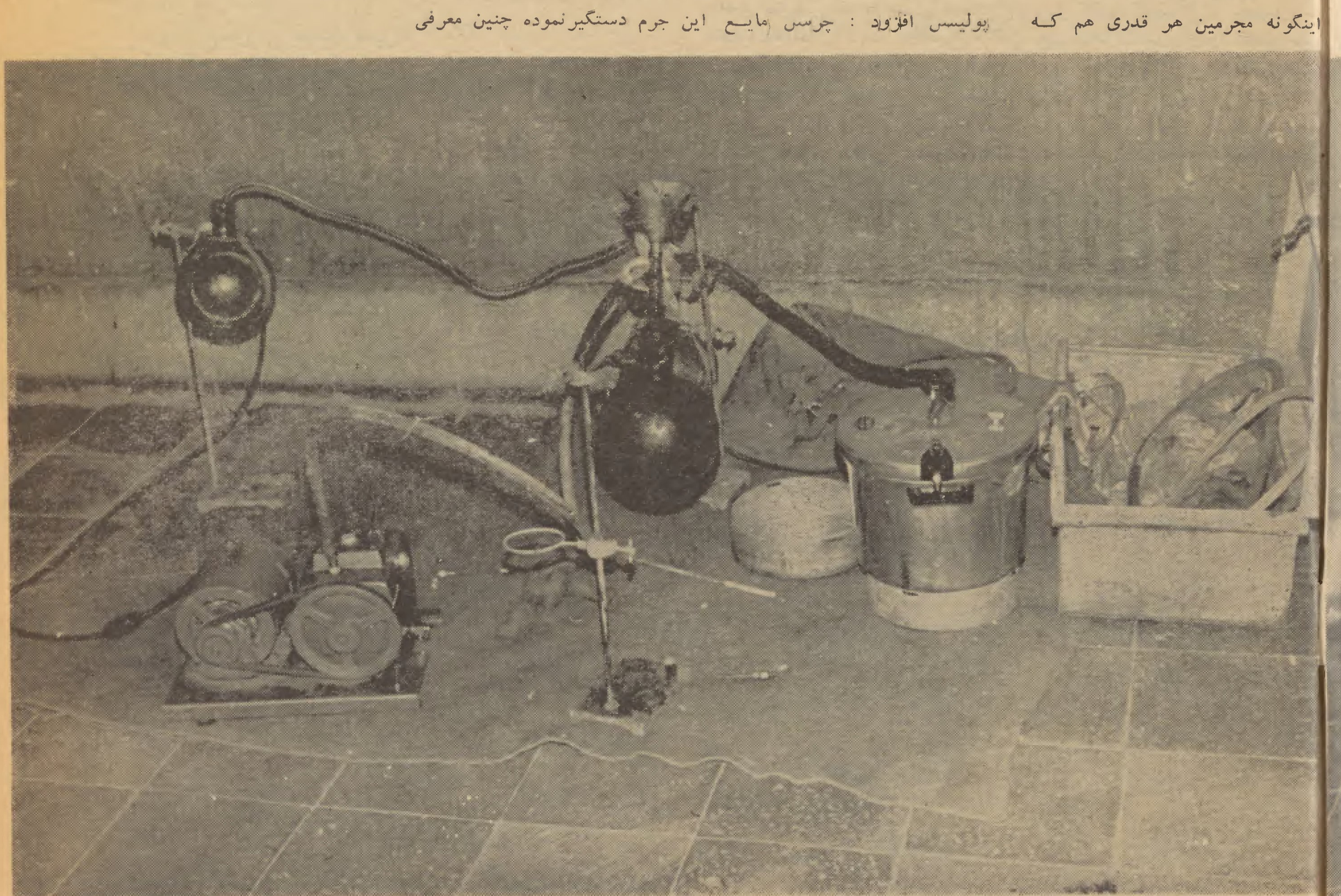
پس از مدتی آنرا برای میر حمیدالله که میخوا ست از این دستگاه استفاده کند تسلیم‌مینماید این دو نفر مشترکا آرزو داشتندتا در موقع مناسبی دستگاه را به‌محل محفوظ تری انتقال بدهند و درآنجا با خاطر آسوده به استحصا ل چرسبی بپردازند ، بی خبر از اینکه اینگونه مجرمین هر قدری هم که در کتمان راز خویشش سعی نمایند بالاخره به چنگ قانون گرفتار می شود و سزای اعمال شوم شا نرا می چشند .

نظربه گفته پولیس مجرمین می خواستند دستگاه را به گذر گاه چهارد هی انتقال بد هند ولی قبل از آنکه به این کار موفق شوند بالفعل با دستگاه‌شان‌بدست پولیس می افتند .

پولیس افزود : چرس مایع که‌به پول هنگفتی در بازار های خارج بفروش میرسد از نظر متهمین بهترین مدرك عاید برا ی آنها بوده ، ولی این مفکوره شا ن رویایی بود که به آن نایل نشدند ودرعوض‌آن باغ های رنگار نگ خیالی شان اکنون در سلول های تاریك زندان سزای اعمال شا نرا خواهند چشید .

پولیس آنهایی را که به اتهام این جرم دستگیرنموده چنین معرفی نمود .

عبدا لروف ولد عبدالغفور ساکن گذر گاه چهار د هی میر، حمیدالله ولد میرامان الله ساکن میرویس میدان، محمد اسمعیل و لد زا لی ساکن قلعه غیبی‌چهار دهی .پولیس سعی مینماید تا همدستان دیگر این مجرمین را هر چه زود تر بدست آورده به چنگ قانون بسپارد .



این‌دستگاه مجهز که سا خت‌ایالات متحده امریکا میباشد توسط‌دونفر تور یست به کابل آ ورده شد.

تجلیل روز نهالش

بهار امسال اولین بهاریست که ملت ما با سرور واقعی خویشس در پرتو نظام نوین جمهوری با مراسم عنعنوی اشس ، به شکل بهتـر از سالیان گذشته تجلیل میکنند ، و میله های باری را به اشکال مختلف آن با سرور شادمانی برپا میدارند .

از جمله میله های بهاری یکی هم میله نهالشا نیست که در اوائیل بهار این میله باستانی را همو طنان عزیز ما جشن میگیرند وبرای سر سبزی و شادابی مملکت یکمقـدار نهالهای مثمـر و غیـر مثمـر را غرس میکنند که البته این سـر سبزی و شادابی در قسمت آب و هوا محیط ما حول تاثیر عمیقـی دارد....

به همین منظور پو هنتون کا بل که مرکز علم و دانشس است ، روز نهالشانی را تجلیل کرده یك سلسله مقالات و خطابه های رئیس پوهنتون واستـا د ا ن پـو هـنـتـو ن بـقسم تبليـغ د ر قـسمـت سر سبزی وشادابی سهیم بـودن همه ملت عزیز ما درین قسمت ارائه نمودند

به این سبب خواستم از این روز باستانی که بـرای اولین دفـعه در پوهنتون کابل تجلیـل میگـردد ، راپوری برای خواننده گان محتر م مجلهٔ ژوندون تهیه کنم .

در ایستگاه پوهنتون از سرویس پیاده میشوم به ساعت خـودمیبینم دیر شده ، کمی ناوقتر رسیـده ام چهار طرف خود را برانداز میکنم که آرام وآرا میست، هیچ سر وصدای بگوشم نمیر سد ....

آدم ناشناسی از دور بطرفم می آید ... همین که به نزدیکم میرسد میپرسم :

ببخشید ... پوهنتون روز نهال شانی را در کجا تجلیل میکند ؟

لحظه با نگاه های کنجکاو انـه خود بر اندازم میکند ، بعدا مـی گوید : ها ... کمی پیشتر برویـد پیشروی پوهنځی فارمسی در تعمیر جدید پوهنتون ! همانجاسی ...

از شخص نا شناسس تشکرکرده دور میشوم لحظه ها بتندی مـی گذرد ... فاصلهٔ کمی را قدم زنان طی کرده ام ، که صدای هلهلـه و شادی بـاکف زدن هـا بـگو شم میر سد .

میبینم گروه کثیری از مرد مان عادی با استا دان ، محصلات و محصلان پوهنتون و دهاقینی کـه بیل های را برای غرس کردن نهال ها بدست دارند دیده میشوند .

گروه نشسته و گروه دیگـر اساده شکل یـك نیم دایـره را تشکیل داده ، دستها و یا کتابچه های خویشس را به مقابل شعـا ع سوزنده آفتاب سایه بان ساخته اند اما همه ، به بیانات رئیس پو هنتون سرا پا گوشی میدهند ، من هـم خود را به جمع حاضرین میپیوند م بعد از لحظه بنا غلی پـو هـاند د وکتـو ر حیـد ر ر ئیس پو هنتو ن از تصـا میـم و اقدا مات نیك نظام جمهوری یاد کرده و نیروی فعال جوانان را در جامعه مو ثر خواند بعدا ضمن یـك سلسله بیانات خود افزود :

افغا نستان مملکت عزیز ما بـه مفهوم معنوی ومادی در غرس نهال های مثمر وغیر مثمر ضرورت تام دارد ، بر جوانان ومنورین این وطن است که برای سر بسری و شادابی این مملکت تبلیغ کرده، مانند سایر جوانان دیگر ممالك دنیا مستقیما درکر زرع وغرس نـهالـها سهیم شوند.

حالا که شرایط از هر طـر ف برای آبادی کشور عزیز مامهیایست باید همه کوشید ، و با لخصو ص طبقه جوانان ومنو رین که عنصر فعال یك جامعه را تشکیل میدهند ، در سیر آبادی کشور اشتراك کرده یك عضو فعال جامعه را تشکیل



ی درپوهنتون

بدهند .

در اخیر ریسن پوهنتون ... (پیروزی جمهوریت جوان ـ طول عمر رئیسس دولت و متحد بودن جوانان وطن پرست را استدعا نمود.

بعد از غرس اولین نهال که توسط رئیسس پوهنتون و استادان همرا با محصلین صورت گرفت ، خود را به مدیر حفظ و مراقبت پوهنتون معرفی کرده درزمینه از اومعلومات‌خواستم.

خودرا انجنیر عبدا لباقی احمدی استاد پوهنځی انجنیری ومدیر حفظ مراقبت پوهنتون را معرفی میکند .

بعدا بجواب اولین پرسشم میگو ید :

ـ این اولین دفعه آیست که پوهنتون کابل روز نهالشانی را تجلیل کرده وبه اساس‌ماستر‌پلان عمومی ساحهٔ پوهنتون‌در حصصی‌که تعمیرات آن تکمیل شده است ، و از زیبای اشجار بی بهره مانده‌اقدام بغرس یکتعداد نهالها ی‌مثمر وغیره مثمر که سر سبزی وشادابی پوهنتون را به میان آورد . نموده است میپرسم :

ـ تعداد نهالهای که برای غرسس کردن در محیط پوهنتون تهیه شده چقدر و آیا اینها مثمیر اند یا خیر؟

ـ کمی به فکر رفته بعدا باقیافه که نمایانگر پر کار بودن و زحمت کشید نشس را میکند ، میگوید :

ـ گر چه ما میخواستیم تعداد نهالها زیاد تر باشد ولی وزارت زراعت و آبیاری نهالهای درخواستی ما را به دسترس ما گذاشته نتوانیست . و همچنان این تعداد نهال کافی نبود ، ازین لحاظ به جستجوی تعداد بیشتر نهالها شدیم که بر علاوه نهالهای وزارت زراعت و آبیاری به تعداد (۱۲۰۰) نهال از ساحه های مربوط پوهنتون و فارم دارالامان تهیه گردید .

نهالهای موجوده متشکل ازنهال های مثمر وغیر مثمر اند مانند پنسلگرار ـ اکاسی ـ آلو ـ آلو بالو پشه خانه ـ ناك ـ بید خارجی ـ المنځ ـ مورپانگ ـ خپار ـ چمبیلی و غیره ...

نا گفته نماند که بتعداد (۲۰۰۰) نهال بید بطور قلمه توسط عملیه حفظ و مراقبت پوهنتون در ساحه عقب لیلیه پوهنتون غرسس گردیده است . که به این ترتیب مجموع نهال های که برای غرسس کردن تهیه شده به (۳۷۰۰) نهال میرسد و در مواضیح ذیل غرسس میگردند:

در اطراف کتابخانه عمومی پوهنتون .

ـ در اطراف تعمیر جدید (پوهنځی طب، اقتصاد، ادبیات وعلوم بشری در ساحه کناره سمت جنوبی پوهنتون .

ـ در ساحه کافه تریا .

ـ در ساحه لیلیه پوهنتون .

ـ در ساحه اطراف پوهنځی انجنیری .

ـ در ساحه پیشروی مدیریت نشرات .

بعدا می افزا ید : فعلا در ساحه های باقی مانده پوهنتون امکان غرسس نهال موجود نبوده چون روشن نیست که درآینده چه نوع و بچه‌شکل تعمیرات ساخته میشود . اما باز هم امید واریم که ماستر پلان پوهنتون تکمیل وتطبیق گردد تا در زمینه اقدام مفید و موثری واقع گر دد .

فکر میکنم دیگر چیزی باقی‌نمانده دست مدیر حفظ مراقبت پوهنتون‌را فشار داده ، خدا حافظ میگویم .

آهسته آهسته قدم زنان ازمیحط پوهنتون دور میشوم . که نظرم را یکی از مستخد مین پو هنتون جلب میکند.....

بیلی را بدست گرفته با یک دنیا علاقه و امید به اطراف نهالی که همین حالا غرسس کرده ، از آب جو یچه پهلوی سرك آبریزی‌میکند.



راپور از عبدا لکریم لطیف

نمایشات قهرمانان جودو جاپانی در کابل

قهرمانان جودو جاپانی که هفته گذشته بنابدعوت ریاست اولمپیک افغانستان به کابل آمده بودندعصر روز های دوشنبه وچهارشنبه در تالار های جمنازیوم های پوهنځی پولیتخنیك ولیسه نجات به‌نمایشات پرداخته که مورداستقبال عده‌کثیری ازتماشاچیان قرار گرفت .

هیات ورزشی که به منظور انجام یك‌سلسله نمایشات جودو بکابل آمده بودندآنها عبارت انداز: سابو روماتسوشیتاکه ۳۸سال دارد رتبه آن شش بوده (مثلا درپهلوانی کلاس شش) وی مدتی بحیث معلم جودو درسالهای ۱۹۵۸ و۱۹۶۱ در لندن کار میکرد در سال ۱۹۶۵ به حیث سر گروپ جودو در جاپان ایفای وظیفه میکرد در سال ۱۹۶۷ سفری جهت رهنمائی فن جودو به‌کشور های افریقایی درسال ۱۹۶۹ نیز سفری به کشور های اروپایی کرده پس درسال ۱۹۷۰به حیث ترینر تیم جودو جاپان در مسابقات قهر مانی آسیایی اشتراك نموده بود همچنان نامبرده در سال ۱۹۷۳ به‌حیث سرتیم جودو دربازی های پاریس نیز اشتراك داشت .

یاموهیرویا عضو هیات ورزشی جاپانی‌است جوانیست نسبت بدیگر رفقای خود میانه قدداماچست‌وچالاك وی که ۲۹ سال دارد ورتبه آن پنج است وی بین سالهای ۱۹۶۵و۱۹۶۶ درمسابقات ملی شاگردان جودوی جاپان قهرمان گردیده ودر سال ۱۹۷۱ قهرمان جودو جاپان شناخته شده است .

آقای یوجیرویازاکی که ۲۸ سال دارد ورتبه آن هم پنج میباشد وی‌در سالهای ۱۹۶۵ و۱۹۶۸ بکشور های جمهوریت اتحادآلمان واتحادشوروی دریك سلسله مسابقات اشتراك ودر همین سال بحیث قهرمان جودوی ممالك آسیائی شناخته شده نامبرده درسال ۱۹۷۰ قهرمان ملی کشور جاپان بوده است .

همچنان درین گروپ ورزشکاران جودو جاپانی یك پیغله امریکایی نیز اشتراك داشت که ا سمش (فارن وال) پیغله مذکور هنگامیکه درجاپان بودوباش داشت فن جودو رانسبت ذوق وعلاقه‌که به این‌ورزش اززمان اقامت اش درجاپان پیداکرده کوشید تادر زودترین فرصت این ورزش رابیاموزد وی باورزشکاران جاپانی یکجا هنرنمائی میکرد رتبه آن سوم است .

جودو چیست ؟

جودو که منشاء خیلی قدیمی دارد درگذشته بنام جوجسویاياوارا یادمیشد واین سپورت ازقرن ۸قبل ازمیلاد درجاپان بین مردم ونظامیان آن رواج داشت وهنریست دفاع از خود. یك جودو بازماهر میتواند با دست خالی ازکسیکه باسلاح مجه[illegible] باشد یاازنظر جسمانی قوت بیشت[illegible] داشته باشد ازخود دفاع نماید .

قرن ۱۹ قبل ازمیلاد دوران تکا[illegible] اساسی فن جودو محسوب میشود چه پروفیسر هگورو کمانواز رو[illegible] اوراق تاریخ وگذشته این ورز[illegible] تخنیك وتکتیك آنراجستجووارزیا[illegible] نموده همان تخنیك ها وتکتیك [illegible] امروز شکل عمومیت داده است [illegible]

جودو دربازیهای اولمپیك توک[illegible] به حیث یك سپورت جهانی رسمی[illegible] پیدا کرد و عضویت فدراسیو[illegible] بین المللی جودو که درسال [illegible]۹۵۲ تاسیس شد اکنون به ۸۰۰ عض[illegible] رسیده است .

فن جودو ساحه وسیع دارد امابه صورت کل به سه‌گروپ تقس[illegible] شده است .

بقیه درصفحه ۵۸

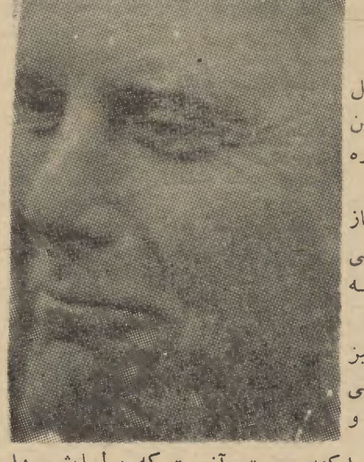


قهرمانان جودوی جاپانی در حال نمایش

کوتاه. دلچسپ. خواندنی

تهیه وترتیب ازحفیظه عمر

مردی شماره یك





آقای (ما یك میلن) که اهــــل شیکا گو واقع در امریکاست دربین قمار بازان معروف به (مرد شمــاره یك)معرو فست.

میگویند آقای (مایك) قمار بــاز خوشس چانسیت که صدی ۹۹ مــی بردوازین راه‌پول سر شاری بــه دست آورده .

ولی درین اواخر او کمتر سرمیز قمار می نشیند زیرا کمتر کســـی حاضر می شود با او قمار بزند و اگرکسی هم‌بخواهد این کـــار رابکند ، بهتر آنست که پولهایشس را پیشس از شروع قمار به او تسلیم‌کند ، بخاطر اینکه او مرد شمار ه یك در قمار باز یست و بیشتر ازدیگران چانس دارد .

نوازندگان شش ساله

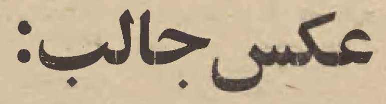
در یکی از کود کستا نهای آذر با یجان شوروی ، ارکستری مشغول فعالیت است که نواز ندگان آنــرا کود کان ششس ساله تشکیل مــی دهد . آنها آهنگ ها و ترانه های ملی ملل شوروی رابامهار ت ا جرا می‌کنند ، جالب اینکه رهبرارکستر نیز ازجمله کودکانیست که بیش از ششس سال ندارد .



خوانند گان ژوندون طی نا مه‌ها ازما خوا سته اند که متصدی ایـــن صفحه را باعکسش به آنها معر فی بداریم.

خوانند گان عزیز!

صفحه کو تاه، دلچسپ، خواندنی را از مدت پنج ماه به ایـــنطر ف پیغله حفیظه عمر محصل صنف دو م پوهنځی ادبیات و علوم بشری‌برای ما تهیه میکند.





چانس خوب

آقای(جان دین) اهل امریکا، یـك‌روز بخاطر یکه از دست پر حرفی و یا وه گوئی های مادر زنشس نجات یابد ، تصمیم گرفت او را به‌بهانه تفریح بالای یکی از خطوط آهن محل‌برده وقتی آنجا رسیدبا زحمت زیاد او را بالای یکی از خطوط بست وخودش کمی دور تربه انتظار قطار نشست تا با آمدن قطار به حیاتشس خاتمه داده شود .



متاسفانه که آنروز آقای جان دین هر قدر انتظار کشید قطار نیامـد بدین وسیله مادر زن آقای (جـان دین) چانس آورد و از مرگ نجات یافت.

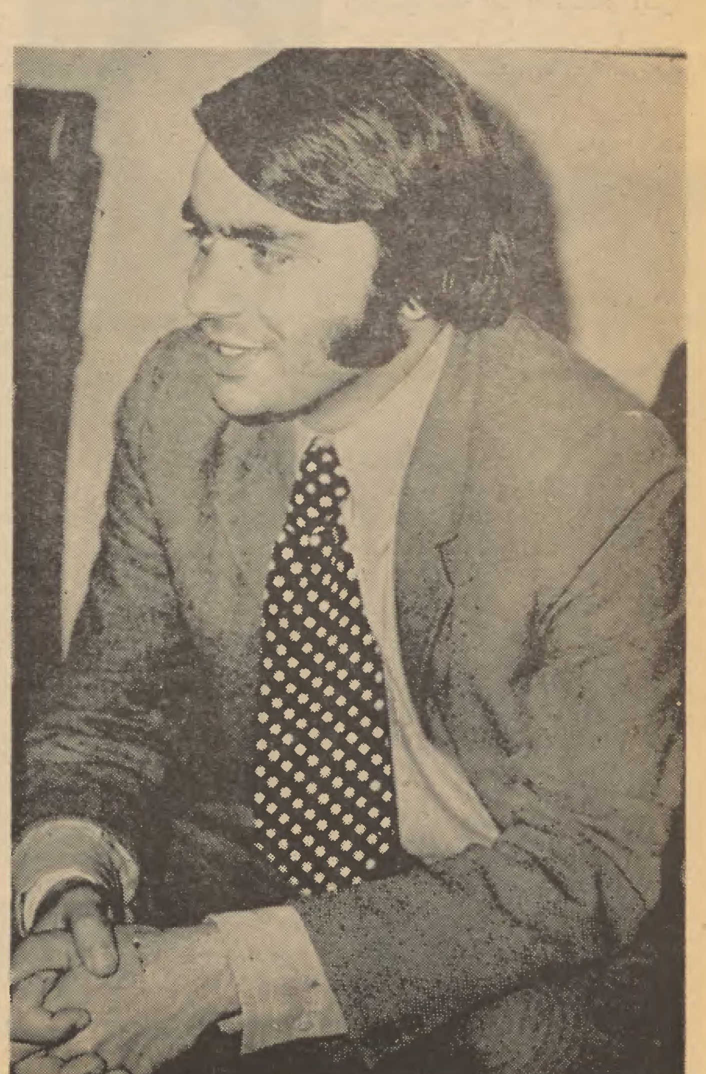
فردای آنروز وقتی آوازه در محل افتاد یك تعداد زیاد کسانی که از دست مادر زنها ی خود رنــج و شکایتی داشتند ، به دفتر قطارآهن مکاتبی فرستادند ودرآ ن از خرابی و بی نظمی قطار در آنروز شکایــت کردند .

گفتگویی : پیرامون شعر و ادبیات با لطیف ناظمی

مصاحبه از حکیم

لطیف ناظمی میگوید :

* شعر صدای احساس ا نسان است .
* شعر حما سی هـــر گز شعار نیست .
* شعرنو نیاز زمان است .
* وزن جز شعر است و خـــودشعر .
* شعر با سازمان های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی جامعه پیو ند دارد .
* وضع فعلی شعر مادر مجمو عرضایت بخش نیست .
* ساختن شعری کاملا سیاســی نادر ست است .
* در اینجا انتقاد یاصریح و یك جانبه بوده است او یا ...
* من از شعــر خـــودم راضـــی نیستم .
* بـــرای حافظ بستـــه شدن درمیکده ها یك معضله اجتما عـــی بود .

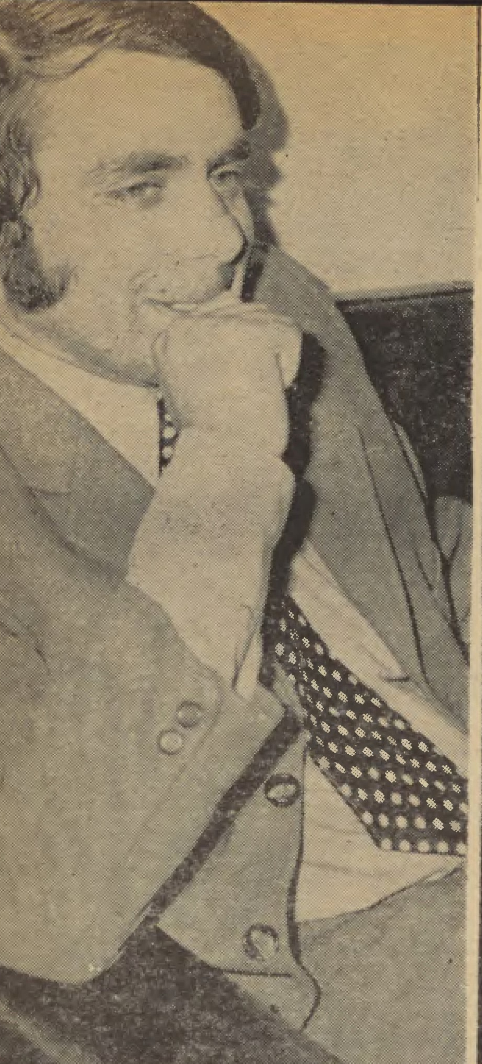


از لطیف ناظمی می پرسم : به نظر شما آوردن شعـــار در شعر چگونه عـــملی است؟
میگوید :
شعر از زمانهای پیش وسده های گذشته بد نیسو ومخصو صا از اینکه تقسیم کار بمیان می‌آید دوگونه گرایش داشته است گرایش عوام وگرایش خواص.
شعر خواص جهت وراه معلوم ومشخصی داشته است ،شعر درو نگرایانه بوده اســت وشعر ذهنی وهنری ولی شعر عوام کا مـــلا سرشت دیگری داشته است ودر همین گونـــه شعر است که گاهی شعار دستیاری می‌کند این دخالت بیشتر در شرایطی است که زمان شاعر ولحظه های بخصو ص تاریـــخی اورا بدین راه می کشاند ،جنگ ها انقلاب‌ها ودیگر گونی اجتماعی این حالت رابرای شاعر ایجاد می‌کند واگر این شاعر مـــثلا لرد با یـــرون هم باشد در چنین حا لتی نمیتواند که‌شعار را در شعر راه ندهد ،چنانکه در جنگ یونان این کار را کرد .
ولی اینکه دخالت شعار درشعر جایز است از نظر بیهوده می نماید وقتی نوار یك‌شعار حتی شعار راستین هم دور یك شعر بپیچد شعررا ازخصیصه های شعریش‌می‌کشدوآنگاه بجای یك قطعه شعر بایك کتاب سانفیك‌رو برو می شویم .
نفی شعاردرشعر این معنی‌را نداردکه‌شعر درو نگرایانه را بستایم وبایك شعرراستین به ستیزه بر خیزیم ،بلکه این سخنی بدان معنی است که از زمان «ارسطو» تا امـــروز شعر تعبیری هایی داشته است که‌روی همرفته درمیان‌این همه تعریف وتعبیریك‌وجه مشترك هست وآن سرشت شعر است ،این سرشت میراث زمانه هاست باشعار ، باتبلیغ، بـــا پروپاگند وتجلی دکتورین هابه‌سختی صدمه میخورد .
ـ باجنگ ها انقلاب ها ودگر گونی های اجتماعی به نظر شما شاعر مجبور است که باید بسوی شعار کشیده شود . . . ؟
ـ مساله‌ای که گاهی باشعارعوضی‌گرفته می شود وهر گز شعار نیست ،شعر حماسی است ،شعر حماسی مو لود لحظات ویا دوران های حماسی جامعه است .ودر اینگونه شعر شاعر که بااحساسی ملی وبا استوره‌ها رو بروست وحکایتگر هیجان انگیز این رخدادها است ناگز یر بیان شعر را از گـــونه آرام ولطیفش می کشد وشعر ش بر پایه هـــای یکوزن تند وریتمیك وبا تعبیرات واشارات تکان دهند وهیجان‌آور یکجا می سازدوچنین گرایش حماسی هر گز گرایش بسوی شعار نیست ،چنانکه شاهنامه فردوسی ازهمینگونه است .
البته‌شاعر درچنین فرصتی هم‌بایددراندیشه تجلی سرشت‌شعری باشید وبدین نکته‌باور داشته باشد که باز هم حما سه چیزیست‌و شعار چیزی دیگری .
سوال‌دگرم راچنین طرح‌میکنم: به‌نظرشما دریك شعر خوب تاچه حد واقعیـــت جامعـــه نقش دارد وتاچه اندازه احساس خود شاعر میگوید :
ـ اصلا چرا میان احساس شاغر وواقعیت های ملموس جا معه دیوار بیا ندازیم شاعر در میان جا معه اش زندگی میکند ،با رویداد های جا معه اش یکجا حرکت می کند وهمین موثره ها اند که شناخت اورا مـــی سازنـــد احساس او را وچیزی که اومیگوید بر داشت وشنا خت اوست از جا معه اش .از آدم های جامعه اش واز رویـــداد هایـــی کـــه آنـــها می‌بیند ولمس میکند حالاممکن‌است برداشت اوسطحی قشری وعجولا نه باشد ویا ممکن است او در هنگام نمایش احسا سش که‌در واقع همان حقایق زندگی اند ،دروغ‌بگویـــد وپرده پوشی کند که این مساله دیگر یست اما درحقیقت امر آنچه را که شما واقعیت های جا معه میگو یید در ذهن شاعر وجود دارد ولی اینکه او این وا قعات را بیـــرون می ریزد ویانه ،ویادر امر تجلی دادن آنها پیروز هست یا خیر چیزی دیگری اســـت.
شاعری که از برج عاجش هستی رامی بیند، زندگی وآدم هارا و شاعری که‌باآدم‌ها وهستی برخود راه مستقیم وهمه جانبه‌دارد حرف های شان یکی نیست، دید گاه شان یکی‌نیست و تلقیات شان یکی نیست‌وحتی ومسئولیت های شان یکی نیست.
ـ پس مسئولیت وتعهد ازنظرشما وجوه مختلفی دارد ؟
ـ یقیناً ... شاعری هست‌که دربرابر تمام مردم جهان احساس مسئولیت می‌کند وهمه آنها را می خواهد که درکشتی صلح‌بنشاند عشق به بشریت عشق به‌همهٔ‌انسانها هستهٔ اندیشه اوست .
شاعری هست که منافع ملی‌او ونیازمندی مردمش خواست اساسی اورا تسکیل میدهد وشاعری هم هست که فقط در برابر اندیشه های اخلاقی احساس مسئولیت می‌کند ویـــا در برابر جهان بینی خاص وثابت خودشـــ.
مثلا شما فردوسی وسعدی ومولوی رادر نظر بیگیرید فردوسی حماسه سرای‌یك‌تمدن است ویك ملت سعدی مبلغ یك سلسلـــه اخلاقیات مروج وحاکم جا معه اش هست‌و مولوی شیدای تصوف که همه هستی اورادر قبضه آورده است .
اینها هر کدام تعهدی بخصوص دارندواز آن گذشته شاعرانی راهم می بینیم که‌به‌هر گونه تعهدی دست و پامیزنند و هیچگونه مسئولیتی راقبول ندارند وتایبدش‌نمی‌کنند.
پس تعهد مو ضوع واحدی نیست که کسی الگوی شعرش را بسازد وقبـــای شعریش‌را براندم آن ببرد وبدوزد .
از همینروست که ساحهٔ تعهد در نظر بر خی ازشاعران ،محدود تر است، تعهدآنها بیش از آنکه تعهد جهانی باشد وتعهد دربرابر تمام بشریت ، مسؤلیت‌دربرابر عدهٔ‌ازطبقات است‌نه‌دربرابر همه چونکه آنهامی‌اندیشندکه بشریت از عناصر (بیدادگر)وعناصر (دادگر) ساخته شده است وتایید هر دوغیر ضروری است ومسخره وبرای چنین شاعر ی مهم‌نیست که قهر مان شعر او یك سیا هپوست‌باشد وخودش یك سفیدپوست، چنانکه(ناظم‌حکمت) شاعر بزرگ ترك برای « رابسن» خوانـــدهٔ سیاه پوست می سراید:

اشعهٔ سحر آنها رامی هرساند
رابسن
رابسن امید آنها را می هرساند
آری: امید ما آنها را می‌هرساند
ای رابسن ! ای عقاب بال سیاه
آنها می تر سند
از ترانه های من وتو می تر سند .

اینجا اندیشه وجهان بنی حاکم بر شاعر او را رهنمونی می کند وتعهد او راه‌ی‌سازد نه چیز دیگری
از ناظمی می پرسم : که ایا شعر نوراما یك پدیده هنری نو قبول کرده می توانیم‌یا خیر . . . ؟.
می گوید :





ـمن‌معتقدم که‌چیزی بنا م شعر نوو جود دارد وباید هم‌وجودداشته‌باشد، شعرنو نیاز زمان است آنگونه که‌هنر های نو دیگرند،این حاصل تحصیل است وسخن تکراری کـه‌آدم بنشیند وباصغری وکبری ثابت کند کــه پدیده های کهنه بخاطر فر سودگــی شان سرانجام بی بهامی‌شوند وناگزیر باید جا ی شانرا به پدیده های نـوین باز کند وایـن (معینیت)تاریخی است •

این تحصیل حاصل است که آدم بگو ید درشرایط هستی جدید، باابزار قرن هــای

گذشته زندگی کرد و مثلا: باکاروان نـاقه از اینجا تاامریکای لاتین‌راه‌زد•

شعر صدای احساس انسان است وانسانی که‌امروز فریادش رابلند می کند ناگز یــر باید بگـو نه یی بـا شد کـه هــمنسل

او، انسان معاصر او صـدایش را تشخیص دهد، بشناسد وبفهمد• پس شعر امروز،باید فریادونعرهٔ انسان امروز باشد باخصوصیات وچگونگی آن ممکن است این پرسش برلب

اید چه بسا درد هــا وگـفتـه های مشترك تاریخی است که درهمه سده ها برای همهٔ هنر مندان مطرح است و در پاسخ چنیــــن پر سشی با ید گفت :حتی همین دردهــای

مشترك را نمیتوان با همان نحوهٔقدیمی بیان کرد وبا همان کلمات تعبیرات واستعارات •

امروز شاعر در شرایطی می زید که فــی المثل‌رودکی‌وحافظ وسعدی نمی زیستند •

برای حافظ بسته شدن میکده ها، یــك معضله ءاجتماعی بود وبرای رودکـــــی فرو ریختن دندان هایش یك رنج بزرگ وحالااگر

شاعر در آوان جوانی وبا دندان‌های سالمش فریاد بزند که :•

مرا بسود وفرو ریخت هرچه دندان‌بود
نبود دندان لابد فروغ تابـان بـــو د

یا مثلا بگوید :

بود آیا که در میکده ها بکشایـند؟
گره ازکار فرو بستهٔ ما بکشا ینـــد

حرف احمقانهٔ زده‌استچون اوخودش رادر فضای زندگی شاعران دیگر تصور کرده است واحساس او از خودش نیست برداشت‌تلقیات واندیشهٔ او از ز مانش نیست وباز هم اگر

چنین شا عری در درد جامعه اش ویاحداقل نیاز مندی خودش را تشخیص داده اســت ولی در نمایش آن از ابزار شعری‌دیروزکار میگیرد، از ز بان ادبی عاریتی واز تعبیرات

تکراری و استعمال شده بازهم شاعر امروز نیست چون نیمرخ او به قرن های دیگـــــر چسپیده است وانسان معا صر او قسمتی از اورامی بیند وچنین شاعری درواقع‌یکطرف

یك قیچی است که نمیتواند چیزی‌را ببرد.

پس شعر امروز ،شعر هستی وزندگـی امروز باید نمایشگر زبان ادبی امروز باشد نمایشگر زبان امروز ونیاز امروز باشدوچنین شعری نواست وباید وجود داشته باشدپس شعر امروز را یك پدیدهٔ هنری قبول میکنیم ویك پدیده نو امروز

ـ شما مراعات وزن‌وقافیه را درشعر امروز حتمی میدانید یا خیر ؟

ـدر مورد وزن باید بگویم :شعر نوهرگز نمی تـواند و نباید کـه وزن رابـه یکسو بگذارد ورهایش کند ودرین صورت چنیـــــن

پدیده‌یی شعر نیست .

وزن سرشت شعر است وآنرا نباید ازشعر گرفت البته وقتی‌از وزن حرف می زنیـــم منظور ما همان‌وزن های ثابت وبحورعروضی نیست بلکه اوزانی است که ازبحورعروضی جداشده اند وشکسته اند ویا باقسمتـی از بحور عروضی همنوایی دارند.

شعر در هرحال باید نـوعی وزن داشتــه باشد، ولی ضرور نیست که‌این وزن مثــلا همان (ریتموس) ارستو باشد ویاهمان افاعیل ثابت وشکست‌ناپذیر . قافیه‌رامی‌توان‌درشعر تقلیل داد ویااصــلا دربرخی از اشعار بکار نبرد ولی وزن رانمیتوان فراموش کرد وبیك سو انداخت ، چراکه وزن جزء شعر استو خود شعر ودر مورد قافیه چه‌خوبست کـــه سخن مولانارا بر زبان آوریم که‌میگفت:

قافیه اندیشم ود لدار مــن
گویدم مندیش جز دیدار من

من باآنچه که بنام شعر منثور معروف است مخالف نیستم ولی چه لزومی دارد که چنین پارچه هایی را «شعر منثور» بگوییمو آمیزهٔ از شعر ونثر بوجود آریم درحالیکــه برای شعر ونثر مرز وحد فاصلی‌می‌شناسیمو سرشت های بخصوصی •

ازناظمی میپرسم : شما وضع شعرامروزرا چگونه می‌بینید وچه آیندهٔ را به‌آن پیش‌بینی می‌کنید ••• ؟میگوید •

ـبادریغ باید گفت که‌وضع فعلی شعرمادر مجموع رضایت بخش نیست وریشهٔ ایــن امررا باید در گذشته ها جستجو کــرد در گذ شته های که حــتی شا عر راستیــن، حق نفس‌کشیدن را نداشت، شعــــر او در خریطه ها ودوسیه هایش فرسود، هم‌وطنش نتوانست آنرا بشنود وبخواند ویاچنین‌قرار

داد هارا تحریم میکردند ومـحلی بـرابش نمی گذاشتند •در این میان، میدان برا ی شاعر بد، خالی‌بود درحالیکه او وحرف‌هایش همه‌تکراری بودند وبیحاصل •

عدم تشویق ، بیگانگی آنها از اجتمــا ع وبی رغبتی به‌شعر وهنر ،کارشعر را زارکرد وشاعر هم که‌این بی رغبتی رامبدید بابی‌میلی می‌نوشت •در نتیجه کارش بارکود وباسستی‌و تکرار روبرو می‌گشت وجریان ادبی،ومنجمله جریان شعری ما بسو ی انحطاط گرایید.

اما درهم ریختن ارزشهای نابکار گذشته ناگهان شاعر را امیدوار ساخت.وحالااوچشم دیدهایش راباامید واری بسوی آینده‌بازکرده است آیندهٔ که یقینامطلوب است‌وارزشمند.

شما میدانید ،شعر ،باسازمان های اجتماعی سیاسی واقتصادی جامعه‌پیوند دارد ، پیوند

ناگسستنی وحا لاجامعه ماراهی سر منــز ل دیگری است سر منزل آرامی ورفاه، شعرماهم مجرایش راخواهد یافت وخواهد درخشیدواین طبیعی ترین قضاوتی است که میتوان درمورد شعر آیندهٔ مان زد•

نظر لطیف ناظمی رادرین مورد که :نمایش دادن سیاست در شعر چگونه عملی است ؟ میخواهم :واومیگوید :

موضوع سیاست درهنرودرشعر بی‌ارتبـاط بمسالهٔ تعهد والتزا م نیست، شاعری کــه اندیشه های ثابتی‌براو مسلط است‌وگرایش های سیاسی مشخص دارد واین گرا یش ها نمایانگر سیمای شعر اویند ، ازین هم کــه بگذریم حتی شاعرانی راکه مومن به‌جهان‌بینی ثابتی نیستند بازهم می بینم که درلحظه‌های بخصو ص تاریخی به نفع یك سیاست‌وبرای

بقیه درصفحه٦١

یادداشت از: لیلا ـ تنظیم از: دیدبان

میگویم:

ـ بلی، هیچ نتیجهٔ ندا رد. اما این وابستگی ها مرا به شگفتی می‌اندازد وابستگی شما با عمه، وا بستگی شما باجواد. مثل اینست... مثل اینست که سر نوشت خواسته، بازی‌جالبی بامن بکند، منی که‌هیچ‌نسبتی باشما ها ندارم، ولی شما ها با پیوندهای دیرینه ای که باهم دارید، در برابر من صف بکشیـــد و هر کـدام در بدبختی و سیه روزی من سهمـــی داشته باشید.

محســـن خان از خشـم ویا از بیحو صلگی چند بار سر ش راروی شانه اش به چپ و راست‌میگرداند ومیگوید:

ـ چند بار باید بگو یم، یا درواقع چطور باید بگو یم که، این حرفها، تکرار این حر فها نفعی بـرای شما ندارد و هیچ چیز را جبران نمیکند. حالا چرا نمیخوا هید گذشته ها را ازیاد ببرید و زندگی رااز نو، ازهمین جاکه هست شروع کنید وشا دی وخو شحالی و سعادت را از آن خود تان بسازید؟

باتلخی میگویم :

ـ سعا دت ؟! کد ا م سعا د ت محسن خان؟

ـ گو ش کن لیلا! دختری و قتی جوان میشود ، وقتی‌خیال‌واند یشه دراو اوج میگیرد وبدنیای رؤیا ها وآرزو ها بال میکشا ید و دنیا یی غیر از دنیای که در آن نفس‌میکشد برای خود می سازد، مو جود یگری است، مو جودی است که آسمان برای‌او رنگ دیگـری دارد، ماه و ستاره و خور شید او با ماه و ستاره وخور شیدی که انسانهای د یـگر سالهای سال دیده اند و با آن خو کرده‌اند وعادت گر فته اند متفاوت است. آسمان او، آسمان رؤ یا ها است، ماه و ستاره و خور شید او، ماه و ستاره و خور شید رؤ یا ها است. و قتی چنین دختری ناگهانی ازدنیای رؤیا های خو دش بیرو ن می آید وهمهٔ آنچیز هایی را که برای خودش ساخته است، دگر گو نـه می یابد، نا امید و سر خورده‌میشود وآنوقت است که خودش را با همه چیز بیگانه می‌یابدوهمه چیزرا علیه خود می بیند.

حرفش را میبرم و میگویم:

ـ کاش اینطور میبود. کاش من با دنیای رؤیا ها سروکار داشتم‌و زند گی من جز خیا ل های خوش و تصور های شا عرانه نبود، امامن نه رؤیایی داشتم و نه اند یشهٔ‌خیال انگیز وشاعرانه ای ، من نا گهانی بازندگی رو برو شد م ونا گهانـی وبی‌آنکه خود بفهمم آنراباختم . شاید عقیدهٔ تو در مورد دختران‌دیگر درست باشد، اما در مورد من نه!

محسن خان دستش را باملایمت روی دستم میزند و میگو ید:

ـ فرض کنـیـم اینطور با شد، فرض کنیم تو هر گز در دنیای‌ازغیر ازدنیای دیگران بسر نبردهٔ با اینهم مسأله حال مطرح اسـت ، همیـــن حالا یی که من و تو داخل این موتر نشسته ایم و هر دو هم زند ه‌ایم ونفس میکشیم، حالا میخواهی چکار

بقیه در صفحه ٦٢

خوانندگان عزیز ژوندون قضاوت میکنند

قابل توجه بناغلی دیدبان تنظیم کننده یاد داشت های لیلا !

نخست سلام واحترا مات خود را به بناغلی مدیر و خـــوا ننـــد گان محتـــرم مجله ژو ندون تقـــد یم میکنم بعدا عرض میشود اینکه:

طوریکه یادداشت های لیلا کـه از شماره (۹ـ۱۰) شروع وتا اکنون نیز ادامه دارد مطا لعه گردیدحقیقتا یك‌داستان غـم انگیـــز و درد آور میباشد. چون مجله ژوندون قضاوت را به خوا نند گان واگذا ر شده‌است گر چه یك تعداد زیاد درین حصه مشوره هائی داده و رهنمائی برای لیلا نموده اند، اما دریکی ازشماره‌ها متصدی این صفحه نو شته اند کـه (... از نـــو یسند گان خوا هش میشود تااین چنین کلمات زشت را اینده بقلم نیاورند...)

برای اینکه در زمیـــنه قضاوت و کمك و یا رهنمائی به لیلا شده‌باشد در اینجا چندسوال بقرارذیل مطرح میشود که باید متصدی این صفحه جواب بگویند:

۱ـ در شمـــاره (۱۲) بناغـلـی روستا باختری، نو شته اند که(من لیلا رادیدم) و حتی برای مصاحبه به‌منزل شان نیز تشریف برده‌اند اما واضح نکرده اند که لیلا اصلا از کدام یکی از ولایات افغا نستان‌بوده واین واقعه در کدام گو شهٔ بو قوع پیو سته است؟ آیا لیلا فعلا حیات است؟ زیرا آقای باختری علاوه‌نموده

(بقیه درصفحه٦۲)

آقای كـع!

نامه شمارا بدون هیچ تصر فی‌چاپ کردیم. و چون خوا سته ا ید به‌پرسشها ی‌شماپاسخ داد ه شودسعی میکنیم کو تاه و مختصر این خوا ستهٔ شما را بر آوریم.

۱ـ اگر ما خوا سته ایم‌خوانندگان گرامی از بکار بردن کلمات ز شت خود داری کنند ، علتی‌داشته‌است‌وعلتش هم این بوده که درنامه های خو د کلماتی دور از عفت قلم بکار میبردند.

۲ـ بلی آن مو ضوع در ست‌است ونویسنده مجله به منزل لیلا رفته است وبقیه آنچه را که نو شته اید، دنبالهٔ یادداشتهای لیلا رو شـــن خواهد ساخت.

۳ـ خود لیلا نخوا سته است‌تاریخ‌وقوع حوادث رو شن و مشخص در مجله منعکس گردد.

٤ـ گمان میکنم بخش آ خـــــر یادداشتهای لیلا همه چیز را رو شن کند، که لیلا چرا دو باره به خا نهٔ‌جواد رفته وچرا چنان زند گی یی را بر گزیده است.

٥ـ در مورد محسن خان خودلیلا در یادداشتهای خود قضا وت میکند قضاوتی که گمان‌میکنم‌ازهر قضاوتی عادلانه ترباشد ، اگرشماره هـای آخررا بدقت خوانده باشید .

٦ـ عکسها یی که چاپ میشود، جنبهٔ زینتی دارد و لیلاحاضر نشد عکسی از او در مجله چاپ شود.

۷ـ لیـلا فعلابستری استوهـر وقت حاضر شد و قبول کرد، آدرس اورا در مجله چاپ میکنیم.

۸ـ و قتی این یاد داشتها پایان پذیرفت، در صورت امکان با عمهٔ‌لیلا نیز به گفت و گو خوا هیم نشست.

باعرض حرمت. دیدبان





دانسان له‌بدن څخه درازرا

دډاکتر له‌مشوری نه‌پرته له‌دواگانو څخه استفاده‌ناوړی نتیجی لری

له درملو څخه غیر اصولی استفاده دانسان دبدن په دستگاو کښی دزیات اختلال او گډوډی دپیښیدو سبب شویدی •

غوره دا ده چه دویټامین لرونکو دواگانو په ځای چه د تابلیت، کپسول یا شربت په شکل شته په‌طبیعت کښی له‌موجود و طبیعی ویټامینو څخه استفاده‌وشی

دشپږ او ورځو پـه هره شیبه کی ددوا جوړولو څه دپاسه دری زره لابراتوارونه چه‌د نړی په بیلوبیلو هیوادو کښی شتــه دی دراز راز دواگانو په جوړولو لگیادی او پـه سل گونه زره تنه دوا جوړ ونکی ډاکتــرا ن او متخصـصین د هـغو دواگانو دجوړولو په هڅه او فکر کښی دی چه انسان له نارو غیو څخه ژغوری مگر همدغه ډاکتران په‌دی عقیده دی چه دشلمی پیړی دانسان له‌بدن څخه در ملتون جوړ شویدی .

پروفیسر (کارلوزانوس) دمیلان دپوهنتون استاد په هغه جرگه‌کښی چه په وروستیو وختو کښی جوړه شوی‌وه، دیوی وینا په ترځ کښی وویل- (مونږ ډاکترانو دنارو غیو پاره او راز راز واگانی جوړ کړیدی له منځه وړلو دپاره انسان ته ډیری اوهریو ناروغ چه ډاکتر ته ځی ، دیوی نسخی سره له کتنځی څخه راوزی او یایی پـه روغتون کښی بستری کوی او راز راز درمل‌ورته ورکړی. زه داخبره منم‌چه دناروغی ذله منځه وړلو دپاره ددرملو تجویز ضروری ده، مگر هیڅکله په دی‌فکر نه‌یولویدلی چه دشلمی پیړی بشر ورو ورو ددرملوذپاره ناروغ‌شویدی باید دطب په نړی کښی ددرملو په ضد یونهضت منځ ته راشی اوپری نه بښودل شی چه همدغه درمل او دواگانی خلك ناروغ کاندی).

په همدغه جرگه کښی د هـغو ناراميو په‌باره کښی چه در از راز درملو په تیره بیا دمسکونو، خوب راوړونکو او انتی بیو تیکوذواگانو له خوړلو څخه پیدا کیږی، ډیری خبری وشوی. متخصصین وایی‌چه تر اوسه لاهم دنړی زیاتره خلك‌په دی بریالی شوی نه‌دی چه دطب او دذرماو دنړی څخه راپیدا شووگټو او نتیجو داستفادی سمه لار پیدا کړی. د درملو څخه غیر اصولـی استفاده دانسان دبدن په دستگاوُ کښی زیات اختلال اوگډوډی سبب شویدی او ددی ویره شته چه پـه نژدی را تلونکی وخت کښی ددغو ذرملو په استفاده کښی دافراط له امله ناوړی نتیجی وزینو، که څـه



هم‌اوس اوس ځینی‌ټولنی چه ددغو لابراتوارونو دمحصولاتو څخه زیاته استفاده کوی، دنارامیوسره مخامخ شوی اوددغه‌راز ټولنو دزیاتوو گړو بدن پـه در ملتونونو تبدیل شوی دی .

پو هان په‌دی‌عقیده دی‌چه‌که‌درمل دډاکتر دلارښودنی نه پرته وخوړل شی، بی‌له کوم تردید څخه به‌داسی زیانونه ور سوی چه جبران به‌یی ډیر گران وی په تیره بیا پـه دی کښی چه خلك پخپله خوښه دخپل سرخوږی د تسکین دپاره راز راز تابلیتونه ددرملتونو په کړکیو کښی وینی اوډاکتر له لار ښودنی نــه پرته هر تابلیت چه‌یی زړه وغوښت خوری .

پرو فیسر (کارلوزانوسی) وایی څوکاله‌پخوا یوازی‌د (ذینام) ددرمل جوړولو لابراتوارد ۵۸ ملیاردپونډو په بیه خپل تولیدات وپلورل اوس دغـه رقم ۳۳۲ ملیارد پونډو تـه رسیږی . ذتولید دغه زیاتوا لـی له‌دی امله نه دی چه دنړی نفوس زیات شویدی، بلکه اندازی نه‌زیات شویدی، بلکه له‌اندازی نه زیات درماو ذلگښت په وجهٔ چه اوس هم مخ پـه زیاتیدو دی مسکنی او خوب راوړونکی دواگانی چه‌پولو نه یی ډیردی، دذرمل جوړ ولـو پـه لابراتوارو کښی زیات رقم ښیی او له‌بده مرغه همدغه درملونه دډاکتر

دوا گانو د ر ملتون جوړ شویدی

له تجویز نه پرته استعمالیږی او هریو دانسان ذبدن په اور گانیزم کښی اغیزه پریږدی. ډیر ځله ثابته شویده هغه درمل چه حتی دزیاتو ناروغیو اغیزه ناکۍ، په‌هغو مواردو کښی چه بیځایه استفاذه ور څخه شویده نه جبران کیدونکی زیانونه ور څخه پیدا شویدی .

احصا ئیه ښیی چه‌د انسا نانو منځنی عمر پرله پسی مخ په‌زیاتیدو دی دغه احصائیه داهم څرگند وی چه دطب علم هره ورځ مخ په ترقی دی اود راز راز ناروغیو په مقابـل کښی دانسان مقامت زیاتوی. اوس اوس زیاتره طبیعی عوامل چه کلونه پخوا دانسانانو دمړینی سبب کیدل دطب دبیسساری پر مختیا لـه امله وژونکی نه‌ذی اود ډاکترانو دشپی **ناروغیو لکه سطان اود زړه ذسکتی کشفولو ذپاره کوی، دبشر دپـاره دغه هیله شته چه‌د طب دنړی دبر یالیتو بونو په رڼا کښی به‌دانسان منځنی عمر ترذی هم زیات شی.**

داروپا دلابراتوار ونو مقاما توپه دی وختونو کښی اعلام وکړ چـه‌د هغو دپاره یوه اندیښنه شته اوهغ، ذاچه کله چه‌یی دهغه درمل‌استعمال منع کړه چه‌د څوکلو راهیسی پـه بازار کښی استعمال لیده، ځینـی خلك بی‌له دی چه‌دغه ممنو عیت ته پاملر نه وکړی، بیاهم ددغه درمل څخه استفاذه کوی متخصصین پـه دی عقیده دی امکان لری چـه دوه ډوله دوا ذاستعمال او اغیزی لـه نظره یوبل ته ډیره ورته وی، مگر دزمانی په تیریدو سره ددغو دوو ذواگانو څخه یوه‌یی داوږدی اوپرله پسی استفادی له امله ضا یعات‌پیدا کوی اوهمدغه کار ددی سبب‌کیږی چه‌د دغو ضایعاتو په څرگند یـدو سره ذهغی دوا استعمال چه زیان رسوو نکی ده، منع شی. مگر یـو شمیـــر خلـك د غـه تمکـــی ته پاملرنه نه کوی او بیا هم دغـه **ډول دواگانی استعما لوی چه ظاهرا په لږه موده کی زیان بښونکی ندی**

له هغه وخته راهیسی چه پنسلیـن کشف شویدی تر اوسه پوری انتی بیو تیکو نـه زیـات بـدلـو ن او پرمختگو نه کړیدی پدی ډول چـه ډاکتر ان د نارو غی په پیژند لـو سره دناروغ د پاره د ټاکلی انتی ـ بیو تیك تجویز کوی او مطلو بـه نتیجه هم اخلی .

مگر ډیر ځله لیدل شویدی چـه بی له پاملرنی څخه د دغوانتی بیو- تیکونو استعمال نه یوازی د ناروغ د ښه کیدو سبب شوی ندی بلـه د نورو نارو غیو د پیښیدو وسیله هم شویده . له بده مرغه عادی خلك پدی لږپوهیږی چه‌ځینی ویروسونه د ځینو انتی بیو تیکونو په مقابل کی مقاوم دی او لازمه ده چه‌ارومرو داکټر له خواتجیز شی‌او ډا کټـــر هم ښایی د دغه درمل په تشخیص او تجویز کی پوره پاملرنه وښی . کله کله لیدل کیـږی چـه ځینـی خلك د یو شمیر انتی بیوتیکونو په نسبت انرژی لری‌او داسی‌عکس ـ العملونه چه کله کله د مړنیی سبب کیږی ، ښی . په دغه صورت کی لازمه ده چه ډاکتر تشخیص وکړی

چه ناروغ د کوم ډول انتی بیوتیك په مقابل کی حسا سیت لری اوبیا هغه ډول انتی بیوتیك تجویز نکړی او د بل ډول درمـل د استعـما ل لارښوونه وکړی .

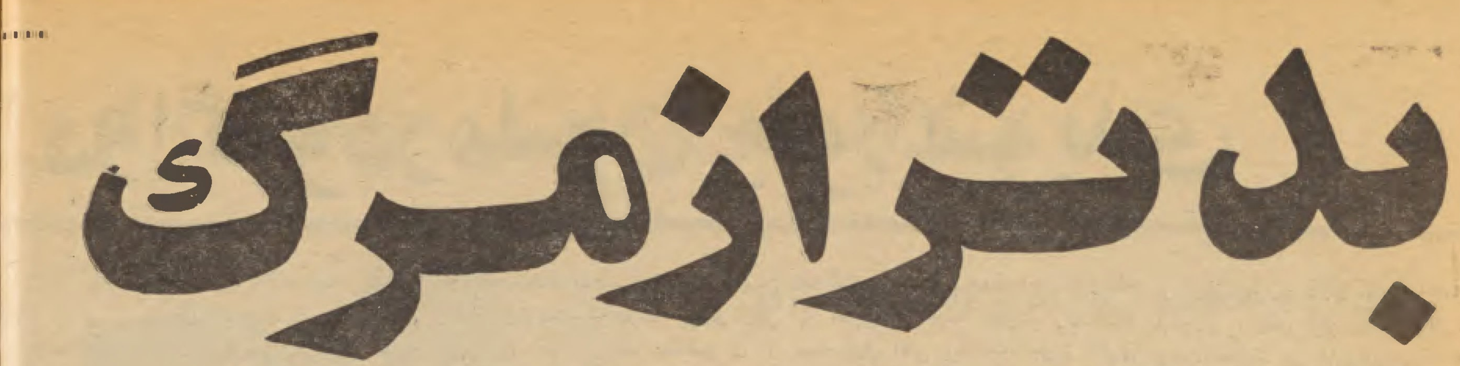
یوازی همدغه ډول ضایعات ندی چه بشر دانتی بیوتیکو نو اومسکنو دواگانو داستعمال په وجه ور سره مخامخ کیږی ، بلکه‌د انسانانون یوه ډیره خطر ناکه نه پاملرنه ، دمعتاد کوونکو د والگانو څخه پرله پسـی استفاده ده ډیر ځله داسی پیښیږی چه ځینی خلك کله چه یو درمـل خوری او بیا مثبته نتیجه ور څخـه اخلی ، د هماغی دارو خوړلو تـه دوام ورکوی . د استعمال پدغـه دوام کی د دارو اندازه هم ورو ورو زیاتوی چه دغه زیاتوالی هم بدنـی ضایعات پیښوی اوهم دوی پـه نوموړی دارو باندی معتاد وی .

داکتر (مانفرد آدریونی) وایـی : (یو خبر می واورید چه پوره ربښتای وه او مثال یی ډیر لیدل شویدی یو ناروغ سړی چه معالج ډاکتر ورته د تداوی د پاره یو بوتل شر بـت تجویز کړی او ویلی یی وو چـه د ورځی یوازی دری کاچوغه شربت وخوری ، پدی فکر چه د دغه دارو زیات خوړل یی ناروغی ژرله منځه وړی ، د بوتل ټوله دارویی یو دم‌په سر اخیستی او خوړلی وو چـه د خپلوانو له خوا په ډیره ناوړه وضع روغتون ته رسول شوی وو) .

دوا باید تر ژوری څارنی لاند ی استعمال شی او دا هغه حقیقت دی چه اوس لاهم داسی کسان شته‌چه د ډاکتر لارښودنی ته له پاملر نی څخه پرته تجویزه شوی دوا لـــه ټاکلی اندازی نه زیاته یا کمـــه استعما لوی چه په دغسی پیښو کی ډیری ناوړی نتیجی پیدا شویدی د (تالیدو مید) د تابلیتونو جنجال چه د ښځو د امیندواره کیدو د مخنیوی د پاره وو تر اوسه پوری هیرشوی ندی . حتی د دغسی دوا ذ خوړلو په وجه لویه فاجعه پیښه شوه او زیات شمیر نیمگړی پیدا شـــوی ماشوما ن چه په حقیقت کی د دغسی دوا د استفادی نتیجه ذه همـــدا اوس تریخ اوله‌کړ اونه ډك ژونده تیروی او همدغه امله ویلای شو چه

پاتی په ٥٦ مخ کی





کریج عضو باز نشستهٔ سازمان امنیت‌ماورای بهار انگلستان است که‌پس ازکشته شدن معشوقش «تسا» دریکی‌از ایستگاه‌های‌متروی لندن، انتقام اورا می گیرد وسپس ازشدت غصه به‌یکی از جزایر یونان‌آندراکی‌رفته نزد پدر خوانده اش سرافینو منزوی میشود. درهمین وقت آقای لومیس که‌درین‌سازمان سمت مهمی دارد،دوباره به‌جستجوی او برآمده بااصراراورا وادار میکند تابخاطرصیانت منافع انگلستان دریکی‌از جزایرنفت خیز خاور میا نه ماموریت جدیدی‌را بپذیردواز جان ناکسوس میلیونر یونانی وهمسرش فلیپ که احتمال دارد از طرف مخالفین‌انگلستان ربوده شده وبه‌وسیله فریفتن‌آنان لطماتی به منافع نفتی انگلیس وارد گردد، محافظت کند .

-زودباش !

از کوچه صدای هارن مخصوص اطفائیه بلند بود وموتر هایی که در اختیار ماموران مخفی بود، بشتاب نزدیك آمده‌توقف کردند. درپنجره‌های فوقانی عمارت جنب و جوش مختصری مشاهده شد. گاریسون تفنگ خودرا بشانه تکیه داد و هدف‌گرفت. از جاییکه گاریسون قرارداشت‌تاعمارت جانب یك‌زینهٔ طولانی نقطه اتصالی را تشکیل داده‌بود. درپایین یکی از ماموران اطفائیه به‌پنجره های طبقهٔ اول نزدیك شده اشاره کرد وزینهٔ طولانی از خط خود منحرف گردیده به سیخهای گول آهنی طبقهٔ تحتانی اصابت کرد ودرلغزش دوم سیخهای آهن فرو ریخت وپنجره باز گردید. ما مور اطفائیه تفنگچه ایرا بدست گرفت وبرای داخل شدن آماده شد. گاریسون که ازبالا مراقب بودهمینکه سایه ایرا پشت پنجره مقابل تشخیص داد درحالیکه سعی میکرد دستش نلرزد، آتش کرد. بعد دید که دستهای سایه بالا رفت وبعد جسم کامل آن بزمین سقوط کرد. گاریسون عرق‌پیشانی خودرا پاك کرد واینك دستهایش از فرط هیجان به‌ارتعاش درآمده بود. منتظر ماند. کمی بعد مامور اطفائیه (کریج) ازپنجره بداخل عمارت‌پریده بود. گاریسون نفس راحتی کشید ازین به‌بعد دیگر بخود اومربوط بود.

کریج همینکه بداخل پرید موجی ازهوای گرم بصورت اوجریان کرد. پوست پیشانی وابرو هایش گویی سوخته بودند. اینجا یك سالون بزرگ جلسه بود. دربالای سالون‌یك میز بزرگ ودراطراف آن نیز چوکی های چرمی قرار داشت. ولی همه خالی بود. کریج بسوی درخروجی دویده یك پلهٔ آن‌را کشود وخود درپناه دیوارموضع گرفت. احتیاط بجایی بودزیرا همینکه درباز شد صدای فیر اسلحه یی بگوش رسید وجاییکه کریج یك ثانیه قبل قرار داشت غربال گردید. کریج بمب‌دودزا را ازجیب کشیده بداخل دهلیز افگند ودریك لحظه دهلیز از یك طبقه دود غلیظ اشباع شد. کریج تاسه‌حساب کرد وبعد بایك‌جست بداخل دهلیز پریده‌روی زمین دراز کشید. درپشت زینه های آخر دهلیز یکنفر دیده می‌شد که باوجود سرفه‌های شدید آمادگی میگرفت تاآتش ماشیندار را بسوی کریج بکشاید اماکریج گلولهٔ خودرا درست روی دست اونشاندوانگشتان او روی ماشه خشکید. کریج دوباره آتش کرد اینبار مردك جان سپرده بود. کریج ازدهلیز بطرف داخل عمارت دوید تمام اتاقهای رو بخیابان خالی بود. کریج ازپنج زینه‌دورزده بقسمت عقبی شتافت. بازهم بیك سلسله اتاقهای خالی برخورد ولی‌درعین حال درب یك زینهٔ دیگر توجه اورا بخود جلب کرد. ان زینه بسو ی زیر زمین میرفت. متوقف شد اماتنها یك اتاق در طبقهٔ اول راتاهنوز ندیده بود. یك صندوق فلزی مثل سیف را بزحمت پشت دربی که‌مدخل راه زیر زمین بود قرار داد آنگاه خودش برای جستجوی آخرین اتاق طبقه اول شتافت. دررا بایك بمب دستی کشوده خودرا کنار کشید. چندین کارد وظروف فلزی اینسو وآنسو پرا گنده شد دانست اینجا مطبخ است. از داخل شدن منصرف گردید دیگر نوبت زینهٔ زیرزمین بود. ولی او درعین حال فکر کردکه فلیپا حتما دراتاقی محبوس خواهد بود که‌سلینا دران قرار داشت.

کریج همینکه پابرروی نخستین پلهٔ زینه گذاشت صدای خرطومها ی آب اطفائیه بگوشش رسید. یعنی حریق تحت کنترول درآمده بود ولی از محل بمب‌های دودزایی که‌کریج بکار برده بود، بیشتر از اول دود بالامی‌رفت.

درراه زینه هیچ حرکت محسوس وجود نداشت. آهسته آهسته بالا آمد زیرا ذخیره تنفسش تقریبا بپایان رسیده ونزدیك‌بودخفه شود. به‌جسد اولین محافظ عمارت‌نزدیك‌شد وتفنگ ماشیندار اورا گرفت اما شارجرآن خالی شده‌بود. پس آنرا بزمین افگند وبه بالا رفتن‌از زینه ها بطبقهٔ دوم دوام‌داد. مراقب همه‌جابود. همینکه دید در آخر زینه یکی ازدر ها نیمه بازمیشود فورا خودراعقب کشیدواز کنارهٔ زینه محکم گرفت ودرهمان‌حال دریافت که‌یك آلهٔ فلزی مثل‌چکش به‌گوشهٔ راست کلاه خودش اصابت کرد. ماشه‌را فشرد وچار بار آتش کرد و لی ازداخل فقط بایك فیر به‌او جواب داده‌شد. اما کریج نه صدای اسلحهٔ خود ونه صدای اسلحهٔ‌دشمن‌را شنید. چارمرمی که فیر کرده بود در درب مقابل رسم چار باقلوا راکشیده بود. یك لحظه منتظر ماند تا افکار خودرا تنظیم کند. بعد تفنگچه‌اش رادوباره پرکرده‌دررا‌بالگدزد. ولی پلهٔ در مثل آن‌بود که‌از داخل به‌چیزی بند شده است. کریج لگد دومی را حواله کردوبعد باتمام نیرویی که‌داشت‌بدرفشارآورده درابازکرد. کمی منتظرماند.

ولی همینکه خودرا بداخل اتاق افگند، باردیگر مغزش ازیك انفجار عد هش انباشته شد واو بلا فاصله خودرا بزمین افگند و بسرعت روگردانیده ازدید مستقیم سلاحی‌که متوجه او می شد، فرار کرد. تفنگچه‌اش بزمین افتاده بود، دست دراز کرد آنرا بردارد ولی بجای آن دست دیگری راگرفت که‌باتپانچه مجهز بود.

بعجله آنرا بسوی هوابلند کرد وانعکاس آواز یك فیر دیگر نیز در دیوار هاگردش کرد. کریج‌دستی راکه درمیان انگشتان نیرومند خو دگرفته بود، فشار بیشتری داد تاموقعی که‌تپانچه رارها کرد. کریج آنرا برداشته آمادهٔ حمله شد ولی آتش نکردزیرا فکر کرد حریفی‌که روی زمین افتاده‌ومغلوب گردید، یك زن‌بود.

کریج روی او خم شد وضمنا به‌اطراف خودنگاه کرد. این یك اتاق خواب بود. زن را از زمین بلندکرده روی تخت خواب قرار داد. زنی ظریف اندام وزیبا بود که نقش جیزی مثل تازیانه روی صورت او دیده می‌شد کریج فکرکرد این زن رابشدت‌مضروب ساخته اند. آنوقت برخاست و بسوی جسدی که‌پشت در افتاده بود، رفت. مرمی هایی که از سرزینه بسوی در فیر کرده‌بود، تختهٔ ضخیم دررا گذ شته روی سینه و مغز مردك، فرورفته بود. کریج‌درحالیکه سعی میکرد افکارش راتنظیم کند، نگاهی بساعت خود کرد. از لحظهٔ که داخل عمارت‌شده بود تا آنوقت ۷دقیقه میگذشت.

دیگر مجبور بود سریعتر وجدی ترحرکت کند. طبقهٔ بالایی خطر ناکترین طبقات‌بود. اتاقیکه کسانی را دران حبس‌میکردنددرهمان طبقه قرار داشت وشاید هم در همین لحظه‌فلیپا وشیبل دران اتاق انتظار میکشیدند.

کریج کلاه خود وماسك خودرا کشیده جند نفس راحت وعمیق گرفت بنظرش آمدکه گویی ضرورت هوای تازه را فراموش کرده است. روی کلاه خودش جای تماس گلو له یك خط سیاه براق کشیده بود ودر همان جانب سرش هم سوزش بشکل همان خط وجود دارد.

بهرحال مجددا کلاه خود، وماسك خودرا پوشیده بطرف درحرکت کرد. و لی‌هنوز به درنرسیده بود که‌فیرهای یك تفنگ اتوماتیك بسوی او کشوده شد.

کریج بدون اینکه فرصت فکر کردن داشته باشد، دوباره بطرف وسط اتاق پرید ودرعین حال راضی بود ازاینکه از میان‌افراد شیبل یکنفر عجول پیدا شد. خیلی بسرعت زن مدهوش را ازروی تخت خواب برداشت ودر حالیکه اورا روی دوش داشت، به تاریکترین زاویهٔ آسیب ناپذیر اتاق پناه برد. ودر انجا منتظر ماند. تپانچه خودراآماده بدست گرفت و آخرین بمب دودزاراهم‌پیش روی خود نهاد. این انتظار زیاد طول نکشید. نیم‌متردورتر ازجاییکه شیبل‌وزن‌جوان‌مدهوش دران قرار داشتند، در کف اطاق سوراخ وسیعی بازشد وصدای یك انفجار دیگربلند گردید . . . یکی دیگر ویکی دیگر .. چند سوراخ کوچك دیگری که محل عبور مرمی هابود، نیز در کف اتاق مشاهده شد کریج فکر کرد مردی که از طبقه زیرین‌ببالا فیر میکند تفنگ بسیار قوی وخطر ناکی در اختیار دارد. زیرا مر می ها سقف اتاق زیرین وکف این اطاق را عبور کرده روی سقف ویادیوارها می نشست. نگاه کردن بپایین از سوراخها یی که مرمی ایجاد کرده بود، البته کار عاقلانه یی‌نبود. صبرکرد. فیرها قطع شد آنگاه کر یج مشغول حساب‌کردن لحظاتی شد که پر کردن مجد د تفنگ‌مذکور دربرمیگرفت. البته یك‌مرمی آخری آن تفنگ هم برای نابودی کریج کافی بود یا اینکه به بحالت مجروح بدست شیبل می‌افتاد که‌این البته بد تر از مرگ بود. دستش در میان جیب کپسول‌کوچك سیانوررالمس کرد. درخطر ناك ترین لحظه آنگاه که دیگر هیچ راهی‌باقی نمی ماند، قورت کردن آن کپسول کوچك‌همه ماجرا را میتوانست بدون سروصداپایان‌دهد بعلاوه دوکتور، گفته بود که باخوردن‌آن کمترین دردی هم احساس نخواهی کرد.

یکبار تلفونی که در اطاق قرار داشت شروع بزنگ زدن کرد. کریج نگاه کردویك تلفون شبکه داخلی عمارتی در آنجا دید که تکمه های متعدد داشت واعدادی که بزبانی عربی درآن نوشته شده بود. این حدس را تایید میکرد. پس مردی‌که جسدش پهلوی‌درافتاده بود، میتوانست آدم مهمی بوده باشد. تلفون مجددا زنگ زد. کریج ماسك خود راکشیده وپشت بدیوار تا نزدیك تلفون نغزید وسعی کرد وزن زیادش روی کف اتاق‌قرار نگیرد تیلفون روی میز کوچکی قرار داشت. کریج همان طور خوابیده تیلفون رابرداشت و بی آنکه به‌گوشی دست بزند پس بجای اول‌خود که مطمین بود، مراجعت کرد و آنگاه‌گوشی رابرداشت وبلا فاصله از اتاق تحتانی سه‌میز دیگر بجایی که‌تیلفون در اول قرار داشت، بعمل‌آمد. کریج فریاد زنان تیلفون‌را بزمین کوبید. ولی صدای شیبل شنیده‌شد:

-کریج، بیرون بیایی بهتراست.

ولی کریج بدون دادن جوابی بی حر کت منتظر ماند. پس از آنکه یك مرمی دیگر سلاح دستی بمیز تیلفون اصابت کرد، از دیوار فاصله گرفت ولی حالت انتظار خودرا حفظ کرد. بعدازین وظیفهٔ گاریسون بود که داخل معر که شود. آنطرف گاریسون متوجه نردبانی بود که‌بطرف اونزدیك می‌شود یکی دیگر هم آماده بود وانتظار امر آنانرا می کشید فقط کا فی بود یك یادو کلمه‌در مکروفون هدایت بدهد.

آنوقت یکی ازنردبانهای فلزی مثل دفعهٔ قبل یکی ازپنجره های آهنی را خرد میکرد ودیگری از طریق هوا اورا دران مد خل کشاده میرساند •

ازان به‌بعد فقط پریدن ازان روزن بداخل عمارت باقی میماند همانطوریکه کریج آنرا عمل کرد•

کریج بسوی مکروفون خم‌شد• دستانش میلرزید ولی چه چاره؟ موقع دست بکارشدن فرارسیده بود• یکبار دیگر بسوی پنجرهٔ که‌سیخهای آهنی داشت نگاه کرد • نمیتوانست •اکنون این راقناعت میکرد • شیبل آنجا درعقب یکی ازین پنجره ها چشم درراه بود •وقبل ازآنکه او بدا خل پنجره بپرد، شاید سوراخش میکرد• همانطوریکه بر مارك سوی ون و عایله‌اش کمترین ترحمی نشان نداده بود•

گفته های کریج وانگهی خونسردی او را بخاطر آورد وباحال خودش مورد مقایسه قرار داد• کریج گفته های خودرا انجام داده وبعد دست به‌این قمار زده بود ولی اکنون وضع غیر ازآن بود کریج فعلا در داخل عمارت‌بود وانتظا راورا می‌کشید • فکر کرد حتما باید کاری بکند • مکروفون راسوچ‌کرد و زودزود اینهارا گفت: (پلان‌پنجره معطل باشد• من ازراه بام داخل میشوم•) بازهم‌دستا نش بلوزه درآمده بود•

این پلان دوم بود • یعنی‌اگر مشکلی در طریقه اولی بوجود می‌آمد باید از ین یکی استفاده می‌شد• قبل ازاینکه برای تغیر دادن فکر خود فرصتی بیابد ازپنجره بیرون رفت وبه‌نردبان نزدیك شد ودریك لحظه چنا ن احساس کردکه درهوا پرواز میکند• ازانجا تازمین تقریبا ۷ متر ارتفاع داشت • خرطومهای اطفا ئیه راکه اینسو و آنسو حرکت میکرد، میدید ولی آبهاییکه بافشار ازدهانهٔ آنها درهوا پراگنده می‌شد، ساحهٔ دید اورا نمی گذاشت وسیعتر شود وچیزهای دیگری رابه بیند • ازازدحام چند لحظه قبل درپایین اثری دیده نمی شد• گفته های لومیس رابخاطر آورد: تاوقتی در خارج عمارت استید هر چه کمك ازدست ما ساخته باشد، بشما انجام خواهیم‌داد اما بعداز داخل شدن چارهٔ کارخود تان راخود تان باید بکنید•

نردبان از ارتفاع‌خود کم کرد وگاریرسون روی سقف عمارت پائین آمد• گاریرسون درحالیکه غرش خرطومهای اطفاییه اند کی ناراحتش میکرد، پیش رفت• وقتی به‌حاشیهٔ دیگربام رسید به‌پایینی ها اشاره کرد وآنگاه خودرا بعقب یك دودکش ، کشیده منتظرماند یکی از خرطومهای بزرگ دنبال او آمد• با غریوی هراس انگیز یکی ازپنجره های سقف را انتخاب و خودرا بدان کو فت. شیشه‌ها درهم شکسته طوفانی خرد کننده از آب‌بداخل عمارت سرازیر شد، گاریرسون علی الرغم آنکه درعقب دودکش قرار داشت، از آسیب قطرات آب مصوون‌نمانده سراپاترشده بود • آنوقت گاریرسون بمامورینی که درپایین‌قرار داشتند اشارهٔ دیگری کرد وخرطوم آب‌اطفاییه همچنانکه ناگهانی آنجا پیدا شده بود ،بهمان سرعت بمسیر دیگری حرکت کرد•گاریرسون پس از آنکه تاسه شمرد یکباره خودرا بداخل پنجره یی که‌بافشار آب شکسته بود،پرتاب کرد• روی زمین اتاق به اندازهٔ یك وجب آب جمع شده بود•دومردی که دران اتا ق بودند باورود وفشار غافلگیرانهٔ آب بز مین خورده دست یکی از آنان باوسیله‌شیشه‌های شکسته ، بشدت مجروح شده‌بود و لی بازهم بدان اعتنایی نداشت زیراورودناگهانی آب سرسامش کرده بود• همینکه پای گاریرسون بز مین رسید آنمرد سراسیمه‌را بایك ضربت دستهٔ تپانچه بزمین دراز کرد و بعدبسوی دیگری که‌میخواست تپا نچهٔ خودرا بیرون بیاورد برگشت • برای او هم یمك ضربت کافی بود. آنو قت گاریرسون بقصد خراب کردن دستگاه بیسیم نگاهی به‌اطراف خود افگند ولی آب این کارراهم قبل از او انجام داده بود • وقتی درراکشود تا ازان‌اتاق بیرون برود، آب کف اتاق نیز بااو براه افتاد پس بعجله در رابدنبال خود بست‌وقفل کرد وکلید را ازجای آن برنداشت •

ماسك خودرا بصورت کشید و تپانچه بزرگ خودرا از طبراق کشیده بدست‌گرفت• سپس اززینه هاپایین رفت •انجام زینه ها بایك درچوبی ازداخل قفل شده‌بود•گاریرسون به‌اتاق بیسیم برگشته جیبهای آندو نفر را جستجو کرد ولی‌کلید درك نداشت•اتا ق آنهارا دوباره قفل کرده به سوی درآخرزینه‌ها برگشت•

چارهٔ دیگری نداشت باتپانچه خود سه‌فیر مسلسل به‌جای قفل کرد وباکف پایش دررا فشار داده درباز شد ولی کسی را آنجاندید واندکی بعد گاریرسون بعلت آن پی‌برد بدینسان که‌نخست صدای تفنگ‌اتوماتیك‌وبعد هم آواز آن سلاح ثقیل را شنید وبسرعت بطرف پایان حرکت کرده همینکه به پنجره طبقه سوم رسید از آنجا اشاره‌ای بمامورینیکه روی خیابان بودند، کرد و آنگاه بفرود آمدن بسوی محلی که ازانجا آواز فیرهارا شنیده بود، ادامه داد• صدای اسلحهٔ ثقیل دگرباره بگوشش آمد که سه بارپشت سرهم غرید ••• گاریرسون‌لحظه‌یی تامل کرد•• بعدخاموشی حکمفرما شد• بعداز فاصلهٔ دور صدای هارن مخصوص‌اطفا ئیه‌را شنید فکر کردکه امید است این‌صدا راکریج نیز شنیده باشد زیرا این نتیجه آخرین اشارهٔ اوبپائین بود تاند ..بله‌کریج بفهماند که‌داخل عمارت شده است•

کریج هم آنرا شنیده بود. خودرا بدر اتاق نزدیك کرد ودر انتظار لحظهٔ عمل همانجا باقیماند • گاریرسون‌از جاییکه‌رسیده بود خم شده پائین رادید زد وچارنفر راکه مسلح بودند دربرابر یك دربسته منتظر و آماده دید• یکی از آنها یونیفورم داشت ولی شیبل رادرمیان آنها ندید • گاریرسون همچنان پشت سر آنها یك در آهنین دیدو فکر کرد شیبل حتما درعقب آن موضع گرفته است• یکی ازآن‌چارنفر بااسلحهٔ اتوماتیك خود بدری که‌پشت آن ایستاده‌بودند آتش کرد• گاریرسون بااحتیاط بسوی‌پائین حرکت کرد وبمردی که شار جور خودرا ازنو میخواست آماده کند، کمی بیشتر نزدیك‌شد وبعد ماشه رافشار داد• آن که‌نزدیکتر بود بلا فاصله فرو افتاد، دومی ازجا پریده خودرا بکتارهٔ زینه آویخت ، سومی حیرت زده به جراحت دست خو د خیره‌ماند •

گاریرسون دوباره هدف گرفت اما چارمی سلاح خودرا بز مین افگنده دستها را بالا گرفت ودر همان لحظه کریج در را کشوده بیرون آمد ماسك خود را عقب زده‌بود گاریر سون سعی کرد به نخستین آدمی‌که مورد اصابت گلوله اش قرار گرفت،فکرنکند زیرا درزند گیش این‌ثقیل ترین‌کاری بشمار میرفت که انجام داده بود . کریج باپشت دست خود ضربت شدیدی به چهره مردی‌که تسلیم شده بودنواخته اورا بزمین افگندولی مردیکه دستش مجروح شده بودهنوزدرحالت شگفت ز د گی با قی بو د ز یرا نمی دانست . صاعقه به ناگهانی چگونه فرود امده است •کریج او را هم بایك سیلی تا آخر زینه ها اولان کرد • بعد دست بجیب برده کلیدی راکه ازفولاد درست شده بود بیرون آورد وخطاب به گاریرسون گفت:

این را از جیب جسد ان یکی که دراتاق خوابیده بدست آوریم •فکر میکنم کیلدی‌اتاق باشد که فلیپا درآن محبوس است .اووزنی که‌بااو درین اتاق بودند قصد داشتند کا ر مرا تصفیه کنند•

گاریرسون بی آنکه از جاحرکت کند اورا نگاه میکرد و قبضهٔ تپانچه اش را چنا ن محکم فشرده بود که‌خون دربند های‌انگشتش باقی نمانده بود• کریج ببازوی او زد گفت: زودباش ، بیا !

گاریرسون تکانی خورد وبعد آهسته آهسته راه افتاد • بدردیگر نزدیك شدند کریج بادقت وبدون ایجاد صدایی کلید رادر قفل جابجا کرد• معلوم می‌شد این دررا ازفلز ضدمرمی ساخته اند • کلید بدون ز حمتی دران دور خورد •

کریج دست به‌چوکات آئینه کو چکی‌کشید که‌روی در آویخته بود وزود بزمین نشسته به‌گاریرسون که‌تپا نچه بدست آنجا ایستاده بود، نیز امرکرد بنشیند • بعد دررا بفشار بیش راندند • درعقب آن دردیگری پیدا شد وگاریرسون بزودی دریافت که این دربا درهاییکه تاآنروز دیده بود، بسیار تفاوت دارد. درمیان اتاق دونفر را یافتند که یکی باید بقتل میرسید ودیگری باید نجات می‌یافت • هردو بااحتیاط وتکیه بدیوار ایستاده نگاهی به‌آن آئینه روی درافکندند• شیبل درحالیکه پشت سر فلیپا ایستاده و تپانچه خودرا هم روی قلب او قرار داده‌بود، درآئینه ظاهر شد• شیبل گفت:

ـخیلی محتاط استی کریج • و لی درقفل نبود •

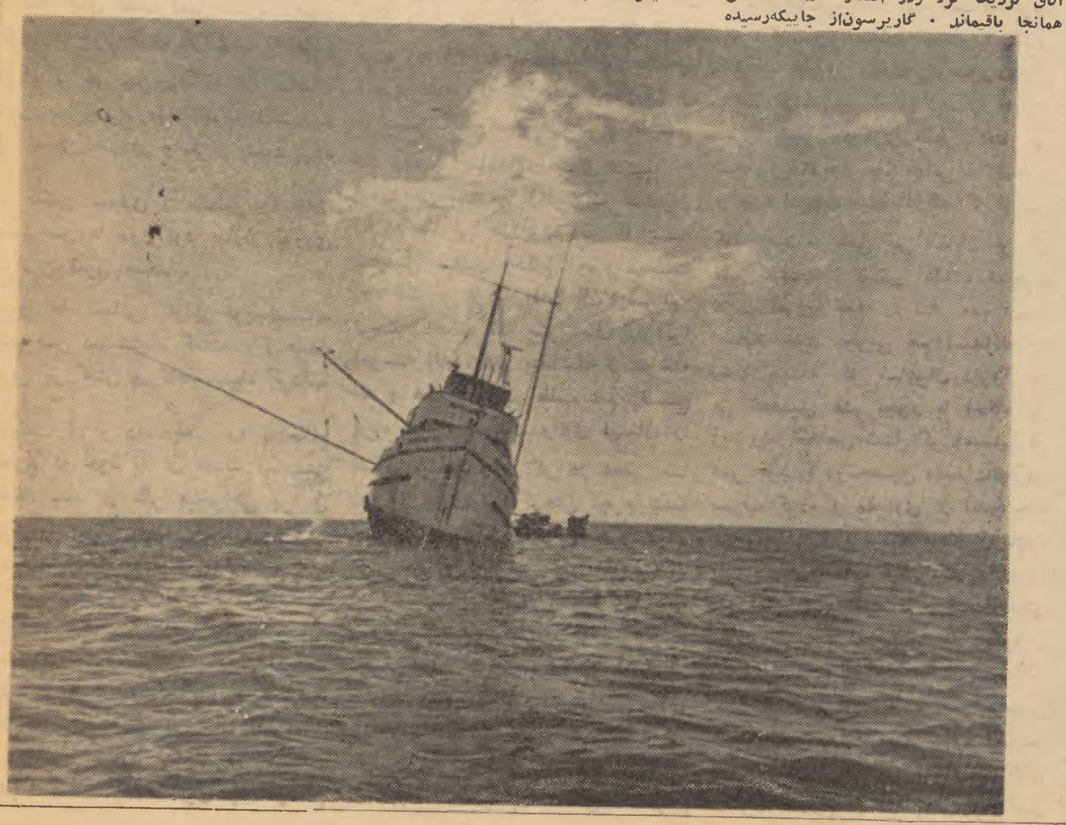
کریج بمب دستی دود زا آماده کردو لی شیبل که‌او رادیده بود گفت :

ـ اگر چنین کاری بکنی، فلیپا را خواهم کشت• آرام باش وسعی نکن ازان وسیله استفاده کنی•

کریج بمب راروی زمین نهاد • بعد درحالیکه روی زانوان خود نشسته بودبانگاهی بلا تکلیف به‌گاریرسون نگریست •بازصدای شیبل بلند شد:

ـکریج، من میخواهم بیرون بروم تو و فلیپانیز همراه من خواهید بود • باید مرا ازین خانه بیرون آورده بجاییکه میخواهم ببری • معاملهٔ بدی نیست ؟

بقیه درصفحهٔ ۵۸



از : علی اصغر بشیر

نجوم واحکام نجوم

دانشی آمیخته به خرافات

ولی لازمه فهم ادبیات

چرا جویای علم نجوم کم است؟

در طی چند ماه گذشته که این سلسله مقالات در باره نجوم و احکام نجوم منتشر شد ، چنانکه انتظار میرفت ، از طرف خوانندگان عزیز این مجله هم تشویق شدم و هم‌مورد اعتراض واقع گر دیدم آنانکه به تشویق این ناچیز پرداختند و خوشبختانه اکثریت با ایشان است ، لب لباب سخنان و نوشته های لطف آمیز شان این‌بود که (چه خوب‌کاری کردی- که پرده ابهام و غموضی را که از سالیان دراز بر چهره علم نجوم افکنده بودند بر داشتئی واسرار پشت پرده

را فاش نمودی و مطالبی را که‌از دسترس ما دور بود ببازار آوردی و ازین قبیل سخنان .

و اما کسانی که بر نویسنده اعتراض داشتند ، گفتند : (هدف ازین پر گفتن و کاغذ سیاه کردنها

چیست ؟ تو دامنه‌بحث را به‌احکام نجوم که خود به آن معتقد نیستی کشا نیده ای مگر میخواهی برا ی خوانند گان احکام‌نجوم تعلیم‌بدهی؟ فایده دانستن این مطالب که به

عقیده منجمان احکامی فلان ستاره سعد و فلان کوکب نحس است چیست و از اینکه بدانیم شمس باز حل چه وقت در حال تثلیت ، یا قمر با عطارد چگونه در حال مقابله است یا مشتری چه موقع

بازهره مقارنه دارد یا چگونه باید طالع مولود را کشف کرد ، چیست و چه دردی را دوا میکند ؟)

در پاسخ گروه اول ، با عرض تشکر باید بگویم ، شما اشتباه کرده اید ، من کاری نکرده ام که سزا وارقدردانی باشد ، علم‌نجوم هیچوقت در پس پرده ابهام و غموض پنهان نبوده و همیشه در تمام طول تاریخ کشور ما اشخاصی بوده اند که به تحصیل این دانش میپرداختند که از حاصل کار و کوشش آنان صد ها کتاب نفیس هم اکنون کتابخانه های دنیا را زینت می بخشد والبته در میان آنان کسا نی هم بوده اند که به تحصیل مبادی احکام نجوم دست زده اند و از خرافات آن بسلامت نرسته اند ، اما بهر حال اگرآنرا آموخته اند ، علم پنداشته و آموخته اند و همین که در طلب علم رنج برده اند ، همت والای ایشان را نشان میدهد ولی اگر در عصر ما ذوق و شوق فرا گرفتن نجوم یا احکام نجوم کم است یا همو طنان ما کمتر در پی این چیز ها رفته‌اند امریست مربوط به اقتضا ی‌عصر و زمان که از یکطرف فوائد علوم تجربی روز بروز بیشتر آشکار میشود و مردم به دانشهایی روی می آورند که راه حل مشکلات‌زندگی خود را در روشنی آن حل کنند و از طرف دیگرادبیات که‌من‌در عنوان

این سلسله مقالات ، نجوم و احکام نجوم‌رالازمه فهم‌ادبیات‌وانمودکرده‌ام در عصر حاضر با ادبیا تی که پشتیبان مادر قرنهای گذ شته و حتی پنجاه سال پیش به فراگرفتن آن میپرداختند فرق کرده است ، دیروز داستان نویسی و نمایشنامه نویسی بشکلی که امروز معمول‌است جزء ادبیات بشمار نمیرفت اماامروز یك رکن مهم ادبیات محسوب می شود ، دیروز نقدادبی صورت‌دیگر داشت وامروز شکل دیگر دارد ، دیروز بطرز دیگری شعر گفته می شد ولی امروز چیز هایی را شعر و جزء ادبیات میدانند که اگر دیروز گفته میشد نامی جز هذیان بر آن نمی نهادند ، بهمین سبب شاعریا ادیب امروز خود را نیاز مند فهم اصطلا حات نجومی هم نمیداند چه رسد باینکه مثل شاعران دیروز در پی تحصیل علم نجوم یا احکام بر آید. واما مخلص شما اگر قسمتی از عمر خود را درتحصیل مقدمات‌نجومی صرف کرده و مقداری از اندو خته های خود را بوسیله مجلۀ ژوندون بحضور هموطنان گرامی تقدیم نموده است ، در حقیقت کا ر تازه ای نکرده است ، غذایی را که دیگرا ن (خدا یشان بیامرزاد) پخته بودند دو باره گرم کرده و بر سر میز آورده است و بهمین سبب اگر بخواهد از فتح بابی بنام مقالات در باره نجوم و احکام نجوم بر

خود ببالد کاری ابلهانه خواهد بود . با وصف این از شما که به تشویق وی اقدام فرموده اید بی نهایت متشکر است .

و اما در جواب آنانکه اعتراض می کرده اند ، باز هم با تشکر ازاینکه مقالاتم را خوانده اند و به دقت خوانده اند ، عرض میشود که همانطور که خود تان میفرما یید ، بنده هیچ اعتقادی به احکام نجو می ندارم ، گفتگو در باره احکام نجوم و ذکر چند نکته از عقاید و نظرات اهل تنجیم برای اینست که قسمت زیادی از اوراق زرین ادبیات ما مشحون از کلمات و اصطلا حا تی است که مربوط به نجوم میباشد و اتفاقا فهم بعضی از مصطلحات‌بدون توضیح وتفسیر آن اگر محال نباشد باری دشوار هست که‌هست این توضیحات و پر گفتن ها برای آنست که کلیدی برای گشود ن دروازه ادبیات‌کهن وموروشی مابه دسترسی جویند گان و علاقه مندان آن گذاشته شود ، نه اینکه‌بخواهم احکام نجوم بکسی تعلیم بدهیم .

و اما فایده دانستن اینکه فلا ن کوکب بافلان اختر چه وقت‌وچگونه در حال تثلیت‌یاتسدیس است و امثا ل این مطالب اینست که اگر یك روز شما که علاقه مند به مطالعه متون ادبی هستند ،دریوران خاقانی ابیاتی ازین قبیل خواندید

به تثلیث برو ج ماه و انجم

به تربیع و به تسدیس ثلاثا
به‌تثلیثی کجا سعد فلك‌راست
به تر بیع صلیب با د پر وا

ویا در دیوان انوری دیدید که گفته است:

مه‌به‌تسدیس زحل‌کرده نظربا‌آفتاب
وصلتی کردی برسم بخردان‌باستان

بقیه در صفحه ۶۰

فرهنگ اصطلاحات بخومی

قسمت (٦)

فرهنگ اصطلا حات نجو می که چند قسمت آن در ماه گذشته بـه تر تیب حروف الفبــا منتشر شد، ازین شماره بدون تر تیب تقد یــم میشود.

علت این تغییر رو ش که البته خوانند گان محترم خوا هند بخشید اینست که نو یسندهٔ آن در ابتــدا قصد داشت کـه فرهنگ مـزبوررا بصورت کتابی تدوین نمایــد که باحرف (آ) شروع و به حرف (ی)ختم شود و روی همــین منــظور از یا د داشتهای پرا گنده ه ای که د ر ظرف چند سال فراهم آورده بود، بعضی اصطلا حات را که مر بو ط به حرف (آ) و(الف) بود مر تب کردوبه مجله سپرد ولی بعداً متو جـه شد که تعداد زیادی از اصطلا حات که باید در جای معین بــه تر تیب الفبا آورده میشد از قلم افتاده‌است وآوردن آنها بعد از اصطلا حا تی که چاپ شده است با ر عایت التــزا م حفظ تر تیب الفبائی که در آغاز کار به‌آن اقدام کرده بود، نظم الفبائی را بـهم میــزد وبــاهــم امکــان داشت که در آینده اصطلا حات دیگری ازقلم بیفتد واین خود نقص بزر گی در شیوهٔ تألیف بشمار میر فت، از انروتصمیم گرفت که‌از اصطلا حا ت نجومی هر چه را که ذکر آن نسبت به اصطلا حات دیگر مقد متر بنظر میر سد، بدون ر عایت نظم الفبائی نشر کند و در عــین حــال تــرتیب الفبائی اصطلا حا ت‌را در کتا بی که روی دست است با دقت بیشتر رعایت نماید که البته مستلزم وقت وفرصت زیاد تری میباشد. امیــد است که تر تیب جدید و بعــبارت دیگر عدم رعایت تر تیب، استفاده‌ای راکه از اصطلا حات مز بور متصور است بهیچ وجه خد شه دار نسازد.

«نویسنده»



دراین نقشه آسمانرا بصورتی که‌در شبهای اواخرحمل‌واوایل‌ثوردیده میشود . می‌بینید

ستار گان دور قطبی:

عده ای از صو ر تهای فلکی کـه همیشه چه آسمان رو شن با شد و چه تاریك، در بالای افق قرار دادند ودیده میشوند مشهور تر یــن ستار گان دور قطبی عبار تست از دب‌اکبر، دب اصغر، ذات الکر سی قیفا وس و تنین.

دب‌اکبر:

مجمو عه ایست از ستار گان دور قطبی مرکب از هفت ستارهٔ رو شن که نو رانیت آنها بین قدر دوم وقدر سوم است چهار ستارهٔ آن به شکل ذوزنقه دیده میشود و سه ستا رهٔ دیگر یك خط منکسر نز دیك بـه منحنی‌را که یك سرآن به یکــی از راسهای ذو زنقه متصــل میشود تشکیل مید هند.

چهار ستارهٔ مذکور را«نعش» و «سر یربنا ت‌النعس» و سه ستا ره متصل به آنها را «بنات النعــش» یعنی دختران نعش می نا منــد و مجموع آنها را دری زبا نان هفت برادران بزرگ یا «خرس بــزرگ» میگویند. حر کت دب اکبر بــه گر دا گرد ستارهٔ قطبــی است و همیشه دو ستاره ای که ضلع پیش روی‌دب‌اکبر را تشکیل مید هند ، دریك خط مستقیم که طول آن بـه اندازهٔ پنج برابر فا صلهٔ آن‌دوستاره از یکدیگر باشد به ستارهٔ قطبــی منتهی میشود وبهمین سبب ایــن دو ستاره را«دلیلین» نام داده انـد (نقشه دیده شود).

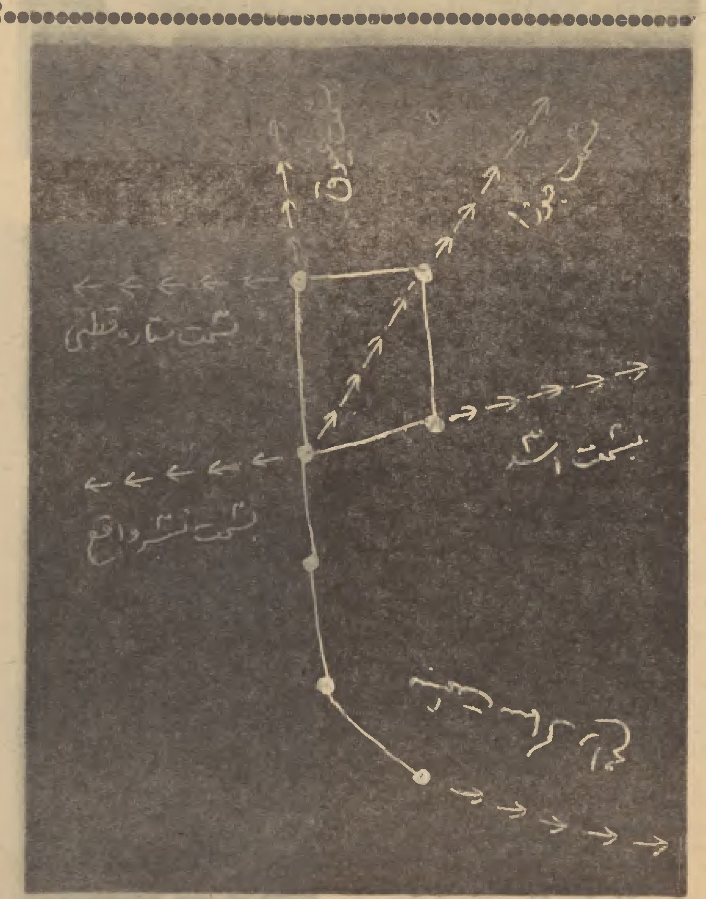
چون دب اکبر از ستا رگا نــی است که اکثر مردم آنرامی‌شناسند، با شنا ختن آن یك عده‌ازستارگا ن دیگر را هم می توان شناخت.

دب اصغر:

این مجمو عه نیز از ستا ر گا ن دور قطبی است واز هفت ستا ر ه که یکی از آنها ازقدر دوم و یکی از قدر سوم وبقیه کم نور تر میباشند مهمان‌ترتیب‌دب‌اکبرولی درمجموعه‌ای ای‌کوچکتر تشکیل شده است، ستاره قطبی که در مو ضعی بفا صلهٔ کمتر از یك در جه از قطب شمال آسمان قرار دارد و ستاره ای از قدر دوم میباشد در انتهای این مجموعه مــی باشد که‌آن را ستاره شمال وجدی هم میگویند وبا شنا ختن آ ن جهات اربعه را به آ سانی می توان یافت.

دو ستاره ای که در انتهای دیگر آن واقع شده اند «فرقدان» نا میده میشوند، فرقدان و دوستاره ای‌که بافرقدان چهار ضلعی دب اصغر را تشکیل داده آند با دو ستارهٔ‌متصل به‌چهار ضلعی مزبور، بدور ستارهٔ قطبی گر ش میکنند. دب اصغر ر ا بنات‌النعش صغرا وهفت بـرا دران کوچك یا هفت خــوا هــر و خر س کوچك هم می نا مند.

(بقیه درصفحه٦٠)



با درنظر گرفتن هیات دب اکبــر میتوان بعضی‌ازستار گان مشهوورا درآسمان پیداکرد

هنرمندان خبرساز

همسر کشیش

سوفیا لورن هنر مند پرقد رت‌سینمای ایتالیا که در فلم هـای ی‌ا ارزشی بازی کرده است عـلاوه ازجذابیت وزیبایی وفو ق‌العا ده اش کار هنری خود را بشیوه عالی‌پیش می‌برد . اخیرا فلم (همسر کشیشس) در سینمای آریانا نمایش داده شد، درین فلم نقشس های اول فلم بعهده سوفیا لورن و مارچلو ماسترویانی بود. سوفیا لورن درین فلم‌هم‌مانند فلم های سابقش با قدرت هنـری و بازی بدون عیب ظاهر شده بود .



کاروا نسرای

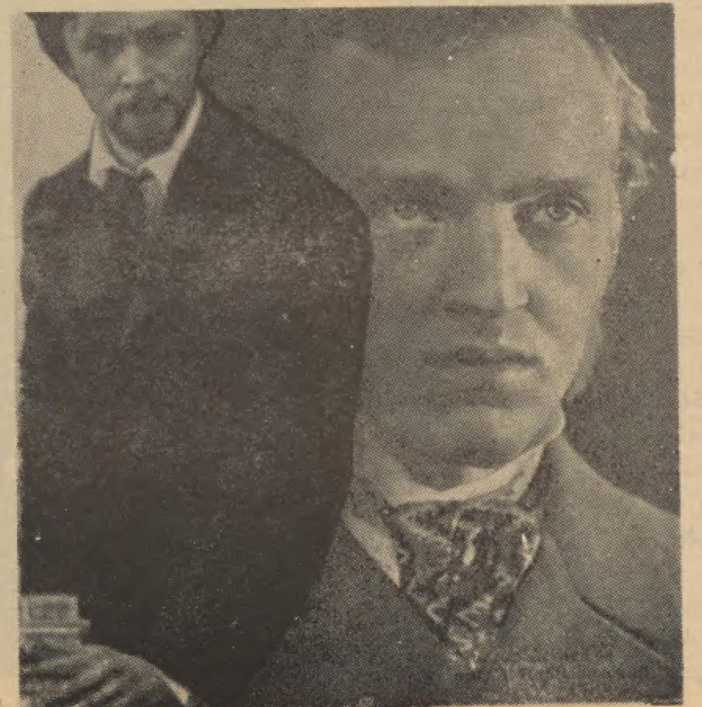
درام کاروانسرای که تو سـط ستار جفائی دایر کت شده برو ی ستیژ آمد، درین درام چهره ها ی هندی زیادی حصه دارند دریـــن مورد تبصره دیگری هم داریم .

موفقیت دراولین فلم

معمولا هنر مندان سینما موفـق‌ترین نقشس خود را وقتی بازی می کنند که چند فلم را بازی کرده درامور سینمائی خوب وارد شده‌باشند ولی نیکو لای بور لایایف بهتریـن‌نقشی را که بازی کرده در فلم‌اولش بود ، او درین فلم در نقشس یـک‌جاسوسس کوچك بروی پرده آمد و همین نقشس شهرت فرا وانی برایش‌به ارمغان آورد . او در آنوقت فقط چهارده سال داشت فلم مذکور که (طفلی ایوانوف) نام داشت توسط اندری تار کوفسکی رژی و دایرکت‌شده بود .

پسانتر نیکولای در فلم هـای‌دیگری‌چون : (شروع کردند) (بچه و دختر) ـ (مادرشوهرکرده) بازی‌نمود ، این فلم‌ها همه فلم‌های‌خوبی بودند ولی مانند فلم های اول‌برای‌او موفقیت آمیز نبود .





چندی قبل (لین فلم) و یـك استد یوی چکو سلاو اکی فلم رنگه از روی داستان قمار باز داستایـو سکی تهیه کردند که‌درین فلم هـم نیکو لای بازی نمود . دایرکت ایـن فلم را هنر مند پر قـدرت شوروی الکسس بتالف (هیروی فلم لك لك ها پرواز میکنند) بعهده داشت .

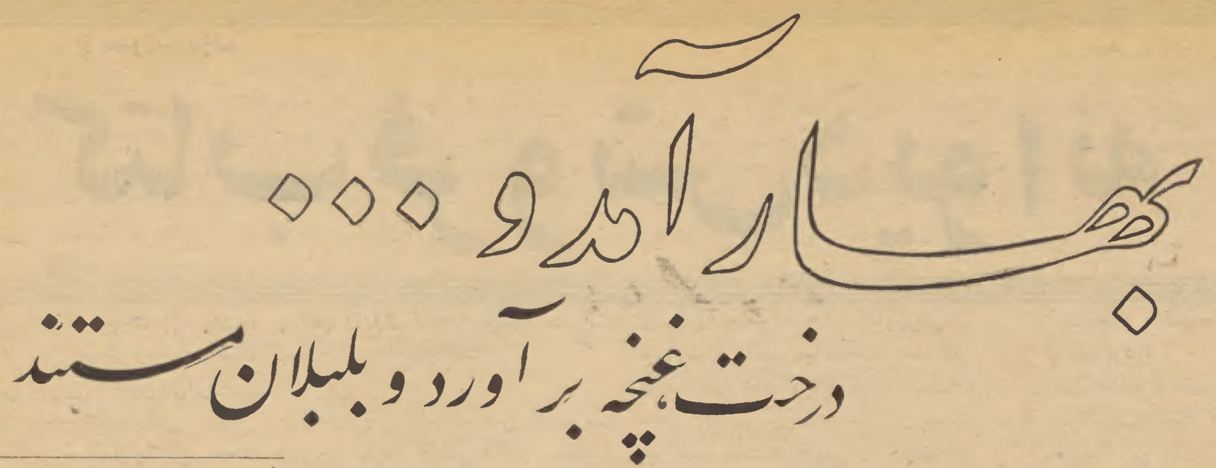
رومان قمار باز داستا یوسکی در خارج اتحاد شوروی و بخصوص‌در اروپا شهرت فراوانـی دارد و در کشور های دیگر هم از روی ایـن رومان فلم هایشس ساخته اند .

چنـانچه نقشس قهر مان فلـم را یکبار ژار فلیپ هنر پیشه فقیـــد فرانسوی بازی کرده بود . اما این فلم در اتحاد شوروی بورای اولین بار بروی پرده می آید . این نقشس نیکو لای بزر گترین نقشی است که تا حال در فلم‌ها داشته است .

الکسی بتالوف دایر کتر این فلم در انتخاب نیکولای بحیث‌ایفا کننده نقشس اول فلم‌اشتباه نکرده است .

کار پرهیز گار تمام شد

آخرین قسمت فلم پر هیز گا ر که حصه زیاد آن د افغـــانستا ن فلمبرداری شده‌استتکمیل گردید، این فلم ممکن است شش‌ماه بعـد در افغا نستان نمایش داده شود ، درین فلم که هما مالینی فیروز خان نقشس های عمده دارند مدن پور ی ریکاو عدهٔ دیگری از هنر منـدا ن هندی هم سهم گرفته اند .از آ ن درقسمت هائی که در کندز فلـم برداری شده پیغله کبراویك دختر ریکا وعده دیگر ی از افغـانستا ن نقش دارند.



جوش گل

گل بجوش آمد ومرغان بخروش‌ازهمه‌سوی
گریه ابرسیه ،خیمه نگردشت بدشت
ژاله برلاله فرومی چکد ازدامن ابر
تازه کن عهد کهن باصنم باده فروش

روبط باده بچنگ آوربت ساده بجوی
خندهٔ برق درخشنده ببین کوی بکوی
خیزو بالاله رخی ساحت گلزار بپوی
بادهٔ کهنه بیا شام و گل تازه ببوی

(فروعی بسطامی)

قامت خوبان

نی اقامت آهنگم ،نی سیاحتی دارم
درشفق تماشا ئیست فکرت‌ازلب‌لعلش
اشك پرنمك دایم دلخراش میریزد
فکر قامت خوبان درد لست پیوسته
سوزسینه مشکل ساخت ربط ناله‌موزون
پای گیر مستی هاتنگی محیط‌آمد
پای ماندگی هارا ترك جستجو گفتم

درشکسته پائی هاو هم راحتی دارم
کیف صد چمن درچشم ازصباحتی دارم
شور درجگر یعنی ازملا حتی دارم
باب بیشهٔ الفت خوش فلاحتی دارم
ازفغان ناموزون گرقبا حتی دارم
نیست کم جنون ، لیکن فکر ساحتی‌دارم
از طفیل ضعف اینجا استراحتی دارم

فطرتم تپش سازا ست‌همچوسیم صفا دایـــم
درادای این مضمون خوش‌فصاحتـــی دارم

(استاد صفا)

ترانهٔ ارغوان

نگهی وآرزویی
عرقی ببرگ رویی
هوسی بشر م‌پنهان
نم باده ا زسبویی
بزم ارغوان نو شگفته دلکشا ست
شاخ ارغوان تر چویار دلرباست

* * *

تن ارغوان زیبا
به بنفشه گونه دیبا
چونگار عشق پرور
چو عروس شهر رویا
در نشیب کوه‌ها وبیشه هاو باغها
جلوه گر چودر هوای شامها چراغها

* * *

سحری به‌سر گرانی
توکه فتنهٔ جهانی
بکنار ارغوان شو
بلباس ارغوانی
رنگ ارغوان شو د جمیل ترز تو
ارغوان تازه رابتخش رنگ‌و بو

از: «آیینه»

گواه

توتا نگاه میکنی
قشنگی ترا گواه میشوم.

***

من ازطرواتی که خفته روی بستر صدای‌تو
به صبح پاك و روشن بهار قصه‌گفته‌ام
بیاعزیز من بخند
چه خوب ودلپذیر خنده میکنی
بیاکه من‌به زیر حجم دردها ودرد ها،
تبامیشوم

* * *

زآفتاب قصه‌میکنم
نگاه تو، سپید من!
توتا نگاه میکنی
من‌آفتاب‌می‌شوم

***

نگاه‌کن، نگاه کن‌بمن
مرا زمن ـ جدا بساز
که من‌به خویشتن چو میرسم
زحملهٔ هزار غصه سیاه
به‌رنگ شب سیاه میشوم ۰۰۰۰،
سیاه میشوم.

(رفعت حسینی)

ونوس

پیکر صاف ونیمه عریانش
بود زیبا بسان چشمهٔ نور
ایستاده کنار استخری
میدر خشید چون بلورز دور

* * *

کاکل قدبقد کشیدهٔ او
مار پرورده آب را می ماند
زلف افتاده دور دور رخش
سایهٔ آفتاب رامی ماند

* * *

روی شنهای نرم غلتیده
لحظهٔ غسل آفتاب نمود
باز مانند ماهی بی تاب
شوخی کرد وقصدآب‌نمود

* * *

بود زیبا بسان چشمهٔ نور
پیکر صاف ونیمه عریانش
تاب بار نگاه تیز نداشت
(ازلطافت حباب پستانش)

* * *

پیش او زانوی نیاز زدم
گفتم ای خاك پات تاج‌رؤس
باچنین پیکر خیال انگیز
نام پاك تو چیست ۰۰۰؟گفت :
ونوس!

از : (آرین پور)

پرتومهتاب

قفس ارایش بال وپرم سوخت
وداع یار چشمان ترم سوخت
سخن ازچه گفتم ، دفترم سوخت
نمیدانم چه آتش برسرم سوخت
که‌برق زندگی خشك وترم سوخت

* * *

اگردل می‌تبد ،سازی ندارد
شکست رنگ ،پروازی ندارد
چو مژگان بسته شد، ،نازی ندارد
پری در شیشه، آوازی ندارد
خموشی اعتبار ساغرم سوخت

***

شدم اشکی ودر پایش چکیدم
زوحشت دامن حیرت دریدم
هما نروزیکه چشم یار دیدم
زدنیا رشتهٔ الفت بریدم
که‌این‌برق‌جنون، خاکسترم سوخت

* * *

محبت نغمه پرداز خیال است
تپش هنگامهٔ روز وصال است
زخود رفتن درین معنی کمال است
به‌این بیطاقتی ،هستی‌محال است
نفس در انتظار محشرم سوخت

* * *

نگاهش راکمی بیتاب گفتم
رخش راپرتو مهتاب گفتم
غلط گفتم، سخن در خواب گفتم
لبانش را شراب ناب گفتم
دماغ آن تبسم ،برسرم سوخت

* * *

ازآن روزیکه گل درباغ چیدم
امید عافیت ازدل بریدم
همیشه درهوای او پریدم
بچشم بدبسوی کس ندیدم
چرا صیاد، این مشت پرم سوخت

* * *

بزور گریه خودرا شاد کردم
فسون دیگری بنیاد کردم
بهر رنگی که او را یادکردم
برای دیده غم ایجاد کردم
دلم درپشت چشمان ترم سوخت

* * *

چو یوسف از صدای دل تپیدی
چووحشت ازنگاه‌خود رمیدی
چرا از خانهٔ دل پاکشیدی
ازین ماتم سرا آخر چه دیدی
که رفتی از برو ، دل دربرم سوخت

یوسف کهزاد

بهاروحافظ

دوستان وقت گل آن به‌که بعشرت کوشیم
سخن پیر مغان است بجان بنیوشیم

* * *

حاشا که من بموسم گل ترك می کنم
من لاف عقل می زنم این کار کی کنم
مطرب کجاست تاهمه محصول زهدوعلم
درکار بانگ بربط و آواز نی کنم

* * *

بهار وگل طرب انگیز گشت‌و توبه‌شکن
بشادی رخ گل بیخ غم زدل برکن
رسید بادصبا غنچه درهوا داری
زخودبرون شدوبرتن درید پیرهن
صفیر بلبل شوریده ونفیرهزار
ببوی وصل گل آمد برون زبیت حزن

* * *

خوشتر زعیش وصحبت باغ وبهارچیست؟
ساقی کجاست گوسبب انتظار چیست؟
هروقت خو ش که دست دهد مغتنم‌شمار
کس راوقوف نیست که انجام کارچیست؟
معنی آب‌زندگی وروضهٔ ارم
جزطرف جویبار ومی خوشگوار چیست؟
راز درون پرده چه داند فلك ؟خموش
ای مدعی نزاع توباپرده دار چیست؟

از سپوژمی رؤف

کتاب فروش دیوانه

سه کوچه ویك میدان بود. درین میدان دکا نها بسیار بود د کـان های‌قصابی، نانوایی، شیرینی‌فروشی دوافروشی ویك کتابفروشی . صبح ها آدمها ازین سه کوچه میبرآمدند میدانی بزرگ راطــی مینمودند و میرفتند پشت کار شان شامها‌سیل همین آدمهاباچشمان درون رفته‌شان بالبان محکم بهم چسپیده ایشان باز میگشتند ازمیدانی بزرگ میگذشتند درسه کوچه تقسیم میشدند وبعـد ناپدید میشدند همه‌ای این آدمها با چشمان درون‌رفته‌یشان پیش پایشان رامیدیدند . مثل اینکه جای دگر را دیده نمیتوانستند. لبایشان همیشه بهم‌چسپیده بود، لبخند یاد نداشتند نزدیکهای شام دم دکانها پرجمعیت ترمیشد وآدمها بسته های بـزرگ وکوچك زیر بغل میگــر فتند پیش پایشان رامیدیدند ومیرفتند در سه کوچه ناپدید میشدند .

هیچکس دم دکان کتابفروشـــی نمی استاد. نگاه های کتابفروش از صبح تاشام ازپشت پنجره جمعیت آدمها را میکاوید ... ازاوهمه حساب میبردند مردی قـــوی بنیه‌یی بـود استخوانهای درشت درشت داشت شانه هایش پهن بود بازو هایشی محکم محکم مینمود .

وقتی شام‌میشدکتابفروش ساعتش رامیدید استواررویجایش مینشست جمعیت رابانگاهش میکاوید به آدم هائیکه باچشمان درون رفته یـشان پیش پایشانرا میدیدند، میدید وصدا میزد .

ـ آقا .

همه‌ی آنانیکه ازنزدیکی دکانشـ میگذ شتند تکان میخور دند بـالا میدیدند کتابفروش با انگشت سوی یکی آنان اشاره میکرد ومیگفت :

ـ بیا .

مرد نزدیك میشد کتابفروش‌کتابی ازقفسه‌ی کتابها بیرون میکرد وبـه مردمیگفت :

ـ این کتاب رابخر .

اگر مشتری کتاب را میگرفت و پولش راروی طاقچه میگذاشت کـه هیچ ... امااگرمیگفت :

ـ نی .

کتابفروش بند دستش رامیگرفت ودربین پنجه هایش آنقدر میفشرد تامشتری ازدرد بخود بپیچدوبادست دگرش پول درآورد وروی طاقچـــه بگذارد . آنوقت دستش را رهامیکرد مشتری کتاب رامیگرفت ومیرفت . همه‌ی آنانیکه اینطور کتاب میخریدند ودرآن سه‌کوچه ناپدید میشدندوقتی درآخرهای کوچه میرسیدند این سو وآنسو میدیدند لای کتاب را بـــاز میکردند به کلمات چاپی وسیاهرنگ که کنار یکدیگر چارزانوزده بودند میدیدند کتاب رادرلای پنجه هایشان میفشردند پاره میکردندمچاله‌میکردند وباتمام توانایی‌شان‌دورمیانداختندش. بعدباچشمان درون رفته یشان دو باره پیش پاها یشانـــرا میدیدند، خونسرد وآرام پیش میرفتند .

صبح هابازآدمها ازسه کو چـــه نمودار میشدند از میدانـــی بزرگ میگذشتند ومیرفتند پشت کار شان. نگاهای کتابفر وش دنبـال مشتری دیروزیش جمعیت رامیکاوید وقتی‌او رامییافت بلند صدامیکرد :

ـ آقا .

مشتری میاستاد کتابفروش بـا انگشتش اشاره میکرد ومیگفت :

ـ بیا .

مشتری باترس پیش میـرفـــت کتابفروش می پرسید :

ـ کتاب راخواندی ؟

ـ ... هان .

ـ خوبش بود ؟

ـ ... هان مخصوصا همان آد م جالب بود... همان آدم لاغر ..

کتابفروش سرش‌راآرام آرام تکان میداد ومیگفت :

ـ هان ، هان جالب است، جالب است . همه چیزجالب است .

میگویند وقتی شب ها ناوقت‌میشد شهربی جمعیت میشد کتا بفروشـ چراغش رامیگرفت هرسه کوچه ها رایکی بعددیگر تاآخرطی میکرد از اینجا وآنجامچاله های کتابهایش را مییافت دردامنش‌میانداخت بدکانش. همه کتاب های مچاله شده وپـــاره شده راروی میزتوده میکرد پشـت میز مینشست موهایش را چنگ‌میزد ومیکشید اوهو اوهو میگـریست . اشك هایشس از کنار چشم هایش می غلتیدند.

ازدوطرف بینی اش می لولیدند روی میزکنار کتابهای پاره شده ومچالـه شده . به کتابها میدید وگریه آلود میگفت :

ـ شمارا کشتند... شماراکشتند اوهو اوهو شمارا کشتند چشما ن اشك آلودش راباپشت دستش پاك میکرد، ازجایش‌برمیخاست پولهایش رامی شمرد درصندوقی میگذاشـت کتابهای مچاله شده وپاره شده را درصندوق دیگر میگـذاشت بعد از پشت کتابهاآئینه بزرگی رادرمی‌آورد کنار چراغ میگذاشت ، رو بـــروی آئینه می نشست وخودش ز اشکلك های می ساخت، قیافه های بخـود میگرفت دوکنار دهانش را گاهـــی پس میبرد وگـــاهی پیش می آورد گاهی هم‌سردوانگشتش رادر دوکنار دهانش فرو میبرد دوکنج لبانش را سوی گوشهایش‌میکشید دندانهایش سپید سپید معلوم میشدندبعدسرش رابه آئینه نزدیك میکرد شقیقه‌هایش رادرآئینه میدید لای موهایش تـــار سپید اینجا وآنجامیدرخشیدندسرش رابه آئینند نزد یکتر میکرد تارهای سپید مویشس رایکه یکه میکنـد و کنار میز میگذشت.

آئینه رادوباره در مخفی گـــاهشـ میگذاشت باز میگشت به توده‌کوچك موهای سپید میدید توده را در کف دستش میگذاشت وبا غیض پـف میکرد وهرتار به هرگوشه ناپدیـد میشد .

صبح هاباز مشتری دیروزی اش راپیدا میکرد ومی پرسید .

ـ آقا کتاب راخواندی .

ـ ... هان .

ـ خوبش بود ؟

ـ ... هان مخصوصا همان آد م لاغر جالب بود .

ـ هان جالب است جالب اســت همه چیز جالب است .

میگفتند ا ین کتابفروش یکـروز دیوانه شده نیمه شب کتابهایش را گرفته واز شهرش فرارکرده وآمده آنجاوازهمان وقت تنهای تنهاست.

یکروز من دم دکانش ایستادم با تعجب بمن نگریست چشـمانش را بزرگ کوچك کردو باناباوری گفت:

ـ توکتاب میخری ؟

ـ ها .

ازجایش برخاست سوی قفسه ی کتابها رفت من سر م را پیش بـردم بادقت وکنجکاوی درون دکانش را دیدم بسیا رمنظم بودهمه دیوار هـا پرازقفسه هابود وقفسه هاپرازکتابها کتابهای بزرگ کتابهای کـــوچك . زیریکی ازقفسه هاتصویری آویختـه شده بود دورادور تصویر با دقـت بریده شده بود تصویر مضحکی بود موجودی شبیه انسان، چـار زانـو نشسته بوددودستش راروی دوزانو گرفته بودگوش‌هایش بزرگ‌بزرگ بودمثل دوحلقهٔ بزرگ گردنش رایك طرف کج‌کرده بود دهانش تابیـــخ گوششش بازبود زبانش رابرون آورده بود مثل اینکه قهقه مـی خندیـــد چشمانش گردگرد بود. تصویـــر رنگ سبز داشت . کتابفروش تاری درگردن آن انداخته بود وآنرا حلق آویز کرده بـود. تصـــویر همیشه همانطور چارزانوزده درهوادراهتزاز بود. بالای قفسه تصویر دگری بود قاب شده . تصویر مرد میانه سالی که پیشانی بزرگ وچهره استخوانی داشت چشمانش دور ها رامیدیدلب هایش بـهم چسپیده بـود راســت نشسته بود مثل اینکه ازسال هـــای سال همانطور خشك شده بـــود . دورتر روی یکی ازقفسه ها مجسمه سنگی سپیدی بود تنها سر یك‌مرد مرد موهای دراز پـرشکـن داشت موهایش روی شانه‌هایش افتاده بود چشمان مجسمه دورهارا میدید لب

هایش محکم بهم چسپیده بــود .

کتابفروش کتابی راروی طـاقچه گذاشت پولش راگذاشتم کتا برا گرفتم راه یکی ازآن سه کوچه را گرفتم ورفتم. وقتی درآخر های کوچه رسیدم، نمیدانم چرا منهم لای کتاب رابازکردم به کلمات چاپی وسیا ه رنگ که کنار یکدیگر چار زانو زده بودند دیدم بعد منهم کتابرا پــاره کردم بامچاله کردم وبا تمامی قدرتم دور انداختمش . ازدور به شکــل نامنظم کتاب مچاله شده دیدم. راهم راگرفتم پیش پایم رادیدم ورفتم .

بعدازآن همیشه ازبیراهه هارفت وآمدمیکرد ازنزدیك دکان کتا بفروش نمیگذشتم نمیخواستم از منهم هــم بپرسد که کتابرا خوانــده ام یــا نخوانده‌ام ...

سالها گذشت . دیگر در موهای من هم تارهای سپید اینجا وآنجابرق میزد... اما صبح ها آدمهاازسه کوچه میبرآمدندازمیدانی بزرگ میگذشتند ومیرفتند پشت کارشان ... چشمان شان همانطور درون رفته وچقوربود لبهایشان روی هم چسپیده بودلبخند نمی زدند . شامها باز از میدانــی میگذشتند ودرسه کوچه نا پــدیــد میشدند . ونگاهای کتابفروش هــم ازگاه تابیگاه جمعیت آدمهارامیکاوید نزدیك های شام آدمی را صدا میزد واورا وادار به خریدن کتابی میکرد.. آدمها هم درآخر کوچه ها کتاب را پاره ومچاله میکردند . نیمه شبهــا کتابفروش چراغ بدست هرسه کوچه راتاآخر پیمود کتــاب هــای پاره شده‌اش رادردامنش جمع میکــر د می آمد روی میزدکانش میگذاشــت واو هو اوهو میگر یست.

یکروز بعد سالها منهم در بیــن جمعیت آدمهای بی لبخند گم شــده بودم پیش‌پایم‌رامیدیدم وخیالم‌می‌آمد چشمانم درون رفته وچقور اســـت لبانم محکم بهم چسپیده بود. یکبار شنیدم کسی صدا زد :

ـ باش !

ایستادم نگاهم رااز زمین آرام‌آرام بلند کردم دوپای ثابت ومحکم کمــر عریض‌که بطرف‌بالاعریض ترمیشد.. شانه های پهن گردن کلفت لبهــای سیاهرنگ نگاهم‌درچشمانش نشست. شناختمش . کتابفروش دیوانه بود. موهایش سیاه بود باخودگفتم حتما شب پیشتر تارهای سپید مویش ر یکه یکه کنده . دور چشمانش چین های افتاده بود دوکنار لبهایش هم. پرسید :

ـ کتاب راخواندی ؟

یادم آمد که سالها پیش منهــم کتاب راناخوانده درآخر کوچه پاره ومچاله کرده بودم وباتمام قدرتــم دورانداخته بودمش . یادم آمد کــه شاید کتابفروش مچاله ی کتابشــ رایك نیمه شب درآخر های آن کوچه یافته باشد . گفتم :

ـ نی .

سرش راخم کرد ودوباره بسرعت بلند کردوشرمزده گفت :

ـ میدانم ... همه چیز را میدانم اماتوبگو : «هان خوانده‌ام خوبشــ بود.» بگو ... بگو .

من بلاتکلیف‌مانده‌بودم نمیدانستم چکارکنم . ساکت بودم مثل اینکه لبانم بهم دوخته شده بود . یکباربه شدت بنددستم‌راگرفت باانگشتانش بنددستم رافشرد دردزیاد در بنــد دستم احساس کردم .خیالم امــد استخوان بنددستم شکست گفت :

ـ ازپشت من تکرار کن .

ـ تکرار میکنم .

شرمزده بمن دید وگفت :

ـ بگو: «کتاب راخواندم» .

ازپشتش تکرار کردم .

ـ کتاب راخواندم .

ـ خوبش بود. جالب بود .

ـ خوبش بود. جالب بود .

دستم رارها کرد سرش را تکان داد وگفت :

ـ هان ... جالب استجالب‌است

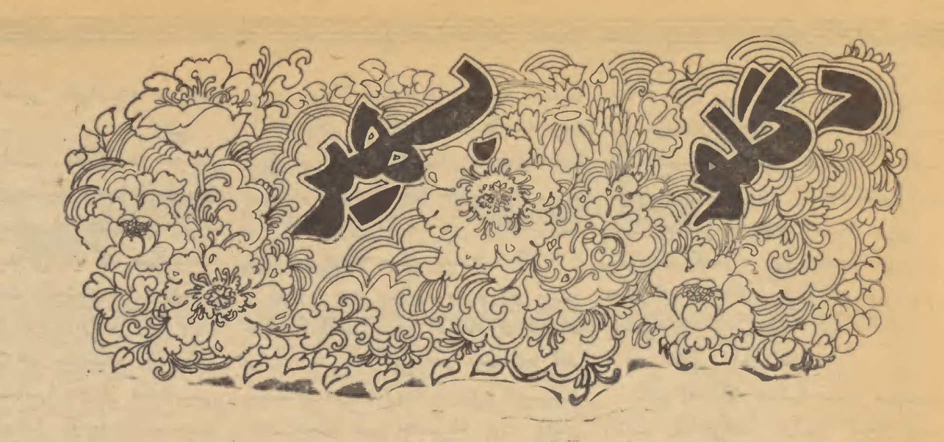
بنددستم درد میکرد ازکتابفروش دیوانه ترسیده بودم . باز بنددستم رادربین انگشتانش محکم گرفت و شرمزده گفت .:

ـ بامن بیا .

دیگر چیزی نگفت . کنارش راه میرفتم . راه پیمایی‌دراز بود. ازکوچه های ناشناسی گذشتم . آدمهــا از پنجره هایشان سرك میکشیدنــد متعجب به من وکتابفروش میدیدند وباخود شان سرگوشی میکردنــد وابلها نه به همدیگر میدیدند .

(ناتمام)





پسرلی

راغی پسرلی په وطن ملك به سبزه زارشی
ځای په ځای گلونه غراو سمه‌به گلزارشی
ونی به شی تاندی را برسیره‌به تیغونه‌کړی
ډك‌به‌وی شودونه بوراگان به‌پری خوبونه‌کړی
ډیرو به تنکوونو سپرو لی وی‌غوټی خپلی
څوك‌به‌یی بیرسری‌څوك به‌وسپړی کونسی‌خپلی
لاړه به سختی شی د راحت دی‌امیدونه‌ډیر
وینی‌به‌په‌سترگو پسرلی کښی سره‌گلونه‌ډیر
ورکی به‌کینی شی هریوزړه به‌کړی پیدامینی
غاړی به‌تر غاړی کړی هریودورورولی ځینی
وبه‌شی باران په‌څوځو ورځو دغه ورځوکښی
ډیر به رحمتو نه دپسرلی وی په‌وریځوکښی

«نصر»

دبهار ترانه

دنوی ژوند نوی بهار دی
په هره خوا گلا ن غوړ یږی
جوړ د بلبلو پری چغار دی
دخو شحالی نوبت غږیږی

* * *

دنوی ژوند نوی سنلر ی
مزه کوی دنو بهار په گلو
د محبت خو ږ ی خبر ی
بلبل شروع کړی دسهار په‌گلو
داشپی او ور ځی بختور ی
هرڅوك موږ شوی په‌دیداردگلو
روان په خنگ کښی‌یار دیاردی
دنوی ژوند نوی بهار دی
په دید نو نو نه مړیږی
په هره خوا گلان غوړیږی
دناستی و خت نه‌دی یارانو

* * *

د نا ستی وخت نه دی یا رانو
دبیداری جوړ ی ناری دی
یو ی ایستلی بز گرانو
د کراو کیلی ننداری دی
کډی بار شوی د کو چیانو
دښایست جو ړی منظری دی
دسرو او ښانو جوړ کتار دی
دنوی ژ وند نوی بهار دی
بیا دلیلا کډی بار یږی
په هره خوا گلان غوړیږی

* * *

ملگروځیء چه روا نیږیء
په حر کت کښی برکت دی
راځی راځی چه پورته کیږو
لغښتی په‌دی کښی‌لوی حکمت‌دی
په‌یوه غږ به را ټو لیږو
وخت دیو والی او وحدت دی
مونږ ته وطن سترگی په‌لاردی
دنوی ژو ند نوی بها ر دی
دناز په سرو شونډو موسیږی
په هره خوا گلان غوړیږی

* * *

دپسر لی له بر کته
د دیدنو ار زا نی شوه
له ډ یر ی مینی محبته
مینه د ز ړو جاودانی شوه
لیلا په بام شوه را او چته
د مینانو کا مرانی شوه
کړی یی په‌نوی رنگ‌سنگاردی
دنوی ژو ند نوی بها ر دی
دناز په سرو شونډو مر سیږی
په هره خوا گلان غوړیږی

« حافظ »

دبلبلو غوغا

چه بها ر محض دپاره دنشاط
ځای په‌ځای و غوړاو سبز بساط
بروسی شونډی دغنچی گل خندان‌شوی
د شبنم سپینی‌غوټی پکښی دندان‌شوی
سری اوښنی جامی‌تیاری دغنچی‌شوی
جلوه گری د چمن په څه پسی شوی
چه نسیم کړی دخزان له بنده‌خلاصی
دشاخونو په ټالو نو شوی رقاصی
گل پرده بیرته له مخه دسبا کړه
طایفه یی دبلبلو په غو غا کړه
هسی رنگه شوه لاله له غره پیدا
لکه لعل شی له کا نی هو یدا
هسی پروت گل‌نرگس ؤپه لاله کښی
لکه عین مخمور کسی په پیاله کښی
لاله بل کړ هسی اورپه‌هوروتورکښی
چه یی وسوځیل کیکوړی په تنورکښی
مست په میو شو دشوق هسی بلبل
چه یی سر سترگی کاته په‌مخ دگل

«حمید»

دپسرلی منظره

لوستی سری‌اوزیړی وریځی په‌آسمان‌دی
زیړی لمر دی نری پرخی دباران‌دی
په پیاله کښی درنو اوبو مو جونه
په خندا اوپه مستی کښی‌راروان‌دی
دولی نه هر یو لورته شنی کبلی
خوری شوی په مثال ددستر خوان‌دی
یو خوا سرو سفیدی وتلی غاړی
بل خوا گل‌له‌شنو شاخونو آویزان‌دی
مخامخ ونی د سرو زیړو گلونو
آویزان په غونچو کښی شنه‌توتیان‌دی
پاس پری‌گرځی سپینی‌بتی‌مړ خانگونه
نرگس شونډی زیړی کړی په‌میدان‌دی
ساقی جام دمیو راکړه چه مخمورشم
سپیری ورځی تیری شوی د خزان‌دی

«ساقی»

منت بار

دسپیں مخ د تورو څڼو له رغبته
منت بار د هر سفید دهر سیاه یم
ښباخ دزلفو یی پخپله خدای‌راتیټ‌کړ
گنی زه د یار تر قد پوری کوتاه‌یم

«رحمن بابا»

* * *

چه زماپه دور بوی دوفا نشته
پیدا مه‌شه پسرلیه داگلشن کښی
بیهوده ځنی ا مید کوی بلبله
وفامه غواړه دگلو په وطن کښی
بلبل کله په و فا دومره نامی‌دی
خو هجری ځان‌هویدا کړ وپه‌دافن کښی

«اشرف هجری»

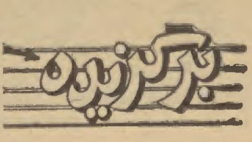
راشه کښینه

روغ به نشم بی وصاله راشه کښینه
شه خبر زماله حاله راشه کښینه
آخر گړی ده قرار می نه‌شی بی‌له‌تا
دوحشت په خوی غزاله راشه کښینه
مراد د عند لیب بی و فا گله
جلوه گیرشوی‌پس له کاله‌راشه‌کښینه
آرام لکه بسمل په پر هار مومم
له تا نه‌غواړم د سما له راشه کښینه
تل په داکمند دابرو په شهلاسترگو
دخپل یاره شام وهلاله راشه کښینه
چه ایام کړ و سره یاد دبیغمی‌اوس
یو ساعت زما همساله راښه کښینه
ناز کی دیار د طبعی کړه منظومه
ای شیدا ناژك خیا له راشه کښینه

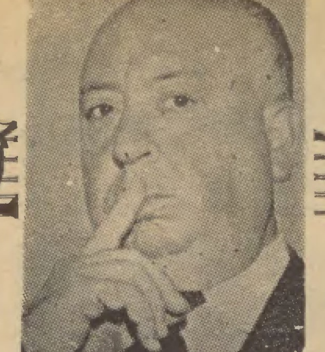
«کاظم شیدا»



نوشته از: مارلین گران بك



آلفرد هیچکاک



مترجم : نیرو مند

برای دونفر جای نیست

هربی بموترش سخت علاقمند بود· او با چنین موتری می توانست هر کجا یی که خواسته باشد مسافرت کند· هیچکس او را ازداشتن یك چنین موتری مسخره‌نمی‌ساخت جوانان بدون شك حین عبور او ازخیابانها باچشم موترش راتعقیب می کردند و دختران جوان بسویش لبخند می‌زدند ··· هربی روی اشترنگ خم‌شده ، از شیشهٔ کوچك بار دیگر خیره به بیرون نگریست‌و پایش روی اکسلیتر فرود آمده آنرا تازمین موتر فشار داد وبادهن خود صدای غرش موتر رادر آورد·

«هربی !»

اوپای خودرا ازروی اکسلیتر پس کرد بشدت برك زد· درحالیکه چشمها یش رابه دیوار گاراج دوخته بود، صدای پدر اندرش راشنید :

«ازموتر فرود آی !»

ستیو ، پدر اندر هربی دروازهٔ موتررا بشدت بازکرد· صورتش ازفرط خشم سرخ می‌زد· هربی از موتر بیرون خزید ودر حالیکه چشمها رابه زمین دوخته بود، آرزو مینمود کاش بی اندازه ازان محل دورمی‌بود تا فحش وناسزای پدر اندر رانمی شنید و کلمات خرد کنندهٔ او بـه‌گوشش نمی رسید ···

« چقدر بتو گفته ام که موتر را آرام بگذار؟ همین دیروز توبمن قول دادی که حرفها ی مرابه گوش هوش بشنوی !»

هربی با اشارهٔ سر حرفهای اورا تایید نمود – پدر اندرش حق داشت ! او وعده کرده‌بود دگر باموتر بازی نکند – امابه نحوی اووعده های خودرا به دست فراموشی سپرد واو همیشه این کاررا تکرار مینمود · اوقصد نداشت ستیو راخشمگین بسازد وما درش‌را اندوهگین ببیند· هربی از همه بیشتر آرزومند خوشبختی همگانی بود··

پدر اندر او ازدنبالش دروازهٔ موتر را بشدت زده محکم بست‌واظهار داشت:

« تو ووعده‌هایت! من باید بدانم که‌دکلهٔ پوچ تو هیچ مغزی وجود ندارد · »سپس هربی رابشدت از دروازه گاراج به داخل عمارت رانده به حرفش ادامه داد : «برو به درون ،مادرو امروز باید بصورت قطعی تکلیف مان را روشن بسازیم !»

هربی به‌روی خورده، تقریبا در غلتید· او سعی نمود ازکتارهٔ زینه محکم گیرد، وامیدوار بود پدر اندرش متوجه نشود– زیرا اگر میدید بطور قطع باز هم براومی غرید.هربی ولویك مرد بود بازهم ...اگر ستیو برسر قهر می آمد همه کار ها خراب می‌شدا

هربی مجددا صد ای پدر اندرش راشنید:

«برو· پیشتر !» هربی تمام قوایش‌راجمع کرد تاروی پاها بیایستد. از نهادش آوازالتماس برخاست : خواهش می کنم بگذار سر پایم بیایستم وبه زمین نغلتم ··· درمطبخ‌مادرش به‌طرف اوبرگشته بصورتش پوز خند زد· برای یك لحظه هربی پدراندرش رافراموش کرده درکنار مادر احساس گرمی و حرارت نمود · استیو دروازه رابسته خودشرا‌پهلوی هربی رساند · پسر جوان دفعتا احساس تنهایی وبرودت نمود·

استیو اظهار داشت : «گراس ماباهم‌حرف هایی داریم که‌بزنیم ·»

تبسم از چهرهٔ مادر هربی ناپدید شد · او بصورت پسرش دیده، سپس متوجه استیتو شد وآنگاه به‌چهرهٔ پسرش دو باره‌نظر انداخت · پسر جوان دست خودرا درازکرده می‌خواست اورا لمس کند· اما مادر متوجه‌او نشد وهربی نفس رادر سینه قید کرده آرام ایستاده ماند ·

هربی صدای پدر اندرش را شنید که گفت :

« گراس ، اوباز هم بموتر من سوارشده بود ·»

هربی هنوز می‌دید که‌نگا های مادر به صورتش چسپیده بود·

اسیتو باالحن استهزا آمیزی بحرفش‌ادامه داد: وحال موفق شده ام موقتا باتو عروسی کرده ، اظهار آمادگی نمودم درمورد نگهداشت فرزندسابق توسعی خودم رابکنم اکنون سه ماه شده که کوشش برای قبول مسولت او می کنم اما تمام تلاش من‌بیهوده ماند ومن نمیتوانم زیر یك سقف بااین پسر احمق به زندگی ادامه دهم ·

رنگ صورت زن‌پرواز کرد وبالحن‌مرتعشی گفت ·چگونه میتوانی اینقدر بیرحم باشی استیو داد زد . تو همان کسی هستی‌که‌باید بی رحم وبی عاطفه اش خواند. هربی باید بالاخره‌دریك گور ستان. دریك آسیاب کهنه سپرده شود –هر کجا که دلش می خواهد برود · هر.ی سوزشی در معده اش احساس نمود و دردی شد یدی در آن پیچید .او میخواست دستهارا در جیب پتلون فرو کند اما قدرت اینکارا درخود ندید.

مادرش در چنان وضعی قرار گرفته بودکه هر لحظه گمان میرفت به گریستن شروع خواهد کرد · رو به پسرش کرد گفت·هر.ی اتاق خود برو منهم بدنبالت می آیم ·

هر بی میخوا ست از مادرش اطاعت کند اما پدر اندر از بازویش گرفته گفت: وبه بگذارش که همین جا بماندبالاخره‌بایدهمه چیز را بداند ·

گراس پاسخ داد :«امامن نمی خوا هم این موضوع‌درحضور او حرف زده‌شود·

توخوب می‌فهمی که‌او ازینگونه موضوعات تاچه حدی متاثر میشود··»

«ومن ؟ چه فکر میکنی که اینٍ‌پسراحمق تاچه اندازه اعصاب مرا خراب میکند ؟»

«استیو !»

«گرا س! حقیقت رادرصورت او بخوان · هربی تنه وتوشهٔ یك پسر ۱۹ ساله را دارد امامغزش به‌اندازهٔ مغز یك کودك ۵ ساله میباشد· به‌یك کودك راستی انکشاف نکرده میماند ·شایسته بود سالها پیش او را به‌یك پرورشگاه می‌سپردی ·»

هربی دید که‌چگونه اشك رخساره های مادرش رانمناك ساخت · فرو چکیدن دانه اشك را درچشمهای مادرش دید و به‌نحوی خودش رامسوول فرو چکیدن‌آن اشکها دانست مخصوصا بکلی فراموش کرده بود که‌دگرباره دست به‌موتر اسیتو نزند ·

«اسیتو ! خواهش میکنم بگذار یك مرتبه دگر باا‌و حرف بزنم ! فکر می‌کنم که میتوانم همه مسایل رابه‌ا و روشن سازم واو‌را بفهمانم که··· من بعداز ین کاملا مراقبت خواهم‌کرد تااودر آینده بهیچوجه بموتر نزدیك نشود·»

گراس اشکهایش راپاك کرده به سخنش ادامه داد: «درآینده همیشه دروازهٔ گاراج را قفل میکنم تااو نتواند به‌موتر دست بزند · »

استیو سرش را بعنوان رد تقاضای گراس جنبانید ، اما مادر هربی دنبال تقاضای خود را رها نکرد :«یك‌نوبت دگربمن فرصت بده! تو میفهمی که من راضی نمی شدم اورابه کدام یتیم خانه یا پرورشگاه بفرستی ·»

«این مطلب راهفتهٔ پیش هم بمن گفتی ! ومن مهلت دادم ولی بی‌فایده بود·· هیچ موردی ندارد که‌برای بارثانی به‌او فرصت داده شود – گراس او باید ازین‌خانه بیرون برود· »

«خواهش می کنم ، التما س می کنم.او درین خانه به‌کسی آزار نمی رساند· اوصرف به‌داخل موتر تو رفته ،پشت اشترنگ می‌نشیند وادای یك رانندهٔ مسابقات موتر رانی راتمثیل میکند ·»

صورت استیو دوباره سرخ شده دادزد: موتر مال منست ! وخوش ندارم اوبه موترم دست‌بزند ·»

« خیلی خوب· من مراقب هربی می‌باشم وتمام مسایل رابه او روشن می‌سازم وبتو هم وعده میدهم که ··»

هربی به‌سرعت اظهار کرد : «من آنرا وعده میدهم · »

چنان مینمود که‌پدر اندر به‌حرفهای اوباور نداشت وبهمین نسبت هربی حرفها یشرا تکرار کرد: استیو من‌بتو قول میدهم که‌دگر باربموترت نزدیك نشوم·

شرافتمندانه تعهد می‌دهم که بهیچوجه موضوع رافراموش نکنم !»

اومتوقع بود آثار رضایت خاطر را در سیما ی اسیتو بخواند وازهمین سبب باترس هراس منتظر انعکاس اسیتو شد· لا اقل می‌خواست او تبسمی کند · برای یك لحظه درمحیط مطبخ سکو تی برقرار شد· هربی نفس رادر سینه قید کرده منتظر جواب شد· سرانجام استیو گفت: اوکی، اما درصورت تکرار موضوع تصمیم من جدی خوا هد بود· فهمیدی که‌چه گفتم ؟»

سپس رویشرا به‌طرف گراس برگرداند ه گفت: «اگر این ناقص الخلقه·· . اگرهربی یك مرتبهٔ دگر بموتر من نزدیك شود، همان لحظه گمش میکنم یااینکه من ازین خانه خواهم رفت ! »

درختم سخن بر گشته از مطبخ خارج شد ·

مادر هربی باترس ولرز به پسرش نزدیك آمده پرسید : «حرفهای اورا شنیدی ؟استیو بسیار خشمگین بود· تو حق نداری دگر باره به‌مو تر اودست بزنی »

هربی سرش را شورداد اوحرفهای مادرش را فهمیده بو د او نمی خواست که استیو راعصبی بسازد ومادرش اندوهگین شود ··

هربی سه روز به وعده وفا کرد –مادرهر روز وهر ساعت پیش از خروج‌از منزل‌به‌او یاد آوری میکرد وهمیشه گاراج را ازروی احتیاط قفل مینمود ·

روز سه شنبه‌بود وپسرناشتایش راتمام نموده‌بود که مادر هربی تیلفون کرد·اواز اتاق بیرون رفته ،مقابل دروازه گاراج استاده در داخل گاراج صدای گردش موتر را شنید وسپس صدای استیو را شنید که باسامان وابزار کار می کرد...

اما دروازه گاراج که‌هنگام بازشدن بالا می‌رفت مثل روز های سابق قفل نبود ودر حصهٔ زمین کانکریتی درحدود یك بلست باز بود· یك پتلون کلوله شده درگوشهٔ راست زیر دروازه آمده مانع فرود آمدن کامل آن میشد درحالیکه اسیتو بالای ماشین موتر موتر کارمیکرد وماشین موتر را همچنان چالان نگاه داشته بود·

هربی به‌پتلون کلوله شده درگوشه‌راست چوکات دروازه خیره شد· سپس خودشرا خم نموده، دستش را در ازکرد وبه دستکیر دروازه چسپید ه به یك قوت آنرا کمی بالاتر کرد وآنگاه بانوك بوت پتلون کلوله کرده‌گی را اززیر در وازه دور کرده به داخل گاراج انداخت وسپس دروازه رارها کرد که‌به‌آرامی وبیصدا فرود آید· ماشین موتر هنوز هم چالان بودوگردش می‌کرد·

هربی به‌منزل برگشت‌وباخرس پرکردگی خود ببازی مشغول شد· وقتی مادرش هنگام نان چاشت صدا کرد، اسیتو از خانه جواب نداد ·

ماشین موتر هنوز هم درگاراج چا لا ن بودوهربی گفت : اسیتو درگاراج کارمیکند· اورا صدا بزنم ؟اماتو گفتی که‌بمو ترش نباید نزدیك بشوم ·»

مادر هربی به‌مو های پسرش کشید و به نرمی گفت :«خوبست من خودم رفته‌صدایش می‌کنم· او اززینه ها فرود آمده ازعمارات خارج شدوهربی نیز ازدنبالش فرود آمد · مادرش دروازهٔ گاراج راباز کرد فضا ی‌گاراج راباز کرد فضای گاراج مملو از هوا ی وسنگین ،درعین حال‌خشك وتندی بود وباباز شدن دروازه این هوای کثیف گراس‌صدازد·» استیو نان‌آماده‌است ·

هیچ صدایی نشنید و کو چکترین آوازی نیامد · تنها گردش موتور ادامه داشت · هربی دید که اسیتو چگونه به‌روی ماشین موتر خم‌شده اماکار نمیکند ·دست راستش پایین افتیده ویك پیچکش به‌روی ز مین به نظرش خورد ·

مادر هربی فریاد زد «استیو !»وآنگاه‌دویده به‌پشت موتر خودش رابه اسیتو رساند واز شانه اسیتو گرفت بسوی خود کشید · اسیتو بیحرکت به‌یك پهلو غلتید و هر بی درین لحظه توانست صورت اورابیبیند· مثل گل لاله سرخ‌شده بود· چنان سر خی که‌هربی هرگز در گذشته به‌خاطر نداشت·

هربی صدای مادرش‌راشنید که‌چگو نه درگاراج ته وبالا می دوید تااینکه ماشین را خاموش کرد· سپس متوجهٔ پتلون کلو له کرده گی درنزدیکی دروازهٔ گاراج شده‌پتلون را ازروی زمین برداشت ·چشمهایش پر از اشك شده‌بود· هربی گفت :(شرافتمندا نه می‌گویم که‌من درگاراج نبوده ام· دروازهٔ گاراج بازبود ومن آنرا فرود آورده محکم کردم تااسیتو بازهم بالای‌من‌قهر نشودو مرا ازمنزل بیرون نکند· به‌اسیتو بگو که من‌هرگز کلمات وحرفهای اورا فراموش نکرده ام·وبه‌او بگو من‌صرف ازحرفهای او اطاعت‌میکنم ·

اشکهای بیشتری به‌گونه های مادرش دوید وصدای مادر وقتی حرف زد، در ز پیدا کرده بود:

«هربی اسیتو دگر بالای توقهر نخواهدشد· او ازینجا رفته است· برای همیشه ··»



شادی شیطان



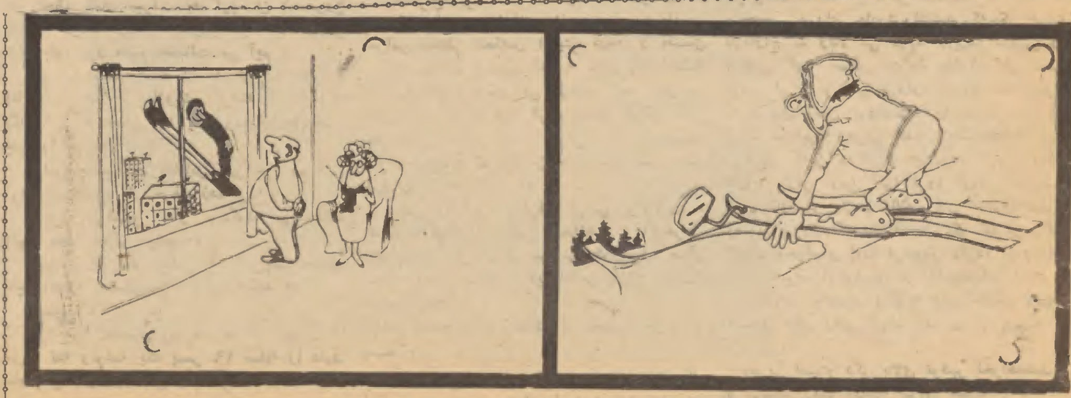
درباغ وحش بچه شادی شیطان که میگفتند ازسرزمین افریقا آورده شده باشوخی هایش چنان شهرت بهم زدکه اطفال همه به دید نش میرفتند وراستی هم این بچه شادی دیدنی بود اودرحالیکه بیش ازشش ماه نداشت کارهایش بیك میمون تربیه شده چهار ساله میما ند .

محوطه باغ وحش خیلی وسیع بود، بطوریکه آدم نمیدانست ازکجا شروع کند تا حیوانات مختلف راکه از مناطق مختلف‌درینجا آورده‌بودند ببیند . نزدیك هرقفسی یکی دونفر دیده میشد ولی درنزدیکی یکی ازقفسه ها جمعیتی بزرگی به‌تماشا ایستاده بودند .

این صحنه واقعا دیدنی بود . بچه شادی کوچك وسیاه رنگی باچشمان گردوبرآمده اش درحالیکه یك بوتل شیررادردهن داشت بالای چوبی نشسته وجمعیت را زیر نظر داشت . تماشاگران بعضا عکس های ازین حیوان می گرفتند واو همچنان شیرش راتــه میکشید . اطفال آزارش میدادند وبا سخنان شان میخواستند اعصاب شادی بچه راخراب کنند . بعضی ازبچه هــا چیزهای خوردنی راکه باخود آورده بودند برائی اومی انداختند ولــی شادی مثل اینکه به هیچ چیز توجه‌ی نداشت وهمانطور بوتل رامی مکید. یکبار جمعیت پس زده شد ویکنفر درحالیکه کمره وچراغی‌دردست‌داشت نزدیك قفس آمدهمه جمعیت متوجه این عکاس تازه وارد شدنداوباعجله کمره‌اش رامقابل چشمانش قرارداد وکمی پیش وپس رفت وکــمره را فوکس نمود .

همینکه میخواست (شتر) بزنـد شادی شیطان‌جستی زدوبالای چوب دیگری قرار گرفت وپشتش رابطرف جمعیت‌کردبعد رخش‌را اینطرف کرد وباآواز بلند ،چیغ چیغ خندید و دو باره شروع به مکیدن بوتل کـرد. عکاس انتظار کشید ویکنفر دیگر که بااوهمراه بود و معلوم میشد متصدی باغ وحش است کوشید تا شادی را وادار سازد مقابل کمره عکاس قرار گیرد ولی شادی بچه رویش راگشتانده ولج کرده بـود برایش کیله ای انداختند وبعدمقداری نخود، لیکن شادی سیاه رنگ به‌این چیز هادلخوش نمی کرد. بعدهاهم شیرش راتمام کرد واز بالای چـوب پایان شد وبوتل رازمین گذاشته با عجله درجای اولش جست زد. یگان مرتبه هم برای مدت کوتاهی رویش راطرف جمعیت می‌کرد وبا دست چپش پشت‌سرش رامیخارید وبتندی جایش راعوض می کرد .

بالاخره متصدی باغ وحش از آن طرف قفسه ازجاییکه برای میمو ن غذامی‌آوردندوجایش راپاك میکردند. نمایان شد دروازه راباز کرد وداخل قفسه‌شد وکاری‌کردکه شادی مقا بل کمره قرار گیرد شادی هم اطـاعت کرد وبالای چوب نشست ودرمقابل کمره ژست گرفت عکاس خودش را آماده ساخت ولی تادکمه‌رافشاردهد شادی خودش‌رادربغل متصدی افگند ودست هایش رابدور کمر او بست وبه عقب نگریست ازنگـــا هایش شیطنت میبارید . دوباره اورابطور فرمایشی بالای چـو بی نشاندند . اینبار بطور نیمرخ نشسته بود . وبطرف متصدی نگاه می‌کرد اونیز میخواست بچه میمون را مشغـو ل نگاهدارد تاعکاس عکسی بردارد . شادیگك بی قراربود ومتصدی‌کیله‌ای رابه اونشان داد تـــاوهمچنان در جایش بنشیند . لیکن اینبار نیز شادی بایك خیز کیله رااز دست متصدی قاپید ودرجایی دیگری قرار گرفت . عکاس تکانی بخود داد ودر بین جمعیت بحرکت پرداخت‌وفاصله های معینی رادور زد تااز حیـوا ن شیطان عکس بگیرد . ولی شاد ی پرتحرك ترشد درلحظات کـوتاهی ازجایی به جای دیگر بالا وپائیـن میرفت . بالاخره متصدی پس از تلاش زیاد خسته شدو شادی را در بغل گرفت وازعکاس خواست تـــا همانطور ازبچه شادی عکس بگیرد







بدون شرح

وعکاس نیزکه معلوم میشد سخت عصبانی است واز اینکه نتوانسته مطابق میلش عکس‌بر دارد نار ضی. دوسه مرتبه عکسهای کامل ونیم‌رخی ازحیوان گرفت واز آنجادور شد .

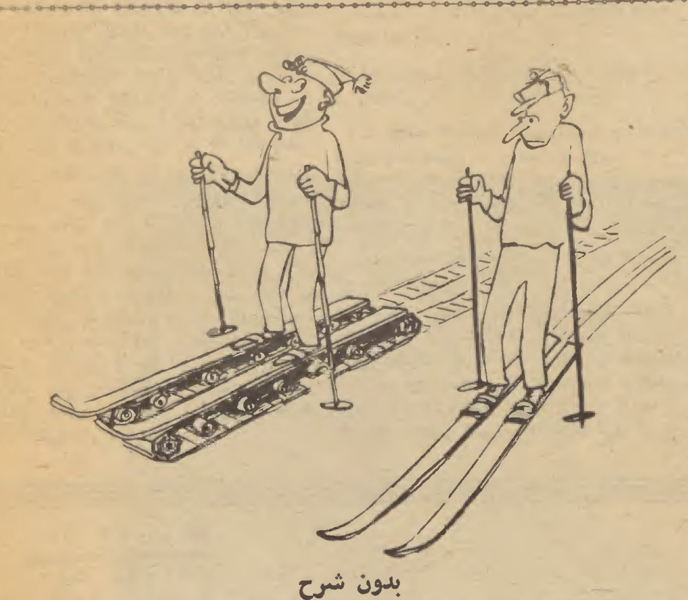
متصدی باغ وحش میگفت این حیوان درمقابل همه کمره ها قرار می‌گیرد ولی ازکمره های بزرگ عکاس بدش می آید . شاید هم ازشهرت بدش می آید. چون اگر عکسهایش رادرریگلام ومحل اعلانات باغ نصب کنند بیشترمردم بدیدنش می آیند وبچه هااسباب مزاحمت و دردسر برای او می شوند . شاید همین موضوع با شد . من متیقن نیستم چراکه این اولین باری بودکه همچو عکس العملی راازاومی دیدم. وجالب ترازهمه اینکه عکاس نیز میخواست برای یکی ازنشریه ها عکس بگیرد .



داکتر: فعلا داکتر صاحب تشریف‌ندارند .



بدون شرح



بدون شرح

از: امیر (فروغ) محصل انجنیری

مربع ساین‌جمع‌کوساین‌مساوی بیك

نامهٔ شاعر ,سا نیتیست به‌معشوقه‌اش

سلام از من‌که هستم بنده شاعر
به کار سیانس باشم نیز ما هر
بتوای خوب خو بان یار دلخواه
بگردان (سا ین)قلبت بامن همراه
نمی دانی‌چه‌سازم من‌زاین (ساین)
زقلب خود بگیرم بنده(کوسا ین)
مربع ساین قلبت من بساز م
کنم شادی ،به عقل خود بنـازم
سپس کوساین قلب من شود هم
مربع ،زین جهت بیجا مخور غم
وبعدش می کنم من جمع، این دو
اگر دانی جوابش را بمن اگـو
همی دانم که گوئی شادو خندان
ـجواب این معما است آسا ن
بگردد (یك) جواب این معما
نمودی شاد قلـبم یار دانـا
بگویم آری ای دلبر چنین است
که کار عاشقی را رسم این است
همی خواهم به معنی یك‌بگرد یم
چه فرقی گرتن خود، دو ببینیم
نداری اگر قناعت بر جو ابـم
مکن اخم ومکن بیجا عذا بـم
بسوی (المثلث)تند بشتا ب
زآنجا خود جواب خویشی دریاب

دکلونو کلونو را هیسی د «لامرمور» اود (ریونزو ود) دوه کورنی‌چه داسکاتلند پخوانی سرویستلی او معلومی کورنی وی سره په جګړه اخته اویو دبل دوینو څکلوته تږی‌وی ددی دښمنی په اثر دلامرمور کورنی له‌خواد «ریونزو ود» دکورنی دیو نفر نه پرته چه «سرادګارو» نومیده او یو عیاش ، بی پروا او جګړه مار زلمی ؤ نوره ټوله کورنی وژلی شوی وو اودهغوی شته منی ئی په زور احیستی‌وه تر دی چه دمانی یوه برخه ئی‌هم په‌کنډ واله بدله کړی‌وه خو سره ددی هم «سرادګارو» دخپل بی‌ماری‌ځاری‌شجاعت‌اودخپلی توری دزور له امله دخپلی کورنی ددښمنانو په‌مقابل‌کی سرنه ټیټاوه او نه تسلیمیده «د لامرمور» دکورنی مشر د «لردانریکو» په‌نوم یوتور زړی، او زړور سړی ؤ چه دده په‌زړه کی‌له دی څخه پرته بله آرزو نه‌وه چه‌څویوه ورځ وکړی شی چه‌د «ریونزوو» دکورنی وروستی یواځی پاتی غړی هم له مینځه‌یوسی نوبه همدی سبب به همیشه دخپلی کورنی د دووتنو سره چه یوئی «ریموندو» او بل‌ئی «نرمانو» نومیده د «سرادګارو» دمانی خواته په یوه کونج‌کی په ځارکی وو چه څووخت پیدا کړی او خپل دښمن ووژنی ،ریموندویو سپین زړه‌پیښ ږ یری ؤ چه ډیرو کلو راهیسی دانریکو دخور (لوسیا) رو زونکی‌ؤ- ولی «نرمانو» لکه دخپل بادار غوندی خونړی، او ناپاك جګړه مار زلمی ؤ .

– داڅه دخندا خبره وه ؟؟

– ستاسو داطلایی خوبونه دلوسیا لپاره یوبی ځایه خیال دی- لوسیا به‌داخبره ونه‌منی څکه چه‌دهغی زړه بل‌چا وړی‌دی .

په‌دی خبره ئی باور نه‌راتلو نو څکه‌حیران شول اودسپین زړه خاوند روزونکی په قهر وویل :

– داتهمت دروغ دی، – څکه چه‌لوسیا ما لریه کړی‌ده او د هغی ټول پټ رازونه راتــه معلوم دی .

لیکن نرمانو په افسوس سره سروخوځاوه او وی‌ویل :

– عجیبه کیسه‌ده- داسی کیسه چه هیڅا تردی چه‌ما پخپله هم نه منله او باورمی نه‌شو کولی لاکن دایو حقیقت دی‌چــه زمونږ یــو کماندار په خپلو سترګو لیدلی او ماته ئــی داکیسه بیان کړی ده .

– ده دغه وخت خپل اس ودراوه اوکیسه ئی دارنګه شروع کړه :

– څو میاشتی پخوا لوسیا دخپلی مورپه قبر باندی دګلونو دګیډی داینښودلو لپاره‌لــه مانی څخه را ووتله‌لکه‌چه دیکشنبی سهاروو اود «ریونزوود» هوا لکه دجنت پاکه اوتازه‌وه لوسیا ښه ډیره دونو لاندی، په‌چمنو لارووهله څوګیډی وحشی ګلونه‌ئی را غونډ کړل اوهغه

– هغه بدکاره زلمی څوك ؤ ؟؟

– دویلو خبره همداده چه څرنګه چه می خبر اخستی دی اوپری یقین هم لرم نو هغه زلمی زمونږ دکورنی دښمن سرادګارودی .

– داکیسه دی‌راته پخوا ولی‌نه کوله .

– څرنګه‌چه زه تردوه دری ورځی مخکــی پوری تری، خبرنه وم .

– دواړه زما انتقام اخستلو ته منتظرووسی؟ سپوږمی دانریکو دکورنی په هدیره باندی جه‌په شنو کــبلو ،رنګارنګ‌ګلونو پټه‌وه‌سپینی ظلائی پلوشی شندلی او هم ئی غوښتل‌چــه دریونزوود دځنګل دګنو ونو دځړانګو څخه چه په‌پاڼو پټی‌وی تیره‌شی او دهغی ورکی‌اوتیاری لاری رڼا کړی ، دځنګل په یوه آرامه لارکی لوسیا دخپلی مزدوری «الیزا» سره د هدیری په لور دخپل مین دبیا لید و لپاره وړاندی، روانه وه .

دتل لیدو دوعدی ایخودو پــه ځای کــی سرادګارو د لوسیا په انتظارکی ولاړوو کله‌چه ئی‌خپله ښکلی محبوبا په غیږکښی ونیوله او په‌سر اومخ‌ئی پری دښکلولو شیبه تیره کــړه نووی ویل :

– زما نازولی محبوبی ! یــو غمګین خبــر درکوم هغه‌داچه زه‌دیوی وظیفی دسرته‌رسولو

لیکوته چه ددوو میناتو تر مینځه تله ر"تلـه بیرته‌ئی کړل اود هغی په راز خبر شونو‌حغه وخت‌ئی ددی لپاره چه‌لوسیا دتل لپاره دسرا؛ ګارو له مینی نه‌خلاصه کړی. او هم‌ئی دلرد- ارتورو سره په واده کیدو راضی کړی، نو دسرادګارو له خوائی دهغه په لاس لیك یو لبك ولیکه چه‌په هغه کی ئی لیکلی ؤ سـه‌په دی‌ښارکی زما پاتی کیدل حتمی شول او د پاریس ښکلو زما زړه یوړو . مااوس دخپلی نوی ملګری سره خپل خوند ور ژوند شروع کړی او نوره ستا دلیدو آرزو نلرم نو تاته داوایم چه‌نور ما هیرکړه ، اوڅوك چه دی خوښ وی دهغه سره واده وکړه .»

دی لیك دبدبختی جلی په‌ګوګل اور بل‌کړ اود ډیری، ناقراری اوغم نه‌ناروغه شوه په‌ورڅو او شپوئی په خپلی ناکامی مینی اوښکی توی کړی او خپل وعده خلاف محبوب ئی پړوبللو بله ورځ انریکو دهغی دکټ سرته ودرید اوپه پستو او غولوونــکو خبر وئی داسی شروع وکړه :

– مادااراز له‌تا څخه پټ‌کړی‌ؤ لیکن‌اوس‌ئی درته وایم – دښار مشر دیوی ګناه په وجه ماته په قهر دی او دادی زمونږ تباه‌کیدونکی دی ،فقط ستا فداکاری چه دلرد ارتورو سره واده وکړی، کولی شی چه مــونږ ددی لــوئی

داوړا له افسانو څخه

د والتر اسکاټ لیکنه دسیلاب ژباړه:

دلامردمور ناوی

بله ورځ کله‌چه دریونزوود په سیمه‌کی دوی دځنګله په‌مینځ‌کی په قــلم وهــلو او سیاحت روان و دمرکی په ترڅ‌کی خبره‌دلوسیا اود هغی دراتلونکی ژوندانه پلوته واوښته او دریموندو ددی پوښتنی په ځواب‌کی وی‌ویل: اوس چه ستا ګرانی خور دژوندانه په‌دوه ویښتم‌کال کی پښه ایښی ده آیا دهغی د راتلونــکی ژونــد لپاره. دی څــه تصمیم نیولی دی ؟

–ماله تاڅخه هیڅ خبره نه‌ده پټه کړی:- ته‌څو پوهیږی چه‌له څه مودی، را هیسی پور او ناداری ماکړوی – او ددی نه پرته زمونږ کورنی دمودو راهیسی دښمنی هم لری نودا ددی باعث کیږی چه‌له یوی ثروتمندی‌کورنی سره خپلوی وکړو ،دلوسیا د دمیړه توب لپاره به هیڅوك له «لرد ارتورو» څخه‌مناسب نه‌وی چه‌تاسو ټول هغه ښه پیژنی چه هغه‌هم دښی نجیبی کورنی څخه دی هم ثروتمندی اوهم په‌خلکوکی دقدرت اومټ خاوند .

کله چه په دی بریالی شم چه‌دهغه فکر لوسیا او ځانته راوګر زوم نوبه هماغه ورځ به‌دواده یو شاندار جشن ونیول شی .

په‌دی، جواب باندی نرمانو خندا وکړه‌داسی خندا چه‌یو لږ سپکاوی او کنایه په‌کی‌نغښتی وه، لرد انریکو چه دخپل ځوان ملګری‌داسی کنایه آمیزه خندا ورته معلومه وه نــو پــه قهرجن آوازئی تری پوښتنه وکړه :

ټول‌ئی دمور په قبر بانــدی کیښودل او لــه یوساعت څخه زیات وخت هلته کیناسته او پخوانی ورځی ئی یادی کړی خو کله‌چه ئــی غوښتل چه پاځیږی یوځل یــوه لیونــی او غړوندی شکولی غوائی پری را منډه کړه‌طبعاً جلی وار خطا شوه او چیغه ئی وکړه او په ډیره‌وار خطائی سره ئی منډه وکړه خولاڅــو قدمه نه‌وه تللی چه‌یو زړور زلمی دونوشاته رانښکاره شو غوایی له هغه ځا یه وشاړه‌او جلی ئی تری خلاصه کړه خودهغه دامرسته بی‌فایدی، نه‌وه .

لردانریکو او ریموندو په حیرانتیا ورتــه کتل‌او پاتی کیسی ته‌ئی غوږونه نیولی ؤ. نر ماندو چه داستهزاء نه ډکه موسکائی‌په شونډو څپرو وه خبره اوږده کړه .

څرنګه چه زیاتره جنګی همدا رویه لری لوسیا هم دهغه زړور ځوان چه‌له دی‌سره‌ئی مرسته کړی وه ترتاثیر لاندی راغله‌اودهغه سره دبیا لیدلو بلنه‌ئی دبلی ورځی لپاره په همدی ځای‌کی ومنله ، داپټی لیدنی ګــتنی دومره تکرار شو ی چه په پای کی لوسیا په هغه نا پیژندلی ځوان باندی، مینه شوه.خو کله‌چه دغه ځوان ځان پس‌له ډیری غوښتنی اوآرزو څخه لوسیاته ور پیژاند نوکله‌چه ئی خپل نوم واخسته دجلکی له‌ګوګل نه‌شین‌لوګی پورته شو خوبیانو کار له کاره تیرشوی‌ؤ .

لپاره فرانسی ته روان یم لاکن ژربه بیرتــه راستون‌شم اوستاتر څنګه‌به‌خپله تیره‌خوشحالی ارمینه بیاوموم . پرون شپه می تر سهاره پوری یوه شیبه آرام نه‌دی کړی . تصمیم‌می نیولی ؤچه که‌ستا خوښه وی، دخپلی کورنی دعزت نفس‌او غرور په خلاف به ستا وروړته ورشم اود انتقام اخستلو توره یوخواته‌ګوزاره کړم اوتا تری و غواړم چه په همدی توګه زمونږ دښمنی له مینځه لاړه شی .

– نه‌ستا داکار دکولو نه‌دی، څکه چه زه‌می خپل ورور ښه پیژنم ، هغه هیڅکله نه شی کولی چه‌کوم اورچه ستاسره‌دکینی لرلوپه‌وجه دهغه په‌زړه‌کی په لمبودی غلی کړی .

ګرانی ! دازما او ستا دهمیشه پیوندنښه ده ، ماسره وعده وکړه چه زما مینه به‌دتل لپاره په زړه‌کی لری .

زما قسم دی چه دژوندتر وروستی سلګی پوری به ستاسره مینه و لرم .

سراد ګارود خدای پامانی په نوم‌دوروستی ځل لپاره ښکل‌کړه او دځنګل په تیاروکی له سترګو پناه شو .

* * *

دانریکو په‌زړه‌کی زیا تیدونکی غصی دهغو دواړو مینانو څخه دانتقام اخستولپاره په‌پای کی‌یوه بده نقشه جوړه کړه یعنی هغه‌څــو

بدبختی څخه خلاص کړی څکه چه هغه دقدرت خاوند او دمشر له خپلوانو څخه‌دی بس دهغه خپلوی مونږ خلاصولی شی اوبس .

– ستا دخلاصون لپاره به دغه بدبختی ته غاړه‌کیدم ولی ته پوه شه چه دعمر تروروستی شیبی پوری به دخپل محبوب سره مینه ولرم اود هغه چاسره به چه تازما سره دواده‌لپاره موندلی دزړه مینه ونکړم .

– څوورځی وروسته دلوسیا اولرد ارتورو دواده لوی جشن دلرد انریکو په لویه مانی کښی جوړشو او داسکاتلند دلویو خلکو نــه دزرګونو په شمیر کی په‌کی ګډون وکړؤ .

دلامرمور په پراخه سیمه‌کی دخوښی نغمی هرخواته خوری‌وی ټولو خلکو پــه هغو لویو تالا رونوکی څکل او ګډیدل او خوشحاله‌ؤ ، ولی یوڅوك ؤچه دی ټو لی‌خوښی په هغه‌یوه ذره اثر هم نه درلود اودغم په سمندرکــی لاهووه ودنکاح خط دلاسلیك وخت راورسیدو لمرد ارتورو هغه اول لاس‌لیك کړ ؤ ورپسی لوسیا په ژړه غونی حالت‌کی میزته کیناستله اود ژړا په‌حال کی‌ئی لړزیدلی لاسوخپله‌ابدی، پیوند نامه لاس لیك کړه اود نکاح خط دلاس لیك‌کیدو دخوشحالی لپاره دبلل شووکسانو شورنه وپورته شوی چه یو نــاڅاپه دتالار دروازه دیو هیبتناك اوازسره بیرته شوه او یو نامعلوم سړی چه‌په مخ‌ئی پرده پرته‌وه په‌درنو قدمونو مینځ‌ته راننوت دهغه ددنګ‌قد غوره جامو او عجیب شهامت څخه معلو میده چه‌دی له عادی خلکو څخه نه‌دی .

همدغه‌وخت چه دبلل شووکسانو دحیرانتیا نظارونه ده‌ته ورگرزیدلی ؤده‌لوسیاته مخ‌وااړاوه اووی ویل :

ستاوعده همدا وه ؟ ښه دمینی په قسم واندی پاتی شوی .

دغه وخت ئی له خپله مخه پرده لری‌کړه لوسیا چغه وکړه او پټی سترگی ولویده او بی اختیاره ئی خولی‌ته دسرادگارو کلمه‌راغله انریکو او ارتورو سمدستی تودی‌دا وویستی خو مخکی له‌دی چه یوقدم دهغه خواته پورته کړی هغه څوان وویل :

- زه نه‌غواړم چه ستاسو میله په وینو ولړم ، داخو منی چه‌که زه مړشم نو تاسو دواړه به‌هم دځانه سره دگور کندی ته‌راکاږم خوزه‌دی ځای‌ته فقط ددی لپاره راغلی یم‌چه خپلی بی‌وفا محبوبی ته ووایم چه‌زما سره‌دی خیانت وکړو اودادروغو دپیوند گوته ئی‌ورته بیرته ورکړم .

دغه وخت ئی خپل لاس هغی خوارکی‌ته وراوږدکړو ، لوسیا په‌لړزیدلو گوتو تری‌گوته واخیسته او بیائی هاغه دهغه ورکړی گوته‌له خپلی گوتی وویستله او هغه ئی بیرته ورکړه سرادگارو هغه دستی دخپلو قدمونو لاندی واچوله او میده میده‌ئی کړه‌اوبیائی خپله‌توره راوویسته اودبلل شووکسانو دتتو سترگوپه وړاندی خیزکړو اوپه کـونج‌کـی ودرید او وی ویل :

- اوس مرگ ته تیاریم څکه چه نور ددنیا له‌هرڅه څخه نفرت لرم .

دی غلی او بی حرکته ودریـدو څولوسیا خان سراد گاروته ورساوه او دهغی مخی ته ودریده او هغه‌ئی په‌کړو او چغه‌ئی وکړه :

- که تاسو هغه ته لاس وروړو نو زه‌بـه ځان مړه کړم .

انریکو او ارتورو یوبل ته‌کتل اونه‌پوهیدل چه‌څه وکړی، توری ددواړو په‌لاسوکی رپیدی اودمخونو او سترگو نه‌ئی داور لمبی وریدی، په‌پای‌کی ریموندو راغی او جلی ئی په نرمه زبه له‌سراد گارونه بیله کړه او ژلمی ته‌ئی وویل چه له دی ځایه څه ، ځوور ژلمی پـه هغوی یو سپك نظر واچاوه او په ډیره‌بـی پروائی سره‌چه په کومه دروازه را ننوتی‌ؤ بیرته ووت .

* * *

دسراد گارو له وتلو وروسته دواده محفل په‌ماتم بدل شو او ټول بلل شوی کسان‌یوی عجیبی حیرانتیا واخستل ، ار تورو چه ددی نه‌زیات ئی دخپل سپکاوی طاقت او تحمـل نه درلود ، لوسیا له لاسه ونیوله اوپه ډیره قصه‌کی ئی یوی یواځی کوټی ته بوتله-لاد هغوی، دخبرو او جگړی نه څوشیبی نه‌وی‌تیری شوی‌چه یوی سختی کړیکی د مجلس‌کراری له مینځه یوړه څرنگه چه څوکسه په‌وارخطائی هغی خواته ور وزغلیده دارتورو کالبوت پـه وینو لړلی ولید چه دکوټی‌په مینځ‌کښی‌پروت دی اولوسیا په‌داسی حال چه یو تیره چوړه کی‌ئی په‌لاس‌کی ده اود هغه سرته ولاړه ده دټولو له خولو څخه‌چیغی پورته‌شوی ،ریموندو وارخطا دځوریدلی جلکی خواته منډه کړه او چغه‌ئی وکړه .

- دادی څه‌وکړل لوسیا ! ولی‌دی خپـل لاسونه په‌دی جنایت ولړل ؟

ریموندو داراته ووایه چه‌میره می‌چیرته‌دی، آیابیا به‌هم زما خواته راشی .

ټولو لیده چه‌لوسیا لـکه دمړی خـلاصی سترگی پاتی وه اوپه خیال کی‌ئی خپل یار گرزیده اوپه شونډوئی غلی دهغه نوم یاداوه لرد انریکو په‌دی شیبوکی دلیونو غوندی‌خپلی خورته چه‌عقل او هوش ئی دواړه بایللی و سترگی نیولی وی اونه پوهیده چه دهغی سره څه‌وکړی یواځی ، دریموندونصیحت‌او زمزمه‌وه چه‌هغه ئی دخپلی بی‌گناه‌خورپه وینی‌دلاسونو دککړولو له جنایت څخه منع‌کاوه دلوسیا ژړا او ریدل کیده چه ویل ئی :

سراد گارو ماستاسره خیانت نه‌دی کړی ستاسره می وعده نه‌ده ماته‌کړی زه‌ئی وغولولم تاچه څه ولیدل په‌هغه باور مه‌کوه زماپه حال رحم وکړه اوزما له‌خوا نه‌مه څه .

څو شیبی وروسته په‌بد بخته ناوی‌باندی ضعف راغی او الیزا غیږی ته‌چه دخپلی‌مشری په‌حال ئی په چیغو ژړل ورولویده .

دسهار سپیدی نوی چاودلی وی میلمانـه په‌غم او فکر دلامر نور دمانی څخه تلل، یوه شیبه مخکی دلـوسیا دوروستی کتـنی، نـه وروسته طبیب دهغی درغیدو نه خپله‌ناامیدی ښکاره کړی وه .

بلل شوی کسانو چه دغـه غـم‌لړلی واده وروستی شیبی لیدلی دی، ته‌راغلل چه‌دسراد-گارویسی لاړشی اوله حقیقت څخه ئی خبـر کړی ، ددی لپاره چه‌کم‌ترکمه دخپلی‌توربختی محبوبی دژوندانه په وروستیو شیبو کی‌هـم هغه ملامته ونه بولی اود هغه په‌حال ئـی‌ژړه ودر دیږی .

سراد گارو دخپلی نیمی ورانی مانۍ په یوه کونج‌کی خپل سرپه گریوان کی ننه ایستی‌او دصبیعت ډنا سازی له لاسه غمگین اوسودائی ؤ هغه دلوسیا دواده په خبریدو سره په‌ډیره چټکی اوږده لاروهلی وهلی وه‌او اسکاتلنډته راغلی‌ؤ چه‌که دده نازولی وفا داره محبوبادخپل ورور دشکنجی او تکلیف سره مخامـخ وی تری خلاصه ئی کړی ، لاکن دی، ددی انتظار په‌خلاف په دی شیبه‌که راورسید چه لوسیا په خپله خوښه په خپل لاس دخپل بند سند لاس‌لیك کړی‌ؤ نو هغه ته‌نور څه امید پاتی‌ؤ .

ریموندو دمیلمنو له‌ډلی نه راووت‌او دژلمی خنګ ته ورغی او هغه ته‌ئی حقیقت بیان‌کړو خو څنگه چه دلوسیا د خطر ناك حالت خبره مینځ ته راغله سراو گارو له ځایه پورته‌شو چه ژر ترژره دخپلی محبوبـی سرتـه ځـان ورسوی ، ولی سپین ږیری هغه منع‌کړو او وی‌ویل :

افسوس دی، چه هرڅه بی وخته دی اوکار له‌کاره تیر دی له لری څخه دمرگ غم لړلی آواز وارپه وار تکراریده او دځوانی نامرادی جلی دمرگ خبرئی دهغه ځای خلکوته‌اوراوه

په‌ریښتیانه زړه بایللی ژلمی څو شیبی غوږ کیخود او وروسته ئـی څوسوی تـودی اوښکی بی واره له سترگو ورغړیدی ،خویځوا له دینه چه حاضرین دهغه په اراده پوه‌شی بوناځایه هغه یوه چوړکی له خپلی مـلاڅخه راوویسته او په خپل زړه‌ئی ښخه‌کړه ،یوه غلی زگروی دتالار ویرو ونکی سکوت مات‌کړو اود هغه پسی دهغه په وینو لړلی کالبوت په ځمکه پریو وت .

په هغه ورځ دغرمی نه مخکی په همدی حال‌کی چه‌دکلیسا زنگونو دهغو دواړو دمړینی غمگین خبر په‌غم لړلی اواز دهغه ځای خلکو ته رساوه دخلکو څخه یوه ډله دانریکو د کورنی په هدیره‌کی راغونډه شوی وه چه‌د هغوی دپاره دبخښنی دعاوکړی .





تااینجای داستان

«مودن» سراینده زیبای جوان با دیدن تصویر «کامدی» رقاصه زیبای معروف، عاشق بیقرار او میگردد ودر جستجوی اوراه‌هند در پیش‌میگیرد و سر انجام پس ازطی طریق طولانی و گذشتن از موانع گونا گون‌بیاری بهونادجی باغبان‌و محمد محسن‌نخستین شاعر، درسرای بار می یابد ودر محفلی‌بزرگ به‌حضور فرمانروای هند با تنبور سحر آمیز میسراید و مورد تحسین وتمجیدحاضرین قرار میگیرد.

فرمانروا که‌سخت تحت تاثیر اینهمه‌ستایش قرار گرفته و خویشتن رافراموش کرده بود، رشتهٔ مرجانهای گرانبها را ازگردن گشود وبه مودن نزدیك شده آنرا بگردن وی آویخت. صدای اعجاب‌وتحسین‌از هر طرف بلند گردید:

– آها ... چه لطف بیکرانی، چنین بخشایش را چشم ندیده و چنین سخاوتی را گوش نشنیده! جهان تا کنون زمامداری راکه چون فرمانروای ما حامی هنر باشد، بخاطر ندارد!

بر فراز شاخه های درختی که باانواع مهره های رنگارنگ آراسته شده، نواسه بهونادجی دیده میشود. او جوانی را که رشتهٔ بزرگ مرجانهای گرانبها را بگردن آویخته، بدقت‌وعلاقمندی عجیبی‌مینگرد. مودن اندکی سر فرو افگنده تعظیم می نماید:

– من با این تحفهٔ خسروانه، در برابر کافهٔ بشریت، بخود میبالم!

محمد محسن خودرابوی نزدیك ساخته آهسته بگوشش میگوید:

– رسم تعظیم بجا بیاور وخود را زیر پای ایشان بیفگن:

مودن سخنان ویرا نا شنیده میگیرد. هر دو چشم او بسوی ایوان قصر دوخته است فرمانروا بسوی وی خیره – خیره مینگرد و طوطی زنگارگون در حالیکه چشمان زردخود را دور میدهد وگردن خود را اینطرف و آنطرف متمایل‌میسازد، چشم‌از روی‌فرمانروا بر نمیدارد.

شاعر سرای از فرمانروا معذرت‌میخواهد:

– ببخشائید ... چون از سر زمین‌بیگانه آمده است ... بارسوم وتشریفات آشنایی ندارد ...

فرمانروا با تبسمی استهزا آمیزبرتخت می نشیند. صدای‌مدح و تحسین اهل‌سرای همچنان طنین انداز است ..

نوازندگان با «گهاتام» آهنگی جدید می‌نوازند. آنها سازی شبیه کوزه راروی شکم قرار داده باانگشتان هنرمند خویش‌بر آن می‌نوازند و آهنگی دلپذیر از آن بیرون میکشند. رقاصه‌ای چند دوان بمیدان آمده برقص وپایکوبی آغاز می نمایند.

پسرك از فراز شاخهٔ درخت انواع‌رقصها را باشور و علاقمندی عجیبی تماشا میکند طوطی زنگارگون سر خودرا بیکسو مایل ساخته، بدون کمترین حرکتی غرق تماشا است. همینکه رقص و سرود باوج خود میرسد، کامدی شتابان بمیدان وارد میگردد رقص اورا بزبان داستان چنین می توان تصویر کرد:

.... اهتزازی زپیکرش جوشید
که جهان را به وجد دل پوشید
با دو عالم جنون هوش گداز
بر در خشید برق شعلهٔ ناز
یك محرف نیاز صد بسمل
گرد تاب میان صبر گسل
چشم مست از اشارهٔ ابرو
زد صلا بر هزار دشت آهو
غنچه اش تا تبسمی می کاشت
چون سحر دامن هوا گل داشت
دست رنگین اگر نشان می داد
بر خروش حنا زبان می داد
آب دیگشت‌چون روان می شد
چرخ تا میزد آسمان میشد.
رفته رفته زبانه زد طورش
گشت جواله شعلهٔ دورش
تا بجایی رسید جو لانش
کز قدم رفت فرق دا مانش
فهم آرام ورم معما شد
پای دامان و دامنش پاشد
شمع استاده بودپرتو آن
هر طرف میدو ید بال افشان
داشت در گسوت نیازدگر
پیش هر فرد رقص ناز دگر
تا به انداز دست می افراشت
گردن هر یکی حمایل داشت
شوخی آندم که میگشود آغوش
بود لبریز ناز هر برو دوش
محفل آیینه خانه بود آنجا
که جز او کس نمی نمود آنجا
یعنی از شوخیش فریب و بعید
همه کس در بر خودش میدید

رقص کامدی بپایان میرسد. مودن که از تماشای رقص حیرت انگیر استا دانه‌او بشور و هیجان آمده، فرق سراز قدم نمیشناسد، بیخودانه رشتهٔ مرجان‌گرانبهایی را که فرمانروا بخشیده بود، بدست می – گیرد، ودرپای رقاصه می افگند.

– امید وارم اینرا بعنوان نشانهٔ‌سپاس وامتنانم بپذیری!

آنچه من دارم از سر افرازی «۱»
به که خلخال پای خود سازی

شاعر سرای که در صدد بود مودن را ازین کار باز دارد، بسرعت ازوی کناره میگیرد

فرمانروا در حالیکه‌در آتش خشم‌میسوزد، از جا بر میخیزد:

– هدیهٔ مرا ... زیر پای کنیزك ؟!

سکوتی سهمگین بر محفل سایه می – افگند، هر کس درجای خود سردو بیروح میخکوب میشود. پسرك نیز بر فرازدرخت عین حال را دارد. فرمانروا فریاد میزند:

– این آواره، هدیهٔ فرمانروا رانپسندید! حالا سوگند یاد میکنیم تا شمشیر جلاد گردنش را نوازش دهد!..

اما به نسبت اینکه انگشتان مودن بر تار های تنبور میلغزد، کسی نمی تواند صدای فر مانروا را بشنود. او خشمگین با دستان خود تهدید میکند، وتا میتواند دهان گشوده فریاد میزند، اما صدایش شنیده نمیشود.

مودن توسط انگشتان خود ما هرانه با تار های تنبور بازی میکند و از هر لحظهٔ توقف استادانه استفاده‌نموده به فر ما نروا پاسخ میدهد:

– ای فرمانروا، صدای دهل هوش چون باد در مغزت خانه کرده‌وکرم غرور وشهرت طلبی در ضمیرت رخنه نموده است.

مودن باچوبدستی که بدست دارد بر نقاره ای که نزدیکش موجود است، سخت میکوبد، وآنرا پاره میسازد. او باز هم تنبور را «صدا در آورده» در وقفه هایش‌به فرمانروا خطاب میکند:

– نتوان یافت باهمه غوغا
مغز کوس و دهل بغیر هوا
حیف باشد ز مغز خورده هوا
بر ضعیفان بلند چید نها

فر مانروا در کورهٔ‌خشم و غضب میگدازد واشاره کنان دستورمیدهد تامودن رادستگیر سازند و تنبورش را بشکنند.

همینکه محافظین مودن راگرفتار میسازند وتنبور را بشدت ازدستش میگیرند، صدای سرد وخفهٔ فرمانروا شنیده میشود:

– ... نه! باید این آوارهٔ‌بی نام و نشان بخاطر مزاحمت و اصرار دورازادبش بکیفری سنگین رسانده شود: پوست اورا بدرآرند و بر نقاره بکشند!

صدای مرغ مجروحی‌بگوش میرسد ..این صدای کامدی است که خودرا درپای‌فرمانروا افگنده وبرای‌مودن عذر میجوید:

– ناز من اینقدر جنون آورد
که ز پیرا هنش برون آورد
شمع اگر آتشش نیفروزد
رخت پروانه را که میسوزد
جرم حسن است، عشق آزاد است
نقش شیرین بلای فرهاد است

ایشیك آقاسی نزدیك فر مانروا آمده،در حالیکه بمهمانان فرا خوانده شده از هفت اقلیم اشاره میکند، چیزی بگوش اومیگوید حاضرین مجلس درتحت تاثیر سخنان‌کامدی اشك چشم خود را پاك می نمایند.

کامدی سخنان خود را چنین‌با نجا میرساند:

– «بهر وی از چه رو، بگویید آه»
«روز روشن شود چو شام سیاه»
من گنه کردم او عقوبت برد
مژده لغزید اشك اگر پا خورد

کامدی‌میگرید، مهمانان‌میگریند،فرمانروا بسوی رقاصه چشم دوخته میگوید:

– ما تا کنون پی نبرده بودیم که تو شاعره نیزهستی!

و آنگاه متوجه حاضرین مجلس گردیده ادامه میدهد:

– بهر حال، این بار هم این آوارهٔ‌کوتاه اندیش را مشمول شفقت خسروانه خویش قرار میدهیم.

وبسوی امیر یکچشم متوجه میشود:

– با ضرب دره از حدود قلمرو مابیرون رانده شود!

باشارهٔ امیر محافظان دستان مودن رامی بندند. کامدی خود را روی او می افگند اما محافظان‌اورا‌ازدلدار محبوبش جدامیسازند

هنوز آه وزاری کامدی آرام نیافته فرمانروا با قهرو غضب حکم مینماید:

– هر که‌ازوی جانبداری کند و یا یاریش بشتابد، سرخود را از دست‌خواهد داد.

چشم فرمانروا بشاعر سرای می افتد. او از ترس بخود می لرزد. فرمانروا بانفرت انزجار بوی خطاب میکند:

– .. این تو بودی که او رادرینجا آوردی!

محمد محسن چون کالبدی بیروح جابه‌جا استاده می ماند.

فرمانروا بسخنان نفرت آمیز خویش‌ادامه میدهد:

–اگرخواسته‌باشی از سر خود جدانگردی آنچه را که ماگفته ایم بزبان شعر افاده‌کن سپس آنها را برای ما بخوان و ما خواهیم شنید! منشیان داخل شوند.

منشیان دفترهایی را که‌با خود آورده‌اند میگشایند، وخامه هارا بر ای نوشتن‌آماده میسازند طوطی‌بدقت سوی شاعر سر از چشم میدوزد. محمد محسن اشعار خود را آغاز میکند، صدایش میلرزد:

– زینت بخش اریکه خسروی،فرمانروای بزرگ ما دستور دادند تا این سخنان بزبان شعر نوشته شود:

– «در حضور خدیو» ملك وقار
جز ادب کیست تابیابد بار
مطربی‌رابااین ترانه زدن
نیست جز تیغ سیلی گر دن

بقیه درصفحهٔ ۵۷

«۱» اصل شعر: کانچه‌من دارم از ....

صفحهٔ دوستان

از: محمد شاه «وا عظ»

صبح بهار

صبح‌بهار ، صبح دلاویز زند گیست
مهر سپید وپاك درخشنده و لطیف
از جو یباری سبز همی آب بگذرد
گل های رنگ رنگ‌به‌چمن های‌زندگی
ای صبح نوبهار تویی خوب ودلفروز
در رشتهٔ وجود من‌انداز نور عشق
گلزار و با غها همه درپرتو بهار
صبح بهار سبزو درخشان وسرخ‌باد
ای دل گواه باش‌که گلهاشگفته اند
هرسو نشاط خیزو فریبا وروح بخش
ای صبح نازنین بهاران که روز ها

خورشید تابناك سراز خاوران کشد
صد نور سرخ بر جگر آسمان کشد
مانند نقره ها ی دلاویز و دلنشین
بشکفته اند سرخ و فر یباو آتشین
خورشید درکنارتو در خواب‌رفته‌است
صد خار غم به خاطر بیتاب‌رفته‌است
مانند روی یار ، دلاویز گشته است
کاینه اش‌طراوت ودل خیزگسته‌است
شبهای ناشکیب زمستان گذشته‌است
که کاروان‌خواب پریشان گذشته‌است
درآتش ا مید تو پروانه بوده ام

از جملهٔ طبیعت زیبا تو دلکشی
آغوش خود به پیکر سبزت گشوده‌ام

از حبیب الله محصل صنف دوم

جشن‌های ارغوان

با ز آمد نو بهار و جشن ها ی‌ارغوان
کوه‌دامان گشته یکسر زیرپای ارغوان
رو بسوی ار غوان زار ، آوردهرشیخ‌وشاب
د لکش افتاده است آری جلوه های ارغوان
گرهمی خوا هی که لذ ت از حیات‌خود بری
روتماشا کن نگار خوش ادای ار غوا ن
یك طر ف آ ب روان سبزه ها وگلرخان
یك‌طرف‌آن خو شه‌های خوشنمای ارغوان
خوش بود آنکه با یا ری ر وی‌اندر بهار
کیف‌گیری از شمیم واز لقا ی ار غوان
راو تو«حبیب»صفای نوبهاران‌رانگر
لـ ذتی بر از جمال‌واز هـوا ی ار غوان

از: تورپیکی هدیه

راه‌عشق

مرو ایدل که ترا خوار کند
میخورد جام بلورینت به‌سنگ
به در و دشت رهایت سازد
گر ترا بار دهـد لحظهٔ چنـد
زلف افسو نگر و جادو نی‌او
گر شوی شیفتهٔ نر گس مست

زیر پا سازد و ا فکار کند
در نظر ها ت سبکبا ر کند
عا لمـی را ز تو بیـزار کند
بارمنت بـه سرت بـار کنـد
روز روشن به سرت تار‌کند
مثل خود قلب تو بیمار کند

بشنو حر ف هد یه مشتاب
راه عشق است ترا زار کند

از: شاه امیر فروغ

درمرگ یك مسلول

بیکس و تنها میان بسترش
ازدل شب تاسحر هذیان بگفت
ناله ها در سینه اش‌جوشید ومرد
وز خروش سر فه هاچشمس نـه خفت

* * *

صبحدم همسایه می بیند دریـغ
پیکر مسلول او جان داده است
بیکس و تنها، غمین ودرد مند
جان شیرینش به یزدان‌داده‌است

* * *

دیگر آن فریاد آتش زای او
گشته چون خاکستری سـرد و خموش
خفته اندر سینه اش تکسرفه ها
وان نوای غم فزا نا ید به گو شی


بگوش میرسد هر جا نوای داودی

نسیم صبح معطر شد از نسیم بهار | بباغ و راغ کند این زمان عبیر نثار
چمن جوانی خود را گرفته باز ز سر | دمن طراوت خود را فگنده باز بکار
سحاب قطره آورده لؤلؤی لالا | زمین [illegible] از آن فیض [illegible]
قبای سبز ببر کرده مرغزار وطن | ز گل کلاه بسر کرده شاخهٔ اشجار
زلاله جوش زند دشت و دمنه [illegible] | صدای کبک دری آید از دل کوهسار
ترانه خوان شده بلبل بوصف عارض گل | شنیده گوش شده قمری بشاخ در گلزار
بگوش میرسد هر جا نوای داودی | بقلب میرسد ایام صدای [illegible] یار
چنانکه دشت و دمن شاد از بهار شده | بهار طبع وطن [illegible] سرشار
چه مژده مژدهٔ جمهوریت نظام جدید | که شد نصیب همه توده از صغار و کبار
بهار فکر زرین منوریت [illegible] | خزان میهن ما را نمود چون گلزار
بشست گرد الم را ز چهرهٔ مظلوم | ربود تیغ ستم را ز پنجهٔ غدار
نمود ظلمت شب را بدل بچهرهٔ صبح | که کرد جمله دول در سیاستش اقرار
صفای طینت [illegible] | [illegible] رسالهٔ تاریخ گشت [illegible]
بهار لطف خدا و بهار جمهوریت | امید هست که سازد وطن گل گلزار
بخیز رنجبرا وقت کشت و کار رسید | بزرع و غرس سوی باغ و دشت [illegible]
کمر بعزم متین بسته کن که سال نو است | اراده نو ، رژیم نو ، رفته عصر [illegible]
بیا صدای هما فراد میهن آزاد | بعزم [illegible] اعمال نیک [illegible]
[illegible] عمل داریم | ادای عهده تمام [illegible] شعار
[illegible] شود امور وطن | شود خرابه دلهای بینوا [illegible]

فرستنده: نریمان‌ـن

مرگ نرگس

وقتی نر گس مـرد گـلهای باغ همه ماتم گـر فـته واز جو یبار خواهش کردند که برای گر یستن به‌آنها چند قطره اشك بریزند .

جویبار آهی کشید و گفت: بلدرجه‌ای نرگس مرا دوست میداشتم که اگر تمام آبهای من به اشك مبدل شده وآن را بر مرگ نرگس بپا شم باز هم کم است.

گلها گفتند: را ست میگو ئـی چگو نه ممکن بود که با آنهمه‌زیبائی که نر گس داشـت او را دو ست نداشته باشیم.

جویبار پر سید: مگـر نر گس زیبابود؟ گلها گفتند: توئی که‌نرگس غالبا بجانب تو خم‌شده ، صورت زیبایی خودرا در آبهای شفا ف تو تماشا میکرد باید بهتر ازهر کس بدانی که نر گس زیبا بود !

جویبار گفت:

من نر گس را برای این دو ست میداشتم که وقتی خم‌شده بمن‌نگاه میکرد میتوا نستم زیبائی خود رادر چشمان او تماشا کنم .

مردی با نقاب بقه

تاآینجای داستان :

گنتر مامورلایق پولیس به تعقیب سازمان بقه ها زندگی اش را از کف داد. الك معاون کمیسر پولیس به تشویق دیك گاردون به تعقیب مایتلند پیر که مرد مرموزی است میپردازد. رای بنت جوان که نزد مایتلند کار میکند، به اثر تشویق لولا بسا نو اپارتمان لوکس به کرایه گرفته می خواهد به خدمت خودنزد مایتلند پیر خاتمه دهد وتلاش خواهرش برای ادامه کار اونزد ماتیلند به کدام نتیجه نمی رسد واو را ترك میکند دیك از طرف وزارت خارجه انگلیس مامور حفاظت یك سند میشود. اما اسناد از سیف منزل لارد فار میلی بطرز اسرار آمیزی به سرقت میرود تحقیقات پولیس هاگن مدیر کلپ هیرون گرفتار میشود. اما هاگن بطرز عجیبی فرار میکند واکنون پولیس به اثر اشتباهی که دارد بکس هایی را که مرا جعین درشعبات حفظیه استیشن های ریل به امانت می سپرند در دفتر مرکزی تفتیش مینماید. در اثنای تفتیش بمبی در دفتر پولیس منفلق میشود واینك بقیه داستان.

نخستین علامه شفق در آسمان پدید آمد درست درهمان لحظه سایه سیاه مایتلند ازمقابل افق نیمه روشن پیدا شد وقتی اودر وازه راباز میکرد ایلا آواز تکان خوردن قفل دروازه را شنید.

این مرتبه موترش را قدری دور تر از عمارت متوقف ساخته بود، او بسیار عصبی معلوم میشد و دلش نمی خواست در آنلحظه حرفی بزند خواهرش دکمه های کرتی راننده ها را سر تا به آخر بسته وکلاهی را تا حصهٔ گوشها یش پایین کشیده بود.

ماتیلند باصدای خشن خشکی پرسید :مادموزال شما هستید ؟

بلی آقای ماتیلند.

نمی خواهید بامن به گردش بروید من باید یك مطلب را بشما بگویم یك موضوع بسیار مهم را میخواهم با شما درمیان بگذارم.

ایلا در جواب گفت: مامی توانیم در باغ گردش کنیم ایلا با صدای خفه حرف میزد .

ماتیلند اورا متوقف ساخت وسوال کرد: واما اگر کسی مارا ببیند آنوقت چه؟ برای من ماجرای جالبی درست خواهد شد، مادموازل فقط یك فاصلهٔ کوتاه ازجاده به طرف جنگل میرویم.

ایلا بالحن ملایمی به او اطمینان داد: خاطر جمع باشید هیچکس ما را نخواهد دید مامی توانیم به طرف چمن پرازسبزه ،در آنجا چند چوکی برای نشستن هست:

همه در خواب هستند ؟حتی دختری که پیشخدمت شما است؟

ایلا لبخندی زده پاسخ داد: ما اصلا خدمه نداریم.

اوسرش راتکان داد: جای تاسف نیست ،ولی من روزگار بدی دارم، شش نفر خدمتگار دریونیفورم ـ استخدام کرده ام ،اما با اینهم دریك ترس مرگبار زندگی میکنم.

جان بنت بلا تکلیف ایستاده حیران بود چه کند ؟ اگر نزدیك آید نشود که باعث ناراحتی خاطر ایلا گردد . مایتلند به این وضع بلاتکلیفی او خاتمه داد وخودش به طرف جان بنت رفت.

«صبح شما خوش آقای. من همین لحظه بادختر شما جروبحث خسته کنی داشتم . امیدوارم شمارا ناراحت نساخته باشم آقای بنت . چطور؟»

آقای بنت درجواب اظهار داشت: «به هیچوجه . چرابه منزل نمی آیید وبه سالون نمی روید آقای مایتلند؟»

مایتلند با لحن ترسناکی پاسخ داد: «نی-نی . ماتیلدا منتظر منست.» سپس دستش رادراز کرده کلاهش رااز سر برداشت وخدا حافظی کرد. رفتار وحرکات اوبدون شك قابل اعتراض وخرده گیری بود. مایتلند سپس باسراز ماد موازل ایلا بنت خداحافظی کرده مجددا به طرف جان بنت برگشت واظهار داشت: «خدا حافظ تان آقای .»

درهمین لحظه بنت از تاریکی پیش آمده گفت: «به سلامت باشید آقای مایتلند .»

مایتلند دگر جوابی نداد . چشم های اوازشدت وحشت بزرگتر از حالت عادی شده صورتش مثل مرده سفید مینمود .

بنت باصدای تعجب انگیزی اظهار داشت : «شما؟ شما؟ اوه خدایا ! معلوم میشود که لکات میخورید.»

ایلا میخواست به کمکش بشتابد . امامایتلند خودشرا استوار نگهداشته باچنان سرعتی ازآنها فاصله گرفت که آن حرکت به سن وسال اوحیرت انگیز مینمود . مایتلند از سراشیبی به سرعت فرود آمده دروازهٔ باغ را به شدت باز نموده خودشرا به روی خیابان رساند .

درسکوت وسیع پدرو دختر آواز گریهٔ اورا می شنیدند .

ایلا آهسته زمزمه کرد : «پدر او تورا توانست بشناسد .؟»

جان بنت درجواب دخترش اظهار داشت : برای من تعجب انگیزخواهد بود اگراو مرا شناخته باشد. «خوب بهتراست تابه بستر تبروی .»

ایلاباعجله وپریشانی خاطرپرسید: «وتومیخواهی به کجا بروی پدر؟»

«حرفهایی دارم که باید باا وبزنم.»

ایلابه بسترش نرفت . اودر مقابل دروازهٔ باغ منتظر ماند وپنج دقیقه سپری شد ـ ده دقیقه گذشت ـ تااینکه پس ازپانزده دقیقه صدای عبوریك موتریرا شنید . ومتعاقبا یك موترلیموزین ازمقابل باغ گذشت.

وچند دقیقهٔ دگرراا حتواء کرد تا جان بنت برگشت . اووبه طرف دخترش کرده پرسید : «تو هنوزبه بسترت نرفته ای .؟»

ایلا باپریشانی خاطر سوال کرد: «پدرباا و حرف زدی ؟»

«دخترم میتوانی برای من یك پیاله قهوه سیاه درست کنی ؟»

«پدر! اواز تومی هراسد ؟»

«دخترم اوازمن بسیار می پرسی. اوازسابق مرامی شناسد . همین است وبس .»

ایلا آهی کشیده گفت: واگر اوبه اینجا برنگردد ..؟»

جان بنت ساکن هود سها مسرش رابالاکرده به قیافهٔ دخترش دید و پاسخ داد :

«اودگر به اینجا نخواهد آمد .»

(۲۷)

دیك گاردون به صحبت خود با آرسا مایتلند خاتمه داده به دفتر پولیس برگشت تاباالك پیرامون اوضاع جاریه مذاکره کند .

«من بطور کلی زندان پنتوویل را مطمئن ترین محلی برای زندانی ساختن ومحافظت بالدرمی پندارم وباید اورا به آنجا منتقل گردانیم. حتی میخواهم ازرئیس پولیس تقاضا کنم که اورا درسلول زندانیان محکوم به اعدام بفرستند . ولی میدانم که این کار معمول نیست وبرخلاف مقررات بوده حرکت خوبی بحساب نخواهد رفت .

بهرحال زندان پنتوویل مطمئن ترین محبس برای نگاه داشت بالدرمیباشد واگربقه ها قدرت جویدن سنگ هارا نداشته باشند درآنصورت بالدر از آنجا نخواهد توانست بیرون رود. خوب آقای کلونل، مایتلند بشما چه توضیحی ازملاقات خود بابالدرداد؟»

ماجرای مایتلند تاجاییکه خودش ابراز داشته است ازین قرارآست که اوبه تقاضای بالدر به دیدارش شتافته است.شماچه عکس العمل در برابر جلب پولیس ازخود می توانید نشان دهید ؟ «به این سوال اوپاسخ دادخالی ازاشکال نبود .»

الك اظهار داشت: «درین باره‌هیچ تردیدی وجود ندارد که اوبابالدر درعمارت واقع سلودریونیفورم‌پولیس ملاقات نکرده‌است . وهم کمترتردیدی درارتباط مایتلند بابقه دارم .»

«مایتلند مردبسیار بانیرو ودرعین حال پیراست . فکرمی‌کنم وقتی ماجرای توقیف بالدررابه اطلاع اورساندم نزدیك بود درزمین فرو رود. اوتقریبا ازشنیدن این خبر بی حال شد .»

الك درحالی که غرق تفکر بود اظهار داشت : «باید این رد پای راتعقیب کرد . من به دنبال جانسن نفرفرستاده ام . تصور می کنم اکنون درهمین جاباشد . اویك شاهد بسیا رمهم بوده، سعی شود تااو ایندورا باهم روبرو کرد .»

فیلسوف جانسن نیم ساعت بعد ازراه رسید .

دیك گفت: «آقای الك مطلبی را بشما خواهند گفت که چه مسایلی تاچند روز آینده افشا خواهند شد. معاون شخص آقای‌الك به‌علت‌داشتن رابطه باسازمان بقه زندانی شده است .

جانسن به دقت گوش داد ودیك دربارهٔ ملاقات مایتلندبابالدردرعمارت سلوبه اومعلومات دادوجانسن سرش راتکان داد. جانسن پس از اندکی تفکر اظهار داشت :

«من هیچگاه‌کسی ازرفقا وآشنایان مایتلندرابه چنین اسمی نمی‌شناسم. بالدر؟ نی . من هیچوقت نام اورا نشنیده‌ام !»

دیك اظهار داشت : «اوبنام‌کولت بنسون هم یاد میشود .»

جانسن پاسخ داد: «آري . این‌اسم بگوشم آشنا است ! آدمی به این نام‌راخو ب‌می شناسم . ما یتلند اغلب اوقات کولت بنسون رادر دفتر خود عادتا شبها ملاقات میکرد . مایتلند هفته سه بار ازطرف شب، پس ازآنکه‌تمام مامورین ومستخدمین رخصت می شدند دردفتر کار میکرد واین چیزی بود که به چشم سرناظر وشاهد آن بودم . بلی . بلی یك مرد قوی، قدبلند وخوش قیافه که در حدود ۴۰ سال ازعمرش میگذرد. »

دیك گفت: « صحیح گفتید. اودر نزدیکی وینسر منزلی دارد .»

«بلی. گرچه خودم هیچگاه به‌منزل اودر وینسر نرفته ام . امابه آدرس اودروینسر چند بارمکاتیبی راپست کرده‌ام .»

«کولت بنسون چه معامله ای با مایتلند دارد ؟»

«این مطلب هیچگاه برمن معلوم نشد . همیشه تصور مینمودم که ونمایندهٔ فروش وخرید املاك وزمین میباشد . زیرا چنین مردمی یگانه مشتری های بودندکه مایتلند به‌آنها اجازهٔ ورودبه دفتروصحبت رامیداد. علاوتا بیاد دارم‌که طفل هم برای یك هفته نزداوبود .»

الك پرسید: «هوم. کودك منزل مایتلند رامی گویید ؟»

آقای جانسن به تایید حرفهای الك سرش راتکان داد الك اضافه نمود: «شمانمیدانید که چه ارتباطی بین طفل وایندو نفر وجود دارد؟ »

«اگرچه کاملا مطمئنم که کودك نزدکولت بنسون بوده باینهم از روابط آنها چیز ی نمیدانم . زیرا درست یکنیم سال پیش درروزی که مایتلند وصیتنامه اشرا ترتیب میداد بمن هدایت داد تاسامان بازی بخانهٔ کولت بنسون بفرستم ومن مطابق به هدایت اواین کار راکردم من بیك علت خاص تااین حدبصورت دقیق وبااطمینان خاطر راجع به آن روز حرف بزنم . من درآن روزاصلاانتظار داشتم که مایتلند ازمن بخواهد بصفت شاهد درپای وصیتنامه اش امضاء کنم . من مردی به سن وسال رسیده ــ مورد اعتماد ودرعین حال مستخدم باوفای اومی پنداشتم . زمانی دیدم‌که‌اودوتن ازماموران دفتر رابرای امضای سند طور شاهد نزد خودفراخواند این موضو ع با عث ناراحتی شدید من گردید وبه تدریج سبب دلسردی من‌ازکارکردن درنزد اوشد .»

«وصیتنامه به نفع کودك نوشته بود ؟»

چون درطول صحبت جانسن دیك سرش راپایین انداخته بود جانسن سرش راتکان داده ، خطاب به الك پاسخ داد: «اوهیچگاه این موضوع راباامن درمیان نگذشته‌بود. وهیچگاه حاضر نبود یك وکیل و مشاوررادرین موضوع مداخله دهد. اوبمن‌گفت‌که شکل خارجی وچوکات وصیتنامه راازروی یك کتاب گرفته است .»



دیك سرش رابرداشته پرسید : ازاطلاعات براستی قیمتداروپرارزشی که دراختیار ماگذاشتید از صمیم قلب ازشما اظهار امتنان میکنم آقای جانسن . «وپس ازادای این تعارف جانسن رابه طرف دروازهٔ خروجی رهنمایی کرد .

فردای آن دیك گاردون صحبت مختصری بازندانی زندان پنتو ویل بعمل آورد واورا باافکار شیطانی‌اش سرحال یافت .

بالدر بالجاجت اظهار داشت : «من ازکودك وارسال کردن بازیچه هاهیچ اطلاعی ندارم وجانسن این حرفهاراازطرف خود جعل میکند . من هرگونه اعتراض رامبنی برارتباط داشتن خود بامایتلندرد کرده وضعی راکه هم اکنون به آن روبرو هستم یك‌اشتباه پولیس میدانم. من قربانی یك سؤتفاهم ازطرف پولیس بوده تقاضای رهایی فوری را مینمایم . من ازشما مطالبه میکنم لااقل یك موضوع رابعنوان اثبات مثال آورید که من جزاء دیده باشم ــ البته غیر ازیك موردی که شمازندگی کردن مثل جنتلمین راجنایت می پندارید.»

دیك باالحن خالی وخشکی پرسید: «شمابرای خانم عزیزو۷ طفل خود کدام پیامی ندارید ؟»

ازشنیدن این حرفها قیافهٔ تهدید آمیز متهم‌وچینهای‌که روی‌پیشانی‌اش پیدابود ناپدید شده پاسخ داد : «نی . الك فکراونها راخواهد کرد.»

یك ساعت پیش ازوقت جلسهٔ معمول محکمه‌بوزاستریت دعوی علیهٔ بالدر درآنجامطرح شد. حکم توقیف اوصادر گردید وبالدر تحت محافظت پولیس به محبس پنتوویل منتقل شد .

درسومین شب پس ازانتقال بالدر به محبس پنتوویل زندگی سرمحافظ بشکل رومانتیکی درآمد . اومردی‌بود نسبتا جوان ومجرد . وضع ظاهری خوب‌داشت ونزد ماربیوه‌اش‌زندگی میکرد. مادرش درناحیهٔ شپردبوش سکو نت مینمو د .سر محافظ عـــا د ت د ا شت که پس از اتمام کارش سوار موتر سرویس میشد وبه منزل‌برمیگشت. ودرست درلحظه ایکه میخواست در خیابانی که منزلش درآنجا واقع بود فرود آیدکه یك خانم دگر پیشتر از اوازموتر سرویس پایین شد . ولی

بقیه درصفحه ۵۹

دداکتر سخی (سلیمی) لیکنه

په واده کې دښځې او میړه دعمر سم تناسب

یو ه نیکمرغه کورنی منځ ته راوړي

کورنی، واده، دښځې او نارینه‌دمنا سباتو ادب- داکا تګوری ګانی داجتماعی نظام دهغې له اقتصاد، دولتی جوړ ښت او عمومی کلچر سره ټینګه رابطه لري. په دې ساحه کې نظریات ډیر زیات او څو څو ځله بدل شوی دي خود تاریخ پـه‌مختلفو دورو کې دګوزده کوو نکو دسین پرا بلمونه یوه مهمه مسئله شمیرله شوی.

دقدیم یونان پوهانو او شا عرانو هم په دې باره کې خپل نظـریـات څرګند کړی دي مثلا فیثوګنیدداسی (دزاړه میړه او ځوانی ښځـی واده لویه اجتماعی ګناه ده) یوبل شاعراوپوه ادیدی وائی (دزاړه سړی عشق ه‌لځوانی نجلی سره مخ توری ده).

که څه‌هم دبشر په تاریخ اوږدله‌ایزژوند کې دجبری ودونـو څخـه ډیری غمجنې خاطری لـرو، خـوافسوس چه نن‌هم اکثرا دمیړه او ښځې په عمر کې فاحشس فرق‌لیدل کیږی.

تجربو ثابته کړی ده چه نیکمرغه‌کورنی هغه وخت جوړ یدای شـی کله چه میړه پخپله میر من څو کاله مشروی.

یوه آلمانی عالـم زیلګـی دواده‌کوونکو لپاره دالاندی عمرو نه ډیر مناسب بللی دي..

میړه	ښځه
۲۷ کلن	۲۱ کلنه
۳۲ کلن	۲۵ کلنه
۳۵ کلن	۲۸ کلنه
۳۹ کلن	۳۱ کلنه
۴۵ کلن	۳۵ کلنه
۵۰ کلن	۳۸ کلنه

که‌د مختلفو علماو څیړنو ته‌نظروشی دی نتیجی ته رسیږو چه‌واده په‌هغه صورت کې مناسب اوپه زړه‌پوری دی کوم وخت چه‌د میړه عمر له خپلی ښځی‌څخه(۵) کاله زیات‌وی. وی. البته موږ دانشو تضمینو لی چه‌د ګډژوند او واده سعادت یواځی‌دسن په سم تناسب پوری مر بوط

دی‌دا سعادت له‌یو شمیر پټـو اوشخصی مناسباتو سره چه‌د تحلیل وړنه دی تړلی دي. یه ژوندانه کې‌ډیر بختور او نیکمرغه فامیلونـه موجود دی اوسره له دې چه په‌دې‌کورنیو کې دمیړه او ښځې په عمر کې‌ډیر فرق موجود وی خودوی په‌ډیره مینه ژوند کوی اویو تربـل ځاریږی. اوبا العکس داسی کورنی هم‌شته دي‌چه‌په‌ظاهره ډیره‌نیکمرغه ښکاری مګرګډ ژوند په ډیره‌بدبختی‌اوغمګینی سره په مخ بیایی.

کله داسی پیښیږ ی چه سپین‌ږیری میړه ډیر ژردخپلی ښایسته‌او ځوانی میر منی سره خپله سیمپاتی‌اواعلاقه له‌لاسه ورکوی اوهیڅ‌تمایل هغی ته دبینې اوبرخلاف ددی یـوځوان او ښکلی ځوان میړه دخپلی هغی میرمن سره چه څو کاله تـری‌مشره وی دژوند تر آخره اولکه چه وایی دګور ترغاړی خپله مینـه اوعلاقه ټینګه ساتی.

مینه ځانته منطق لری او هیـڅ‌کومه شیما او قانون په عشق‌کښی په‌کار نه‌دی خومږ دلته استثناءات اوبیلی بیلی واقعی نه بلکه عمومی حالت، فیزیو لوژیکی او سا یکولو ژیکی قوانین په نظر کې نیسو او خپل بحث پری شروع کوو: ددی قوانینو په رڼاکې له‌ورایه معلومیږی چه‌د ځوان هلك واده له‌پخې ښځې سره اویاد زاړه میړه ګډژوند لـه تنکی اوځوانی نجلی سره هیڅکله ښه نتیجه نه ورکوی او نیکمر غـه کورنی منځ ته‌نه شی راتلای.

د ښځـو او نـا ریـنـه وو د عمـر خصـو صیـات سره تر ی نجونی دهلکانو په نسبت‌وختی بلوغ ته رسیږی او همدارنګه‌دښځو دځوانی او جنسی تمایلاتو دوره‌ډیره ژرختمیږی.

۱۸ ـ۱۹ کلنه نجلـی دخپـل همزولی په نسبت پخـه او مسنه ښکاری له‌شل کلنی وروسته دافرق له‌منځه ځي‌خو کله‌چه‌د زړیږدی‌دوره راور سیده دښځې دافرق له ورایه څرګند یږی.

بیشکه هغه مشهور روایت چـه وایی (دښځې عمر دهغې په ظاهری صورت اود مخ‌په کاسه کې نوشته دی) بی‌اسا سه نه‌دی. نه یواځـی عمر بلکه دبدن‌ساختمان، احساساتی حالت اوچاپیره فضا دښځې‌په ظاهری صورت تاثیر لری.

ستړیا، دایمی غمخواری او مـوا ظبتونه دمیړه ناوړه رویه هم منفی اغیزه لری. که چیری ځوانه ښځـه ډیره وختـی داولاد خـاونده شی‌د پـه مـړاو ی کـیـد ل شـی ځوانی ګل‌یی ډیره په چټکی سره‌په زموږ په عصر کې پوهان نه‌یواځی اکڅیلیر یشمن ته (یعنی د بشرچټکی فزیکی ودی ته) بلکه رتیار دیشـن (یعنی ځنډ بنت څنډیدلو ته) ملتفت شوی دی د مثال په توګه :دښځو ،.حیضی وظیفه (دقاعد ګی‌دوره)اوس اکثرا تر پنځوس کلنی پوری دوام کوی حال‌دا چه‌څو کلونه مخ کی دی دوری ترپنځه څلویښت کلنی زیات دوام نه شوی کولی . خو سره له دې هم که دمیړه او ښځې په عمر کې فاحش فرق موجود وی دهغې اصلاح ډیره مشکله ده او په هـره اندازه نو موړی تو پیر خپله‌منفـی اغیزه لاپسی زیاتوی .

کله چه ځوانه نجلی د خپل‌میړه څخه ډیره کشره وی (شل یاپنځه ویشت کاله) اړو مرو کورنی شخړی پیدا کیږی چه دا کار د ګډ ژوند لپاره د زارو حیثیت لري .

دابایډ په یادولرو چه په‌زړ بودی کې دبدن دفیزیو لوژ یکی توان او جنسی فعالیت تر منځ هم آهنګی‌او تعادل لکه چه په ځوانی موجودوی له منځه ځي .په‌زړو خلکو کې‌دبدن رګونه د سکلیرو تیکی آفتو نوسره مخامخ کیږی خپل لاستکیت له لاسه ور کوی او جدا رونه ډیر نازك او ماتیدونکی وی .

په دې سن کې د بدن مختلفی وظیفی د تنظیمونکی عصبی سیستم له خوا په ښه توګه اداره کیږی او پخپل وار سره‌قلبی ،وعایی سیستم هم له فعالیت څخه لویږی .

په داسی حالت کې بایـد زاړه خلك له شدیدو او زیاتو تناسلـی مناسباتو (لور واله) څخه په کلکـه سره ځان وژغوری او د هغو خلکو لپاره چه دزړه په ناروغیو او ددماغ درګونو په ناروغیو مصاب‌وی اکثرادا کار خطر لری اودژوند په قیمـت ورته تمامیږی .

کله چه‌د میړه‌او ښځې دسن‌توپیر ډیر زیات نه وی هیڅکله داسی یو پرابلم چه د دوی نیکمرغه او خوږ ژوند تریخ کړی منځ ته‌نه راځی . دژوند ټول شیان د دوی دغوښتنو اودواړو دبدن دوضعیت سره موافق طبیعی سیر مومی .

یو روسی پوه سیچینوف داسـی وایی .

(میړه د خپل ژوند په ټولو مرحلو



کی د خپلی محبوبی سره یو شان‌او مساویانه عشق نه شی ساتلی . د ژوند په یوه معینه مرحله کی هغه اساسی حس چه‌ښځه او میړه‌نږدی سره ساتی یوازی او یوازی انس او دډیرو کلونو عادت او دوستی‌ده چه ددی‌شیانو په‌مقابل کی د جنسی غریزی رنګ دلوزی او په دو هم پلان کی ځای نیسی) . خو که چیری دمیړه او ښځی په منځ کی د عمر فاحش فرق موجودوی او ددوی د ژوند بیولوژیکی کرښی یوه بله نه شی سره قطع کوی او هم‌آهنګی ترمنځ نه وی ټول ژوند ډیر تریخ او مشکل شکل غوره کوی .

یوازی دمحرمو اونژدی مناسباتو سمون او هم آهنګی د ښو اخلاقو او ښایست معیار نه شی کیدلی او بیا هم باید ذکر شی چه په ګډ ژوند کی دمیړه اوښځی د عمر اړیکی ډیر رول لری .

دا خو معلومه خبره ده چه میړه او ښځه ، راتلو نکی مور او پلاردی او ددوی سن په راتلونکی نسل مستقیم تاثیر لری .

دا چه د کومو ودلدینو کوچنیان به دډیری ښی روغتیا خاوندان . پیاوړی او له عقلی او ذهنی پلوه رسیدلی وی داسی یو سوال دی چه دهر فامیل ا وټولی بشری ټولنی لپاره ډیر اهمیت لری .

قابله د ښځی د ولادت په وخت کی له هغی څخه دعمر پو ښتنه‌ددی لپاره کوی چه آیا زیږوونکی ښځه ثوم ځل کوچنی زیږوی ځکه هغه ښځی چه داول ځل لپاره وروسته له دیرش کلنی څخه اولاد زیږوی (زیږ وونکی بوډی) ورته ویله کیږی.

دبدن نسجونه وروسته له دیرش کلنی څخه‌په‌ډیره چټکی سره دډیری خپل الاستیکیت او نر موالی دلاسه ورکوی نو له دی کبله لومړی‌ولادت په دی‌سن کی‌د هغو ښځو په نسبت چه دوهم او دریم ځل کوچنی زیږوی دډیرو سختیو او مشکلاتو سره مخامخ کیږی . او همدا رنګه دحاملګی او ولادت پسی دوره یی‌راز راز اختلافات ورکوی . د شدود غدواتو په وظیفه کی هم په دی‌سن کی تنقیص راځی چه‌هم په موراو هم کوچنی باندی منفی اغیزه لری. دجنین تشکل او راتلونکی‌کوچنی روغتیا ذ مور او پلار له قوی بنیی او بشپړی روغتیا سره کلکه رابطه لری .

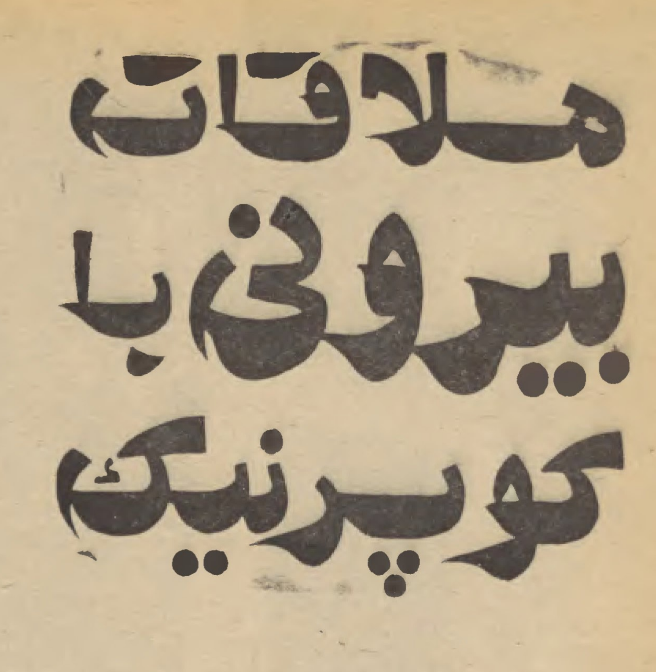
که چیری مور او پلار د داخلی افرادی غدواتو په موضونو ، دزړه په‌عدم کفایه ، دوینی په ناروغیوپه راز راز ساری ناروغیو او مزمنو تسمماتو (لکه‌چرس، تریاك‌اوشراب) اخته وی هیڅ امکان نه‌لری چه د راتلونکی کوچنی روغتیا تـه دی صدمه ونه رسیږی . دعمر دزیاتیدو سره یو ځای دراز راز ناروغیو اود خارجی محیط د منفی عواملو دتاثیر امکان هم زیالیږی .حتی دا ذکر شوی شیان هم موجود نه وی بیا هم زړ بوډی پخپل ذات کی داسی یو عامل چه ارومرو په جنین اوراتلونکی کوچنی باندی ناوړه اغیزه لری .

داولاد دزیږولو او مور ګلوی ډیره ښه او مناسبه دوره د ښځو لپاره له شل کلنی څخه تر پنځه دیرش کلنی پوری تعینه شوی ده .

اود پلار لپاره تر ځلو یشت یا ځلور ځلویشت کلنی پوری اجازه ورکړل شوی ده.

هغه کوچنیان چه دوالدینو سن یی له ذکر شوو کلونو څخه اوښتی وی ډیره برخه یی په ولادی‌ناروغیو اخته وی او وده یی دخپلو همزولو په نسبت ډیره وروسته پاته کیږی او بالخاصه په هغه صورت کی چه مور ډیره ځوانه اوپلار ډیر زوړوی دعمر دا فاحش فرق ددوی کوچنی په روغتیا باندی ډیره ناوړه اغیزه لری.داسی کوچنیان اکثرا په ولادی ناروغیو مصاب دی.خودا باید ووایو چه استثنات دلته‌هم‌ځای لری‌او کله کله سره له دی چه د سن فرق تر اندازی زیات هم وی سالم اوروغ کوچنی دنیاته راځی .

پاتی په ٥٦ مخ کی



فانتزی علمی

از تاریخ ۱۵ تا ۱۷ می سال‌گذشته محفلی علمی بمنا سبت هزار مین سال تولد ابو ریحان بیرو نی و پنجصدمین سال تولد نیکو لای کوپر نیک در مسکو تشکیل گردید. د رجلسه دانشمندان سر شناس، ریاضی دانان، ستاره شنا سان، مور خان، جیو لو جستان، فیلسوفان وچهره های شنا خته شدهٔ دیگر ساحات‌علوم از سرا سر اتحا د شوروی وممالك دیگر اشتراك نموده بودند تا سهمی را که‌این دودانشمند بزرگ به گنجینهٔ دانش جهان‌افزوده اند، مورد ار زیابی قرار دهند.

محفل توسط اکا دیسین ب .م. کید رون افتتاح شد. او طی بیا نیهٔ خود گفت: ما مسرت داریم که درین جلسه علمی ـ جشن سا لگردبیرونی وکوپرنیك، دو سیمای تابناك‌روزگار گذشته اشتراك نموده ایم. ا گر بیرونی ستارهٔ شرق است، کوپرنیك ستاره غرب است. ما بخود میبا لیم که‌این دو ستارهٔ فرو زان، در ینجا.. درمجمع دانشمندان باهم مو ا جه میگردند...

وی در مورد نقش بزر گیکه کشفیات علمی بیرو نی وکو پرنیك در تکامل و گسترش دانش جها نی ایفا نموده به تفصیل سخنرانی کرد. سپس کار اسا سی جلسه آ غا ز یافت و دانشمندان یکی بعد د یگر به‌ایراد خطابه ها و خواندن مقا لات علمی خویش پیرا مون دو دانشمند شهیر پرداختند.

* * *

من از موقعیکه در یکی ازگوشه های تالار بزرگ اشغال کرده ام بسی خرسندم ، زیـرا از آنجـا منظره ادیتوریم عملی کا ملا زیر نظر قرار دارد ... در سمت های چپ و راست هیئت رئیسه مجلس پو رتریت های بزرگ بیرو نی و کوپر نیك نصب است .

چنین بنظر میرسد که هـردو دانشمند باقیافه های نورانی‌خویش اندیشه هایی با خود دارند و می‌ـ خواهند چیز هایی بیکدیگر ابـراز دارند .

بالاخره محفل پایان‌یافت‌وما پراگنده شدیم . شام شد ، شب فرا رسید تصورات عمیقی در باره ایـن دو دانشمند مرا در خود فرو بـرد ، حتی قبل‌از آنکه‌بخواهم هم‌نتوانستم ازگرداب این‌اندیشه‌ها بیرون‌روم...

* * *

... اینك آنها هر دو ... هر دو دانشمند ... نمیدانم رئیس جلسه برای‌شان موقع صحبت داد و یا اینکه خود آنها درخواست کردند.. این را بدرستی نتوا نستم پی‌ببرم.. اما آنها هر دو از چوکات پورتریت های خود جداشده روی صحنه قدم گذاشته و آهسته آهسته درحالیکه صدای عصا های شان شنیده‌میشد، نزدیك تریبون با هم مواجه‌شدند.

کوپرنیك شاید از رهگذر اینکه جوانتر بود در برابر بیرونی‌تعظیم بجا آورد . هر دو ما نند اشخاص، بسیار آشنا با هم مصافحه کردند و از حال همدیگر جویاگردیدند و بدون درنگ بمو ضوعات علمی‌وارد شدند . اساسا مسا یلی که درطول قرنهای طولانی گذار از «ژئـو ـ سنتریزم» (نظریهٔ غیر علمی دایـر براینکه‌زمین‌مرکز کاینات استواجرام سماوی بشمول خرشید در اطر اف آن میچرخد ـ مترجم) به «هیلیو ـ سنتریزم» (نظریهٔ علمی مرکز یـت آفتاب که توسط کوپرنیك با ثبات رسید ـ م)مورد علاقهٔ دانشمندان قرار داشت ، مطرح بحث قـرار گرفت .

بیرونی :

بیرونی : آفرین برشما ! در راه حل معضله ای که سخت مرا بخود مشغول میداشت بسی رنج بردیدو توانستید «هیلیو سنتریزم» را به درجهٔ یك پرابلم علمی ارتقا دهیدو سر انجام بحل قاطع این پرا بلـم پیروز شدید .

کوپرنیك :

بدون گفتگو در پیروزی این امر ، سهم شما نیزبسی بزرگ وچشمگیر است ... من در یو نیورستی«پدوآ» علم طب آموختم . در یونیورستی ما مانند تمام یونیورستی های اروپـا علم طب را از روی کتاب «القانون» «ابن سینا تدریس میکردند و چون سخن از فارمکولوژی میر فت ، پروفیسور ما معلو مات خویش را در بارهٔ کتاب «الصیدنهٔ» شمابرای مابه تفصیل بیان میکرد . مناظرهٔ شما را در باره سا ختمان جهان با ابن سینا و عدم توافق شما را با برخی از نظریات ارسطو نیز از همان استاد خود شنیده ام . اما هزاز افسوس که در آن روز گار جز آثار ابن سینا و الخوار ز می و الفرغانی ، آثار دا نشمندان‌دیگر بزبان‌لاتین ترجمه‌نشده بود ..اکنون سه روز است که درین جلسه‌راجع به سهمی که شما در ترقی علوم گرفته اید ، با معلومات تازه آشنا میشوم .. حالا این فکر که‌میگفتند میراث علمی با گذشت زمان ارزش خود را از دست میدهد ، نادرست از آب در آمد وما می بینیم که در اطراف رساله های شما بحث‌صورت میگیرد و اکنون پس از هزارسال نسبت به پنجصد سال بعـد از شما ، میراث علمی شما بیشترراه شهرت می پیمایدو احسا س‌ضرورت نسبت باآن روز افزو نست .

بیرونی :

واقعا زمان اعجازانگیز است .. زمان دوره های ما را از هم جد اساخته بود واکنو ن هـمو است که ما را بهم پیوند داده ودر یکجا گردآورده است . زمان‌مایهٔ حرکت جهان بوده شباهت بطنابی دارد که بگوسفندی بسته باشند و توسط آن گوسفند را بحرکت وا دارند : جهان‌وابسته بزمان است .

کوپرنیك :

تشبیه بجایی است .

بیرونی :

دانشمندان انواع دانش رابیاری زمان فرا گرفته اند . دانش زادهٔ زمان است . آنها فقط با گـذشت زمان آنچه را که نمیدا نسته اند، دانسته اند و آنچه را کـه مجال اظهارش را نداشته اند ، اظهـار داشته اند و دانش آنان بعد ازآنکه پیرا مونش حرف زده اند و به قید تحریر آورده اند ، بدیگران منتقل گردیده و انتشار یافته و بدین‌سان با گذشت زمان به غنای نطق‌ودانش انسانی افزوده شده است .. حالا من و شما مهمان این زمان شگفت انگیز شده ایم . اکنون با گذ شت زمان مراسم جالبی بعنوان «جشن‌ـ سالگرد» معمول گردیده که‌درزمان‌من وجود نداشت و اگر قرار می بـود چنین مراسمی بر گزار شود ،طبعا مشکلاتی عرض وجود می نمـود : تقویم ها نا همگون بودند و یکـی با دیگری سر نمیخورد .

کوپرنیك :

در زمان ما هم مراسم سا لگرد انجام نمی یافت . اگر قرار می بود چنین مراسمی گذارنده شود ، در آنصورت بدون تردید ناگزیر بودیم برای هما هنگ ساختن تقویم های یونان ، قبطی ، سریانی ، خوارزم‌و عموم تقاویم موجود در جهان به‌یك نقطهٔ معین زمان ، از قاعده ای که شما درین زمینه داده اید ، استفاده نماییم .

بیرونی :

طبعا «هیلیو سنتریزم» شماتامین این محاسبه را آسان میسا خت .. بالاخره معلوم شد که شب و روز و ماه و سال ، محصول حر کت زمین اند .. اکنون ما میدانیم کـه چون همیشه حالات اجرام سما وی نسبت بیکدیگر دستخوش تغییـر

اند ، لذا حالت موجود در یك زمان معین با حالتی که در زمان معین دیگر برای آنها دست میدهد ، با هم شباهت ندارد .. مغز انسان که در جریان زمان رشد نموده و راه تکامل پیموده است ، متکاملترین دستگاه در طبیعت می باشد .

کوپرنیك :

سخن درست گفتید . دوسیستمی که برای تو ضیح جهان پدید آمده اند ، دارای هزاران سال سابقه تاریخی می باشند . مغز انسان استعداد آنرا داردتا مرا حل مختلفی را که این دو سیستم پیموده ند، تا جایی که خوا سته باشد مورد سنجش قرار دهد .

بیرونی :

علاوه برین مغز انسان توا نا یی آنرا داشته است تا زمان بزر گ گذشته را طورفشرده منعکس سازد. چنانچه طی جلسات همین سه روز توانستند و قایع هزار سال قبل و پنجصد سال قبل را بر یك اساس منطقی به تفصیل شرح وبسط دهند .. شما کدام هیلیو سنترلیتها (طرفداران مرکزیت آفتاب) را به خاطر میاورید .

کوپرنیك :

من در رساله خود نام فیلولی هیکیتاس ، ایکفانت ، هر کلیت و کیلیله را نام برده ام .

خودم بیشتر به مکتب فیلو لی منسوب بودم . این دانشمند پیرو- فیا غورث که گفته بود زمین سیاره متحرك بوده دارای چند ین نو ع حرکت می باشد - ریاضی دان و دانشمند با استعدادی بوده است معروف است که افلاطون برا ی دیدن وی بایطالیا سفر کرده بود .

بیرونی :

خوب . علاوه براینها باید استاد- ارستاك نیز برای شما معلوم میبود، چرا از وی نام نبرده اید ؟

کوپرنیك :

بادر نظر داشت یك ملاحظه.. اساسا طرفداران خر افات پسند و منعصب (ژئوسنتریزم) تحمل شنیدن نام اورا نداشتند . من نمیخواستم فرضیه هیلیو سنتر یزمی که درصدد ایجاد و تکمیل آن بودم قبل ازتولد نابود شد ، لذا عمدا چنین کردم ، یعنی از گرفتن نام او خود دار ی ورزیدم . این موضوع را برای اولین بار بشما اظهار میدارم .

بیرونی :

منهم باری ناگزیر شدم اینطور عمل نمایم : توضیح مسئله اساسی هیلیو سنتریزم در آن روز گارخیلی خطر ناك بود من ، ناگزیر بودم عقیده خود را درین زمینه د رکتاب خود «القانون المسعودی» بنام شخص دیگری ثبت نمایم و چنین بنویسم: من با بزرگترین ستاره شناس زمان خود صحبت کردم ...

کوپرنیك :

باید گفت که آن شخص خود شما بودید ...

بیرونی :

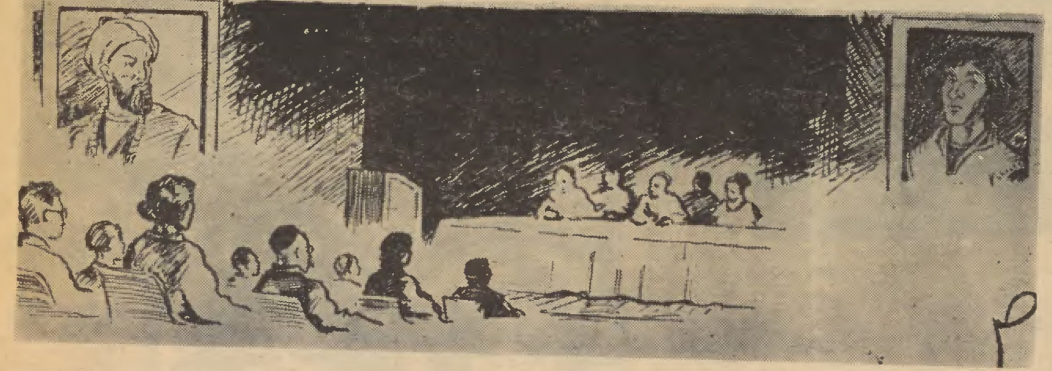
او اینطور گفت : هرگاه سنگی را راسا بلند برده رها سازیم ، در محل شرقیتر از موضوع پیشین خود سقوط خواهد کرد .

کوپرنیك :

اندیشه شگفتی انگیزی است .. حرفی است بغایت دقیق و پرمحتوی هر گاه این تفکر شما در آن زمان برای من معلوم می بود ، بدون تردید ازآن بموقع سود میبردم وازدرازی زمان اثبات تیوری هیلیوسنتریزم بر اساسات فزیکی، تاحدی کاسته میشد .

بیرونی

کیپ پارك و بطلیموس کوشیده اندوحرکت ستارگان آسمانرا



باری مویلهای هندسی تقسیم نمایند در شرق تقلید ازوی علایم«مقداری» بکار برده شده است .

کو پر نیك

کار د رستی کر ده ا یـد من اسکوبیهای ستاره شناسان یونانو قرون وسطای شرق را بهم پیوند داده از هندسه ومثلثات طور یکجایی استفاده کرده ام .

بیرونی

طو ریکه د ر جلسه گفته شد علومی نظیر میخانیك اجرام سماوی و دینامیك کاینات برای هر دوی ما هم نامعلوم بوده است .

کوپرنیك :

چنین است . این رشته های جدید دانش را دانشمندانی چون کپلر ، گالیله ، پنوتون ایلیر وریگر پژوهندگان و انجنیران همز ما ن سالگرد ما آفریده تکامل بخشیده اند .

بیرونی :

باید در برابر آنان اذعان کرد اصلا تاریخ علم چنین بود وپیدایش علوم جدید گذار از یك ماهیت به ماهیت دیگر را افاده می نموده است سیستم شما نه تنها حرکت زمین و سیارات را بدور آفتاب تصو یر میکند ، بلکه در عین زمان گذار از پدیده به ماهیت واز ماهیت در جه یك بماهیت درجه دو را نیز افاده می نماید .

کوپرنیك :

اما اثبات مر کزیت و حرکت زمینی بدین بزرگی و سنگینی کار یك فرد نبود . این مو فقیت نتیجهٔ فعالیت های دامنه دار دانشمندان قبل از من واز جمله شما و ثمره ترقیات انسانی می باشد چنا نچه پروفیسور ایدیلسون گفته بود : تا دوران رنسا نس تعداد کسا نی که با بطلیوس همعقیده نبودند ،انگشت شمار بود .

مثلا در قرن پنجم مرسیان کپیلله عقیده هرکلیت را باز هم به جلو میراند ، درقرن دهم یکی ازنمایندگان بزرگ مدنیت آسیای مر کزی - بیرونی (۹۷۳-۱۰۴۸) با انکشاف دادن افکار ارستارك در باره حرکت زمین سخن میگوید و در قرن ۱۵ نیکولای کوزانسکی (۱۴۰۱-۱۴۶۴) بحرکت زمین بحیث یك سیاره اعتراف میکند .

بیرونی :

طبعا ایدیسون در باره کار های من طور مبالغه آمیز حرف زده است.

کوپرنیك :

طوریکه شنیده ام اندیشه شمادر بار هساختمان جهان نه تنها با ژی سنتریزم ،بلکه باهیلیو سنتریزم من نیز فرق داردوحتی بانظر برونو هم متفاوتست .

بیرونی :

من هنگا میکه با ابن سینامناظره میکردم ، چنین سوالی بوی متوجه ساخته بودم «چرا ارسطو آنانی را که وجود عوالم دیگر را ممکن دانسته اند ، نکوهش کرده است؟»

کوپرنیك :

خود این سوال شما متضمن مفهوم بزرگی است که خارج از دایره ژئو سنتریزم قرار میگیرد . شما گفته اید : آنچه موردعلاقهٔ من است ، عوالم عادی نیست ... در خارج از جهانی که ما زیست می- کنیم ، عوالمی جداگانه با طبایعی جداگانه وجود دارند . این طبا یع جداگانه شما را از سایر هیلیو - سنتریست ها یك گام در جهت مثبت میبرد .

بیرونی :

من به منظور ترویج عقیده خویش چنین نوشته بودم : فرض کنیم عوالم دیگری نیز باخصوصیات دنیای ما وجود دارند ، در آنصورت سا ختمان آنهاطوری است که حرکات شا ن را جهات متضاد از همد یگر صورت میگیرد .

کوپرنیك :

این فکر شما دیباچهٔ تیوری عوالم دارای حرکات متضاد است می بیند که این تیوری اکنون چقدر طر ف علاقه و دلچسپی دانشمندان قرار دارد :

بیرونی :

اساسا مقصد من این بود تا عناصری که درخارج از دا یره ژئو سنتریزم قرار دارند بشناسم.

کوپرنیك :

به عقیده من فرضیه یو .شلیکس دانشمند معاصر ، ادامه همان نظر شما می باشد .

بنابعقیده او در عرصهٔ ما حول جهان ما ، میدان جاذبه به حیث عکس العمل در برابر اخراج فوتونها

بقیه در صفحه ۶۶



تزئین میز نانخوری

برای چیدن میزنانخور ی سلیقه بیشتری بخرج دهید ، زیرا اگرغذا خوب‌ولی درچیدن آن سلیقه بکار نبرید ،زیبنده نیست هما هنگی رنگها را در سر میز بخاطر داشته باشید .

فاصله چوگی ها را در اطرا ف میز درنظرد اشته باشید تا همگی راحت باشند .

نمك ومرچ دانی های خود راقبل ازگذاشتن روی میزببینید که خالی نباشد .

باید آنها را طوری پر کنید که جای هم برای هوا وجود داشته باشد تانمك به‌آسانی از نمکد ان بریزد .

گذاشتن یکدانه گلدان با گلهای قشنگ فصل به‌زیبایی میزنانخوری تان می افزاید .

ظروف غذا راطور ی روی میز بگذارید که به دسترس همگان باشد میز نانخوری را طوری قرار دهید که چراغ سقف اتاق درست وسط میز آویزان باشد که نور آن

بقیه درصفحه ۵۸



آرایش مناسب

آرایش چهره هنگامی بر زیبایی صورت تان می افزاید که هماهنگ و مناسب انتخاب شوند .

قبل از استعمال لوازم آ را یش باید به‌رنگ پوست تان‌توجه داشته باشید، چنانچه اگرپوست زردرنگی دارید هیچگا هنبا ید از کریم ویا پودر با رنگهای تیره استفا ده کنید ، بلکه باید آنرا کمرنگ انتخاب نمائید .همچنا ن استعمال لبسرین نارنجی ویاسرخ تیره اصلابا پوست تان هماهنگ نیست ، و می توانید از لبسرین صورتی و یاگلابی کمرنگ استفاده نمائید سایه چشم بهتر ست آبی روشن باشد . اگر پوست سرخ رنگ و حساسی دارید هر گز بدون پوششس آنرادر معرض آفتاب قرار ندهید .

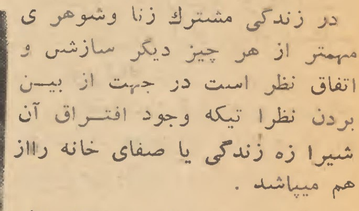
در صورت داشتن چنین پوستی‌در مورد انتخاب رنگ‌کریم ویاپودر باید بسیار دقت کنید .

انتخاب پودر ویا کریم به رنگها ی‌تیره به چنین پوستی اصلا مناسب

بقیه درصفحه ۵۸

نکاتی درسو ردزندگی مشترك خانوادگی



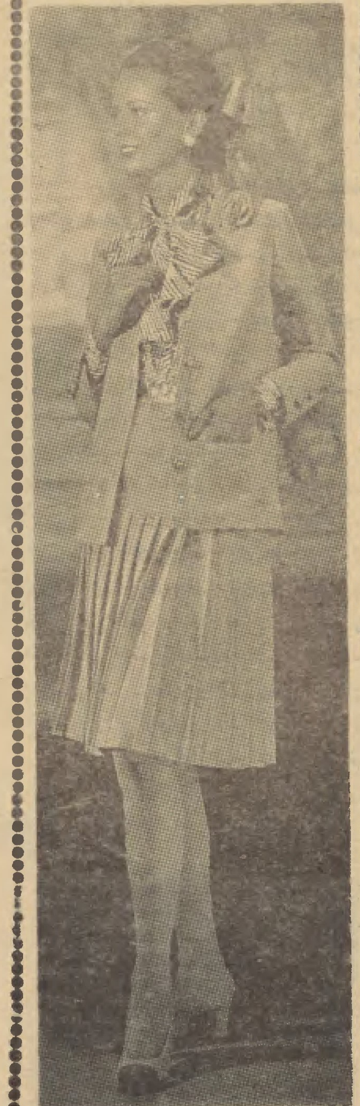


در زندگی مشترك زنا وشوهر ی مهمتر از هر چیز دیگر سازشں و اتفاق نظر است در جهت از بین بردن نظرا تیکه وجود افتراق آن شیرا زه زندگی یا صفای خانه رااز هم میپاشد .

چطور میتوان تفاهم و اتفاق نظر را در بین یك زن و شوهر جوا ن که تازه زندگی نوینی رابنیان نهاده اند ، با پایه های مستحکمی پل زد .

بقیه درصفحه ۵۸

یک مدل لباس بهاری



درفوق یک مد ل لباس بها ر ی قشنگ بر ایتان انتخاب کرده ایم، دامن وجاکت ازتکه ساده وبلوز از تکه گلدار نازک میباشد .

مادر و کودک :

تختخواب طفل نوزاد

نوزاد باید تختخواب جدا گانه داشته باشد ، خوا باندن طفل در رختخواب مادر دو عیب اساسی دارد : اولا از نظر طبی عمل‌صحیی نیست زیرا احتمال دارد کودك در معرض خطر میکرو بها ی مادر قرار گیرد . ثانیا ممکنست زیر بدن مادر خفه شود که متاسفا نه گاهگاه اتفاق می افتد .

برای نوزاد تان تختخواب بچگانه چوبی تهیه کنید که تاسن ٤ تا ٥ سالگی مورد استفاده قرار گیرد .

این تختخواب باید داری چها ر دیوار بلند باشد تا بعد ها مانع افتادن کودك بپائین نگردد .

شرط لازم چنین تختخوا بی آنست که بتوان اجزا یش را از هم جدا کرد تا درز های آن قابل پاك کردن باشد . رختخواب نوزاد باید یك دوشك سخت باشد تا موجب تغییر شکل بد ن طفل نگردد . بعلاوه دوشك نامبرده چند لحاف کوچك و یك روکشی نازك نیز لازم است .

نکته های سود مند :

سبزیجات

برای اینکه سبزیجات بخصو ص‌پالك چندین روز کا ملا تازه با قی بماند آنرا پاك کنید ولی نشوئید بعدا در یك ظرف پلا ستیکی یا شیشه ای قرار دهید و سرش راکاملا محکم ببند ید و ظر ف مذکور را در یخچال‌بگذارید ، در اینصورت‌سبزی مذکور مد تها تازه خوا هد ماند .

بوی ماهی :

هر گاه با شستشوی ماهی دست‌هایتان بوی ماهی گرفت ، برای از بین بردن این بوی با یك عدد لیمودستهایتان راما ساژ د هید.

ظروف شیشه ای :

بر ای اینکه ظر و ف شیشه ای تان بخصوص گیلاس پیاله و.. پاك ودرخشان شودبعدازشستن آنها ، چند قطره سرکه و یا آب لیمو درظرف آب انداخته ظرفهارا آب کشس کنید .

آشپزی :

خوراک ماهی

مواد لازم برای شش نفر: یك کیلوما هی- کمی روغن- مرچ و نمك بقدر ضرورت ـ گشنیز وچندعدد لیمو.

طرز تهیه : ماهیها را پو ست کرده بشوئید ، رویآن نمك ومرچ بپاشید و مدت‌نیم ساعت در یخچال بگذارید . بعدا ماهی ها را درروغن سرخ کنید ،سپس آ نها ر ادر ظرف نانخوری چیده، برای تیزیین بیشتر گشنیز راخورد کر ده همراه با لیمو حلقه ـ حلقه شده روی آن بگذارید .

۳مد تازه برای آرایش موهای کوتاه

آرا یشگران پاریس بـرای آرا یش‌مو های دختران جوان در بـهـا رامسال اغلب مد های فرفری ارائـه داده اند . مدل مـو ها از سابق‌کوتا هتر است . مدل های که دراینجا می‌بینید ۳نمونه از تـازه ترین آرایشس موی است که امیـدواریم طرف توجه تان قرار بگیرد .







یاد داشت دوم : آداب معاشرت

در گوش با هم صحبت نکنید

یکی از خوانند گان مجله ضمن مکتوبی در این هفته از رویه بعضی جوانان انتقاد نموده مینو یسد : یك هفته قبل در منزل یکی از دوستان جمع بودیم و مجلس ما تا اندازه گرم و صمیمی بود اما درین میان یکی دونفر که نمیخواهم اسمشی را ذکر کنم آداب مجلس را رعایت نکرده با وجودیکه مجلس مابه‌تمام معنی خودمانی‌بود ، دورتر از رفقا گرم گفتگو بودند وچنین نشان میدادند که صحبت ها ی شان خصو صی بوده که دیگران نباید بشنوند .

این‌درست‌است که‌صحبت های‌خصوصی درجمعیت نباید گفته شود ولی‌این هم درست نیست که آداب مجلس را رعایت نکرده در گوشی همدیگر صحبت نمایند. باور کنیدکه مجلس

بقیه در صفحه ۵۹



کورس رسامی برای اطفال

کارهای که‌در اینجا بـه نمایش ـ گذاشته شده است دریك کو ر س سامی برای شانزده نفر افغان کـه که‌سن شان از هفت تاپانز ده‌باشد بوجودآمده است.

این کورس هفته دوبار از شروع ماه جنوری در گویته انستیتوت ـ ادامه دارد نمایشگاه طرزهای مختلف کار رانشان میدهد که اطفال در آن رهنمایی میشود برعلاوه این‌نمایشگاه طرز تفکر اطفال‌واستعداد هنری آزاد آنها رانشان میدهد.

یك تابلوی که از ابتکارا ت خـود یك‌طفل میباشد اورادر حال تلاش ومجسم ساختن دنیای خودش‌میسازد دنیای راکه خودش حس میکندبرای یکی این دنیا یك محیط خوشی‌برای دیگری سرزنش کننده وبرای سومی یك‌دنیای پر ازراز هاوقدر تها ی عجیب است .

هرقدر که آزاد و غیر مستقیم‌حس طفلی روی تابلو مجسم شو د بـه همان اندازه کلانسالان را متو جـه میسازد .





بدبینی و خوشبینی

بطور عموم‌میلان انکشاف اجتماعی از طفو لیت تا کلانی از دلچسپـی فوق العاده احسا ساتی بسمت یـا سویه متوازن وآبجکتیف است .

با آغاز بلوغ جوانان بر روابـط وفشار های‌اجتماعی سخت حساس میشود به همین مناسبت است که جوان میل می نماید که به مقررا ت جمیعت خود بیشتر مقیدو پابندی نشان دهد .

انحرا فات از طرز نشست و بـر خواست و فیشـن جمیعت دردناك ثابت میشو د پسر یـا دختر جوان میکوشد مانند اقرا ن خود لباس بپوشد مثل آن صحبت نماید بساعت تیری های مشا بـه دست زند هرقدرسن بیشتر میگردد جوان می آموزد که به پاره انگیزه ها عکس العمل نشان دهد وبـه بعضی نه. اعتماد واتکا بنفس زیاد شده میرود جوان سعی میکند خود را ازدیگران بی‌نیاز نشان دهدمعلم باید این سابقه های قوای اجتماعی رابشناسد وطبق آنها باجـوان کار نمایند.



جوانان وروابط خانوادگی :

تربیه طفل تنها مربوط به مادر نیست

جوانان عزیز :
در این هفته میخواهیم یکی از جمله صدها رابطه که‌بین‌خانواده‌ها موجوداست‌خدمت‌شما تقدیم‌نماییم‌و امید واریم که طرف دلچسپی شما قرار گیرد .
موضوع این هفته ما تربیه طفل است . در بعضی از خانواده ها دیده شده که تنها مادر را مسئول تربیه طفل دانسته و پدر خانواده ازین وظیفه شانه خالی می کند و تمام مسولیت ها را بدوش ما رد میگذارد . اگر در آینده احیانا طفل شان بدخو بار می آید تنها مادررا سبب این کار دانسته وپدرخانواده خررا اصلابی مسئو لیت میداند.
در حالیکه تربیه فرزند شان تنها بدوش مادر نبوده بلکه پدر هم مسو لیت مشترك و مساوی د ر قسمت تعلیم و تربیه دارند که نباید از این وظیفه خطیر چشم پوشی نماید زیرا به تجربه ثابت شده که اگر پدر خانواده در قسمت تعلیم و تربیه فرزندان شان‌مسولیت احساس ننموده و تنها مادر را مکلف به تربیه و تعلیم فرزند میداند اغلبا فرزند ایشان بی تعلیم و بی تربیه بار می آید . پس برا ی اینکه فرزندان شان در آینده افراد سالمی به بار آیند پدر و مادر در قسمت تربیه و تعلیم آنها سهم مشترك داشته و نباید این وظیفه مقدس‌را سطحی و پیشس پا افتاده بنگرند مخصو صا توصیه ما برای خانواد ه های جوانیست که تازه تشکیل خانواده راداده اند اینست که این مسایل رابدقت مورد توجه دا شته باشند .



یک نامه از چند نامه

پدیده های زندگی

زندگی یک وحدت پاک و مقدس است

ـ زندگی یك تلاش دایمی برای نایل شدن به آرزو هاست .
ـزندگی جز خواب وخیا لی بیش نیست .
ـزند گی‌پراز اندیشه های گوناگون وغیر ثابت است .
ـ زندگی یك رویای دلپذیر اماتوام با تلخی هاست .
ـزندگی فقط یك امید کوتاه وزود گذر است .
ـبعضی گفته‌اند:دلبستن به‌زندگی کاری است احمقانه زیرا چیز یکه به انسان وفا نداشته باشد دلبستن به آن کاربیهوده است‌اما از زندگی با وفا تر چیست ؟
ـ من زندگی را دوست میداشتم در صور تیکه برایم ثبات پیمان جاویدانی میداد .
ـمن از هر لحظه زندگی حد اکثر استفاده میکنم زیرا میبینم که ازمن به شدت میگریزد .
ـ انسان در لحظات آخرین قدر زندگی را میداند وبا حسرت و افسوس بان وداع میکند .

(فرستنده :نریمان ،ن)

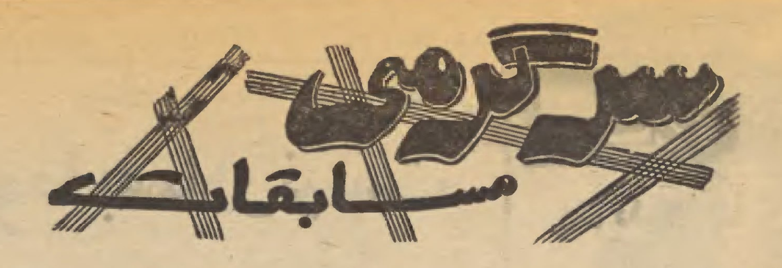
صحت وزیبایی

چند حرکت زیبا برای نرمش‌عضلات و برای اینکه اندام زیبا داشته باشید .
آنانیکه میخوا هند ، صحت‌خوب‌و اندام زیبا داشته باشند این چند حرکت را هر روز قبل از صرف‌چای صبح برای پنج دقیقه تمرین نمایند و باید هر حرکت حداقل‌سه تا پنج مرتبه تکرار گردد توجه شود که این حرکات بدون‌وقفه‌هرروز تکرار گردد.
زیرا سکتگی در ورزش نه تنهابرای صحت خوب نبوده بلکه برای سلامتی نیز ضرر دارد.

عقاید یك مرد خوشبخت درباره

زن‌و زناشویی

یك شوهر خوشبخت دربارهٔ زن‌وازدواج وزندگی چه عقاید ونظریات دارد وچگونه‌به این مسایل فکر میکند؟
لطفا به این نکات جالب توجه کنید.
* من هرگز به شوهری برخورد نکرده‌ام که قدر زنی راکه‌خوب آشپزی بداندنشناسد وازاینکه زنش غذاهای خوب می‌پزدخوشحال نباشد .
* زنی که کار میکند هدیهٔ آسمانی‌است که نصیب مردی میشود.
* خو شبخت تر ین مردان مجرد نیز نمیتوانند خودرا ازیك مرد زن‌دار خوشبخت سعادت مند تر بدانند.
* صبح دیر از خواب برخاستن کاربدی نیست، بشرط اینکه زن آدم صبح زود برخیزد.
* دراین دنیا هیچ‌موجودی کامل‌وبی‌عیب ونقص نیست .
* برای یك مرد زندار اشتباهی بزرگتر ازین نمیتوان شمرد که در حضور زنش‌اززن زیبایی تعریف کند.
* یك زن باسلیقه همیشه زیباست.
* بعد از هرغذا از زن‌تان بخاطر دست پختش تشکر کنید.
* یك مرد باید دیوانه باشد تاهمه حرفهایش رابزنش بگوید.
* هرگز از اوجود دشمنان زنتان برضد او استفاده نکنید.
* اگر عادت اداريد که تلفن را درکنار تخت خود قرار بدهید همیشه‌آنرا درطرفی‌که خودتان میخوابید بگذارید نه‌بالای سرزنتان.
* هیچ وقت زیاد از همسر تان حساب نگرید واگر حساب به شما پس میدهدزیاد درجزئیات آن دقت وسخت گیری نکنید.
* زنی که غا لب اوقاتش را درمغازه میگذراند و در جستجو ی یك شیئی ساده ساعتها از این مغازه به آن مغازه میرودزن بدبختی است .
* تصور نکنید او قاتی که زنتان حرفی نمیزند مشغول فکر کردن است .



جدول کلمات متقاطع

افقی :

۱ـ ۳۶۵ روز ـ همهٔ مادعا میکنیم که ۰۰۰ـ یکی ازمعروفترین آثار لامارتـین ـ۲ـ از خوانندگان رادیو ـ هنرمند بزرگی که‌چندی‌قبل وفات یافت ـ ازآلات موسیقی ـیـك رسم ـ دوست ورفیق ـ جامهٔ نامه ـ۳ـ امروز(پښتو) نمی‌شنود ـهرچه دید بیندل کند۰۰ـریسمان است اما جای اسبها رانیز میگـویند ـ از امراض خطرناك ـ خوردنی شیرین ـ پرندگان دارند ـ مرغ‌بی سر ـ تکرار یك حرف ـ۴ـاین هم‌ازخوانندگان رادیواست ـحرف ندا ـ دور ی ازیارودیار ـ مـعکوسش بواست ـار اقارب مادری ـ۵ـ مادهٔ انفلاق کننده ـ پیر نیست ـ آبادی ۰۰۰ زویرانی ماست ـ از فـلا سفهٔ معروف فرانسه ـهمیشه‌می‌نالد ۶ـنفع ـآنرابه غنچه تشبیه میکنند ـخالی (پښتو)ـتـکرار یك‌حرف ـاز آنطرف دوپانزده ـخـودم ـ از علامات جمع(عربی)ـ ازپرندگان ـ نام یکی ازشعرای بزرگ معاصر جامی اما با املاء غلط ـ۷ـازخوراك های وطنی ـده (پښتو) ـ باکبوتر باز باباز ـفاصله ـ بدون آن روان است ـ نقاش وکفاش هردو دارند ـ۸ـ قلب ـازپوشیدنی ها ـ یك‌ولایت مشهورافغانستان فرود آمده ـرنگی است ـ ازاعضاءبدن ـ۹ـ حصه‌ای ازکشور ـ۰۰ نعمتی است هـدیـه فرستاده ازبهشت ـعلامت تعجب ـ یك (پشتو) انگور ـ دیوبدون‌سرـمن وتو ـ مایع‌نوشیدنی وضروری ـیکی از سر سبز ترین منا طـق کشور ـ۱۰ـ ازنامهای دخترانه ـآهسته ـ از پرندگان پستاندار ـبه‌دستمایهٔ خود نگاه‌کـن نه‌به.. ات ـگل‌داغدار ـطلا ـ پایتخت‌انگلستان ـ۱۱ـ نقره ـ نوشیدنی گرم ـمعکوسش کهنه نیست ـهم درباران وهم درآفتاب بکارمی‌آید بینارا نابینا میسازد ـ از میوه های لذیذ ـنهی ازآمدن ـ۱۲ـ منسوب به‌گم ـ محکم نیست و شورمیخورد ـ تهی ۰۰۰ رفتن به‌ازکفش‌تنگ ـ ماه پنجم عیسوی ـ اسم ـ نیمهٔ آخر ناول ـ ازسبزیجات است ـ۱۳ـ عاشق منیژه ـ غـم نیست ـ ازپرزه‌های ساعت ـمریض ـ شا عر بزرگ فرانسه ـ نا م رهنما یی که مدتی رادرشکم ماهی زند گی‌کرده ـ۱۴ـ هرگزدمی ز۰۰۰ توغافل نبوده‌ام ـ یك حرف یونانی که برای نشاندادن یك‌مقدار بسیار کـو چـك استعمال میشود ـ فضا ـاز واحد هـا ی وزن ـ آخرین نقطهٔ یك کار ـیگانه ـ از اصطلا حات شطرنج ـ۱۵ـ آب منجمد ـ راه کوچك ـاز اشارات ـطهارت ـ نوشتهٔ‌موسیقی ـ دربین ـ ـست است ـ تکرار یك حرف ـ۱۶ـاگر چپه کنید میتوانید عکسها رادر آن جـای دهید ـ یکی ازپیمان های نظامی ـازخوانندگان مشهو ر رادیو ـ حرف بی معنی ومفهوم ـ از خوانند گان هندی ـ۱۷ـ ازفلزات ـ در همهٔ دنیا ازبهترین رژیمهاست ـ انسانی که فاقد دیداست ـ معکوسش سایهٔ (عربی)ـ۱۸ـدست عربی ـ حرف سلب ـ۱۹ـ۲۰ـ۲۱ـ نیزـ در شمارهٔ هشت هم آمده ـ۲۲ـازکلمات ندائیه از داستان نویسان مشهور وطن ـ رهبـر ارکستر بزرگ رادیو ـ تکرار حرفی ـ۲۳ـ گوینده این شعر : دیدی از دوزم ودانسته تغافل کردی، خوب کردی که ترا خوب‌تماشا کردم ـ شقایق ـ دگر گونی ـ موتر باربر ـ دو ستان ـ۲۴ـ گشودن مشکل ـ طبیب فا قد طب ـروز نیست ـ ریاضی دانی که‌به شاعری بیشتر شهرت یافته ـباده ـقند سیاه ـ بی موی ـ۲۵ـ دوست ـ یکه هزار ویك صـد و یازده ـاین هم نام دخترانه است ـ قلب ـ خودت خودم ـ تکرار حرفی درچهار خانه ـ می سوزدو میسازد وخانه هارا روشن میکند ـ۲۶ـ از حبوبات ـ معکوسش مایع وگـا ز نیست ـ عاشق رابعه ـ اصلی وبنیادی ـ هنرپیشه ای ازخارج ـ ازسبزی های ترش کوهی ـ۲۷ـ فرزند زمین ـ چوب بی سر ـ یکم ـ بشنواز ۰۰۰۰۰ چون حکایت میکند ـ امر مغشوش ـ اشاره بدور ـ زیان آور ـ۲۸ پوشیده است ـ گناه کاران را مید هند ـ حرف وسخن ـ یکی از روزنامه های کشور ـ فلم‌بی‌پایان ـ غذا رادربین آن میبزند ـ نوعی گل است ولی یك (ب) کم دارد ـ۲۹ نگاه پریشان ـ آب میوه ـ هرکه دل دارد۰۰ ۰۰دارد ـ عاشق شمع ـ ازشعرای معا صر افغانی ـ عضوی ازبدن ـ پیشوا ـ ۳۰ از کوچه های مشهور کابل ـ مخفف نا م یکی از داستان نویسان کشور ـ از علامات‌جمع ـ عصب ـآشنای بینا ـ ماه کوچك ـ مو تـر سرویس ـ از وسایل ضروری‌موتر ـازکتاب های آسمانی ـ ۳۱ ـ او ـ کاری ۰۰۰ بهسر ثواب نه سیخ بسوزد نه‌کباب ـچاق نیست حال ـ رشد ـزینت بخش باغها ـ ۳۲ ـصد هزار ـ مایع حیاتی ـ دادگاه ـ درو یش ـ امر از ساییدن ـ نصف میوه ـ۳۳ـ شاعر جوان ونو پرداز ـ عمر ـ حرف نفی دری ـ حرارت غیرعادی بدن ـکافی است ـعلا مت جمع مخاطب ـ پدر (عربی) ـ پاسخ منفـی ـدختر افراسیاب ـ ۳۴ ـ نل‌وجود ـ دشمن نیست ـ ازنطاق های رادیو ـیك کلمهٔ مهمل رخصت بی آغاز وبی انجام ـ ۳۵ـ از ـ سیارات ـ بدون حرف آخر نمیشنود ـ یکی ازدواهای یونانی ـ شبنم درهم ریختـه ـ خوب است حیف که آخرندارد ـ دلمن ـفروغ ـ۳۶ـ یازده ـ خوب نیست ـ بازهم دلمن است ـ امکان دارد ـ تاك بی ریشه ـتکرار همان حرف ـمانند به املای غلط ـ امـراز رفتن ـ ضمیر جمع متکلم ـ۳۷ ـ نامیست مقدس ـ ازولایات شمالی کشور ـ(نلرا)است تفریح ـ ازشاعران بزرگ هند که جایـزه نوبل راگرفته است ـ دهقان ۳۸ ـ مصـدر شد ـ تاریخ انقلاب افغانستان ـ ماه شـب چارده.

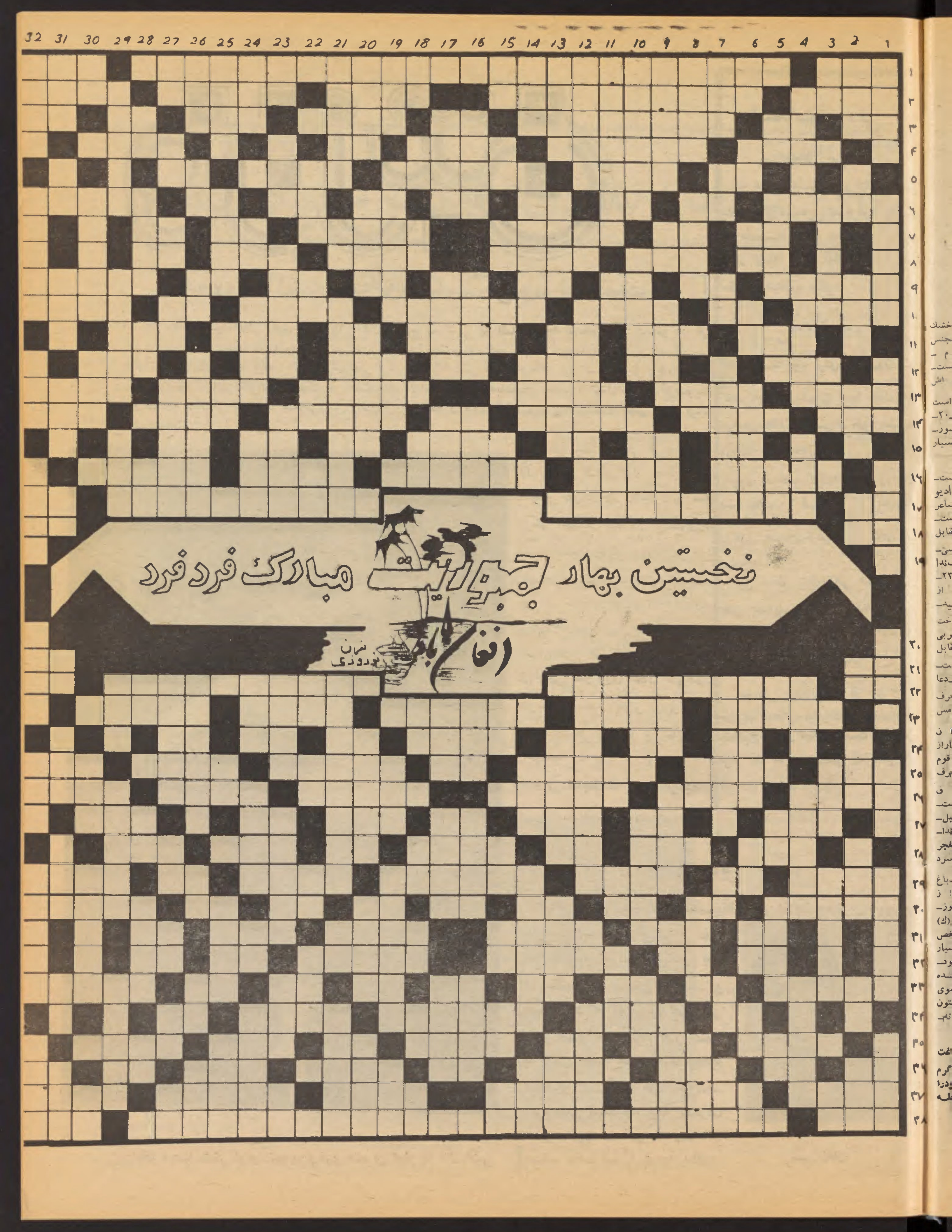
عمـودی :

۱ـغذایی که‌معمولا درهمین‌شب‌وروز ها از گندم درست مـیکنند ـ ازولایـات کشور ـ پیامبر ـ نیکو ـ زیباترین فصل سال ـ ـ گل ناامیدی ـ یکنوع ماشین چاپ ـ طـرب ـ ۲ـ ازفلزات ـریگ میده رامیگویند ـواحد پول ایتالیا ـ درپس گردن حیوانات می‌روید بند ـ میزبدون پایه ـهمنشین گل ـ شهـر عوام ـپسوند تشبیه ـیك ـ۳ـلو لـو ی نیمه ـ کشوری در اروپا ـ حرف آخـرش میبود خزندهٔ دم کج میشد ـ جنگ ـ شاعره بزرگ بلخ ـ متن میان تهی ـ ۴ ـدر بهار موج میزند ـ نوعی ازگل ـ روشنی ـچارمغز میوهٔ خوشبوی ترش ـ بدتر بود از مار بـد ـ۵ـ تور خوردن ـ یادت باشد ـ تکـرار یـك حرف ـبز بادو خال زیادی ـ صخنم ـایشان عربی ـ ویلن شکسته ـ زمستان واژگون شده ـ۶ـ معکوسش سلاحی خطر ناك است ـمایعی مرکب ازدوگاز ـ بیست پشتو ـ خـمخانه بی خانه ـ شاعر بزرگ افغانستان ـ روزنامه ای که دربغلان نشر میشود ـ باین زریـن میگویند ـ فقط یك است ـ از دانه هـای شطرنج ـ پای کوچك ـ۷ـ نام دیگری از هرات ـ رفیق (پشتو) ـ سخن ـتوت‌رسیده نیست ـ حراج ومـزایده ـ خشکه ـ از حیوانات درنده ـ معکوسش لرد میشود ـ۸ـ مرتبش کنید بعدازرمضان میشود ـ عاشـق گل ـ شام بی‌پایان ـ تکرار یك حـرف ـ وسیله تکلم ـ محل تفریح سالم ـ۹ـچالاك ـ طرف ـ پرنیست ـ از هنرهای زیبا ـاما ـ ازماههای شمسی ـ ماه‌حوت (پشتو) مدا وا ـ۱۰ـ حرف عطف وتردید ـ میوه تابستانی ـ ازشعرای نامی وطن ـ نونیست ـاجناس رابری را ازآن میسازند ـ می‌بارد ـ معکوسش باخودش زما مدار کمبود یا است مابین‌پنجه ـ۱۱ـ آب چشم ـ یاد ناقص ـحرف‌نفـی ـ خودت ـ حرف تعر یف ـ غربی ـ تا بلیت ـ مردنیست ـماست عامیانه ـ۱۲ـ بالای‌ز مین خوب است ـ فیلسوف بدبین ـ عدد منفـی باشهری ازامریکا ـ بردباری (ناتمام)ـ آ واز دسته جمعی ـ۱۳ـ از غذ اهای شیر یـن شیری ـ منسوب به‌سور ـ جاهل ـدراین پنـج خانه هم بم است وهم توپ ـپوش نا مـه ـ داش مدرن ـ۱۴ـ ازدستجات عسکری ـ یـك نوع غذا ـ۷ـ مرتب کنیدمرکز اطریش‌است دهلیز ـ فرستاده ـ ته مانده هرچیز ـ۱۵ـ حرف‌ندا ـ سروپای غنی ـسرچپه اش آ ب آلوده است ـ حشرهٔ مزاحم (پښتو)ـوسیله رفتن ـتار ـ دروازه ـ راه کو چك ـ شـم (معکوس)ـ خودش ـ۱۶ـگوشت‌بدون استخوان پدر سهراب ـ ازحبوبات ـبندی ـ یکـنو ع کریم ـجایگاه پرهیز گاران درآن دنیا ـ۱۷ـ کالا ـلایه ـ نهی ازکندن ـگنگ ـ آهسته تر کی صحرای جنگ مصر واسرائیل ـ۱۸ـ خشك نیست ـواحد انسان ـ خودم ـ دو حرف‌همجنس حرف آخر الفبا ـمیوهٔ ازمناطـق گر م ـ معکوسش عددیست ـبرحقیقت استواراست ـ جای‌تر ـفلز سرخ ـ۱۹ـ نام ـ خانـه اش پهلوی‌خانه ماست ـ نصف ـمعکوسش پی‌است ازکوههای مرتفع در آسیا ـ نشانه عربی ـ۲۰ـ نمروداست اما پانداردـ اززنان نام دارکشور ـ اگرسرچپه بخوانید حتما فکرمیکنید که‌بسیار خودخواه هستم ۰

چون‌این نام‌چندین بار آمده ـوزارتی است ـ ازکشور های اروپایی ازخوانندگان فقید رادیو ۲۱ـ کیسه بر ـ تکرار کنید مرچ‌است ـ شاعر بزرگ فرانسه ـ عقل ۰۰۰دربدن ۰۰ است ـ اواخر متد ـ آرزو ـ۲۲ـکلمهٔ تحسین ـمقابل شما ـحرف مفعولی صریح ـحرفی ازانگلیسی ـ حرف ربط زمانی ومکانی ـبازهم از حرو ف‌ندا نوشیدنی است ـ ازطرز های موسیقی ـ۲۳ـ حرف تحسین کوچك ـ شراب خـورده ـ از بهارش پیداست ـ درانـدونیز یا بجو یید ـ ازآلات موسیقی مخترع گروپ یر ف ـ در خت بدون ثمر ـ خلاصهٔ تمام ـ۲۴ـاز ممالك‌عربی پرورش دهنده ـ حصار ماه ـ قدیمی ـمقابل زود مرتبش رسیدن به‌چیزی ویا مقامی است ـ فلزیست هادی برق ـ کاربن شفاف ـ۲۵ـدعا ماه ـخانه نهم ـ کسوف وخسوف نیمه ـحرف پنجم خارجی ـ برنا ـ هرچه بسازد از مس است ـ۲۶ـپرنده دارد ـشریان آب ـ حیوا ن شوخ ـ از ولسوالی های کابل ـ ورزشکاراز خود میگذارد ـ صد هزار ـ آب منجمد ـ قوم گنهکار ـ۲۷ـ اول زمان ومکان ـشراب ـحرف اول وسوم ـ ازغزال خوش است ـ نطـا ق پشتوی رادیو ـپلی درهرات ـ روز نیست ـ نایافته ـنصف یك باد ـفرام ـ ۲۸ـچیزقبل ـ شاد وچهرهٔ گشاده ـدریای عرب ـحرف ندا ـ عضوی ازبدن ـ سر چپه نخوانیدکه منفجر میشود ـدردناك ـ طـلا ـ۲۹ـو لسوا لـی‌سرد کابل ـازرنان نامی وطن ـ کمك ـ نخ‌ورشته ـباغ بهشت ـنخستین روزسال ۳۰ـ معکوسش ا ز واحد ات سطح است ـازهمسا یگان مـاـروز ـ پرزمك ـ لقب یکی ازفرزندان حضرت علی(ك) مایع ضروری ـ۳۱ـ ازفلزات ـ بهتر ـشخص تنبل ـ خالص ـدروازهٔ دهن ـ پـرنده بسیار دارد ـ مرغ سعادت ـ گیاهی که‌دم میشود ـ تکرار حرفی ـهمسرزن ـ۳۲ـ برپا کننـده جنگ د و م ـ یك سو ره ـ عضوی ازبدن ـپاك وستره ـ مریخ‌خارجی ـ بیستون راازین‌کند وشهرتش فرهاد برد ـنام‌دخترانه ـ سرایندهٔ شعر ۰

طرح‌از: نعمان نوروزی ـ در اوقات فراغت

این جدول شمارا چندین ساعت سر گرم میدارد بعد ازاینکه آنراحل کردید جواب‌خودرا باحل جدول که درصفحات آخر همین مجله چاپ شده مقایسه‌فرمایید !


نخستین بهار جمهوریت مبارک فرد فرد
افغان باد

ورزش

د۱۹۷۵ کال دپاره ښځو دجمناستیکی لوبو تورنمنت

لکه چه پخــوا اعلام شوی ؤ د۱۹۷٤ کال دمارچ دمیاشتی په اتمه‌نیټه چه دښځو دبین المللی ورځی سره مصادفه‌وه دښځو دجمناستیکی‌لوبو دورزشکـــا را نو په ګهون‌دښځو دجمنا ستیکی لو بو امړ نی تور نمنت دچکو سلوا کیا په‌شمالی‌برخو دتر ینس په ښار کښی وشوه‌اوددغه تور نمنت دجو ړیدو په لړ کښی دښځو دراتلو نکی جمناستیکی تور نمنت پرو ګرام او اجندا په‌باب‌مهم تجویز و نیول شو. ټاکل‌شویده چه دښځو دالتیکی او جمنا ستیکی‌لوبو راتلونکی مسابقه د۱۹۷٤ کال‌دجون پـه میاشت کښی پــه ویانا کښی وشی.

دښځو جمنا ستیکی لوبو دروان کال په بین المللی تور نمنت دنړی داتلسو هیوادو ور زشکا رانو تـه دبرخی آخستلو بلنه ور کړه‌شوی‌وه چه په نتیجه دهنګـــری ،اتـر ش، انګلستان، چکوا سلوا کیا، بلژیك، بلغاریا، کانادا، کیـــو با، دنمارك دالمان داتحادی جمهوریت، فرانسی فنلند، ختیځ المان، ها لند، پو لند، رو مانیی، شو روی آتحاد، سویدن، دامریکی دمتحده ایالاتو اودیوګو ـ سلاویا دښځو ټیمو نو بر خه‌پکښی واخیسته .

(دخارجی منابعوځخه دغیور تر جمه)



دښځو دجمناستیکی لوبو دټیم یو ی‌غړی دتمرین کولو په حال کښی

انتخاب تیم ملی پهلوانی

به منظور اشتراك در هفتمیـــن بازی های آسیایی که قرار است در ماه‌سنبله سالی جاری درتهران‌بر گذار گردد، ده پهلوان از ده‌کلا س مختلف انتخاب میگردد

برای انتخاب تیم ملی سر از روز پنجشنبه مسا بقات پهلوا نـی در غازی استد یوم برای پنج روز بـر گذار میگردد .دراین مسا بقات۲۰۰ پهلوان افغانی اشتراك خوا هنـد ورزید که در فانیل از بین آنها ۳۰ پلهوان انتخاب گردیده ودردور دوم مسا بقات ۱۰ قهرمان برای اشتراك دربازی هـــای آسیا یی انتخـــاب میشوند .

این ده‌نفر پهلوان‌الی شروع‌بازی های آسیایی در تهران ،تحت نظر مربیون ورزیده داخلی وخارجی به تمرین کشتی خواهند پرداخت .

تیم ملی پهلوانی که از بین ۲۰۰ پهلوان انتخاب میگردد در بازی های منطقوی نیزدر ممالك‌دوست به‌اساس قرار داد هایی ورزشی اشتـــر اك خواهند ورزید .

چهره ورزشی

ښاغلی شیر زمان متعلم مکتب‌غازی یکی از ورزیده ترین سپورتمن های این لیسه بوده وبیش از هفت سال میشود که شامل تـــیم اول با سکتبال لیسه غازی میباشد. او عقیده دارد که یك سپور تمن وقتی موفق است که‌در هنگام بازی اعتماد به نفس داشته باشد وهنګا م‌باخت هیچگونه اندیشهٔ به خود راه ندهد زیرا ممکن است راه پیدا کـردن همچو مفکوره در ذهن یك ورزشکار اسباب باخت تیم را بوجود بیاورد.

شیر زمان

برسی فلم

از: ناب

((دل کاراجا)) نمودی‌ازقدرت سینمای هندی

میخواهم بکویم که فلم «دل کـا راجا» نمودی از قدرت نـهفته د ر سینمای هند یست، جلوه ییست از توانایی نهفته در دست سینما گران سینمای هندی وبازیگران سینمای هندی. ولی آین قدرت واین توا نایی درلابلای تاروپودیك تضاد تاب‌خورده ودرگیر مانده است ـ منظورم تضاد بین آفرینش خوب سینما یی‌وخصلت عمیقاً تجاری سینمایی هنـد یست .

این وضعیت، به نظر من، انگیز ۀ آن شده است که نتوا نیم فلم‌هندی را باروشهای عام ومتعا رف نقد فلم ارزیابی کنیم زیرا اگر این روشهای عام و متعارف نقد فلم‌را در ز مینۀ سینمای هندی پیاده سازیم، ناگزیر خواهیم بود که تقـــریبا به رو ی هر چه‌فلم هندیست ، یك چلیپا ی بزرگ بکشیم، والسلام.

پاره های خوب

آنچه در بالا گفتم، باعث‌آن شده است که فلم هـــندی غا لبا دارای بخشها وپاره های خوب با شد وبه نظرمن هنگام بر رسی فلم هند ی، برای اینکه ارزیابی دقیقی کر د ه باشیم، برای اینکه رنج وتلاش‌دست اندر کاران سینمای هندی رآنادیده نگرفته باشیم، باید این بخشهاوپاره های خوب را، جـــدا از کلیت فلم، بررسی کنیم. برین پایه، با محاسبۀ شمارۀ این بخشها و پاره ها، نـظر نسبتا سالمی در بارۀ فلـــم هند ی میتوان به دست دادن (من‌در گذشته گفته‌ام ودرینجا میخواهـم دو بـاره روشن سازم که منظورم از سینمای هندی، سینمای کل هنـــدو ستا ن نیست، زیرا سینمای قسمتهای‌دیگر هندو ســـتان، از جـــمله بنکال، خصو صیتهای دگر گون ازسینمای هندی دارد.)

فلم «دل‌کی راجا» دارای بـخشها وپـاره هـــای خـــو ب اســـت حتی میتوان گفت که دارای‌بخش‌ها و پا ر ۀ ها ی خیلـی خو ب است وغالبا این‌بخشهاوپاره‌ها همانابخشها وپاره ها ییست که «راجکمار»، این توس سینمای هنــــدی، روی پر ده می‌آید.

«راجکمار» در اساس یك بازیگر جدی سینمای هند یست ودلقکبازی هااز دست اوبر نمی آیدـ همانگونه که «پیتر اوتول»یك باز یگر جد ی سینمای غرب است و دلقکباز یهااز دستش بر نـمی آیـدـ از ینـرو، خوبترین بخشها و پاره های فلـــم «دل‌کی‌راجا» همان بخشــــها و پاره ها ییست که«راجکمار» در وضعیتهای جدی ظاهر میشود.

«راجکمار» درین فلم نقش‌دوگانه (دبل رول) بازی میکند. در یکـــی ازین نقشها او مردیست با ابهت، سنگین و جدی. در نـقش دیگـر، جوانیست مثل جوانان دیگربامقداری ازحر کتـــها و اداهای قرار دادی سینمای هندی. وار زش بـازی او درین دو نقش ازهمد گر بسیارفرق دارد- اگر چه «راجکمار» جوان د ر برخی از حا لتها به «راجکمار» پیر مانند میشود.

از جمله، در چندین صحنه،همانند «راجکمار» پیر، کمـر ش خمـــیده میشود، دستها یش با حر کـــتهای عصبی تکان میـــخورد و چهره اش حالت ذهن از دست رفته رامیگیرد.

بازی «راجـــکمار» زمانـــی او ج میگیرد که دو شیاد، به همکاری‌خسر خواهر او، پو لهای او را میدزدند واین پیر مرد بینوا در بین مرز های عقل و جنون میا فتد. نقش «راجکمار» ازین به بعد، نقش مطلوب او ست.

ازینرو، بازیش اوج میگیرد و ایـــن تعالی تا نز دیکیهای پایان فلم دنباله میبابد وبه‌فلم سنگینی و صلا بت میدهد، در واقع درین صحنه هاهمه دست اندر کا ران فلم زور خودشان را زده‌اند ـ زبان فلم میرود که‌زبان سینما یی شود وکمره بـه جای تصویر های جنبنده، تصویر ها ی سینمایی به دست مید هد.

قدرت تکنیك

سینمای هندی در درازی حیات نسبتا طولانی خودش، در زمینـــۀ پاره یی از تکنیـــکهای فنی خو ب پیش رفته است ـاین پیشر فت،به خصوص در هفت هشت سال اخیر تندتر بوده‌استـ در فلم «دل‌کـــی راجا» این قدرت تکنیکی کا مـــلا نمو دار است. روی پرده آوردن دو «راجکمار» تقریبا بامهارت و بد و ن عیب صورت گر فته است. تنها در یك صحنه کـــه و ضعیـــت های دو «راجکمار» با هم تلاقی میکند (همدگر را در آغوش میگیرند)، دبل اکسپوز نقص‌دارد . وپیوند گر با خیره‌سری گذاشته است این نقص روی پر ده آید و کار گر دان‌هم نخوا سته‌است این صحنه را اصلاح کند. در غیر این صخنه، دیگر همه جا قدرت وزور مندی تکنیك را خیلی رو شن میتوان دید.

فلم چه میگوید؟

این پر سش در مورد بسیاری از فلمهای هندی بیجواب میما ند. اما درمورد فلم «دل‌کی‌راجا» میتوان‌گفت که جوابی دارد. این جواب شا ید اثبات گفتۀ آدم اول‌فلم‌است: پو ل ودارایی در برابر خصلتهای آنسانی ارزشی ندارد.

ادعا و اثبات ادعا دو مر حلۀ بهم پیو ستۀ یك عملیۀ منطقیست.مرحلۀ اول این عملیه در فلم «دل‌کی‌راجا» خوب است وپذیر فتنی .ولی مرحلۀ دوم (اثبات ادعا) ناتوان وکمر نگـ است ـ آدم بد ش می آید که‌آن را بپذیرد ـ برای اینکه درین مر حله تصادفها، ساده گـیـری قضا یاء و سطی گیریهای خاص سینمای هندی نقش اساسی را بازی میکند... ولی این نکـــته ها بحث‌را بـر کلیت فلم میکشاند ـکلیت فلم هنـدی ـ وآدم را سر گیچه میسا زد.

(پایان)



«راجکمار» جدی ،سنگین وبا ابهت‌است

د طب علم د دغو بیګناهو او نیمګړو پیدا شوو ماشومانو په وړاندی خراو سر تیت دی . په مقابل کی د ماشومانو د شنډیدو په ضد واکسین اختراع چه دغه ناروغی یی په ماشومانو کی تقریبا له منځه وړی ده ، د دواګانو د مخترعینو د سر لوړی سبب شوی او د طب پوهی ته یی افتخار وربښلی دی .

مګر دلته غټه مساله دا ده چه څرنګه بنایی د هغو دوا ګانو سره مبارزه وشی او د دغه مشکل له منځه یو وړل شی چه د یو ډول ناروغی د پاره ګټوره ده مګر په کلی توګه د بدن په اورګانیزم باندی ناوړه اغیزه پریږدی .

یو بل ایتالوی نامتو ډاکتر توصیه کوی چه حتی د ویتامینونو د خوړلو په برخه کی غوره دا ده چه دویتامین لرونکو دواګانو پهځای چه د تابلیت ، کپسول او شربت په شکل په درملتونو کی پلورل کیږی ، په طبیعت کی له موجودو طبیعی ویتامینو څخه استفاده وشی مثلا د لیمو او نارنجو خوړل د ویتامین (سی) د کموالی د تامین د پاره ډیره غوره ده تر دی چه دغه شی . نوموړی ډاکتر په صراحت سره وایی : همدغه ویتامینلرونکی تابلیتونه بنایی د انسان د ځیګرپه پردو کی یو شمیر نارامی پیداکړی په داسی حال کی چه د هغو میوو استعمال چه همدغه راز ویتامینونه په طبیعی توګه لری ، هیڅکله به هیڅ راز نارامی پیدا نکړی .

پروفیسر (فرانچسکو کاویورل) یو بل ایتالوی پوه چه په امریکا کی اوسی او له کلونو راهیسی په څیړنه بوخت دی ، وایی : (زه عقیده لرم چه بشر هر څومره که لږه دوا استعمال کړی ، غوره به وی .)

نوموړی ، لاس ته راغلو احصائیو ته د اشاری په ترځ کی وایی چه په سلو کی پنځوس هغه وګړی چه په روغتونو کی بستری دی ، به هغو ناروغیو اخته دی چه د راز راز دواګانو د خوړلو پهوجه ورته پیدا شویدی .

(فرانچسکو کاویورل) د کمبریج د پوهنتون طبی شاګردانو ته‌پخپله یوه وروستی وینا کی وویل : (
(ډاکتر ویلیام آز په هغه طبیب چه په وسنی پیړی کی زیات شهرت لری او ډیر شمیر شاګردان یی

صفحه ٥٦

د ۱۵ مخ پاتی

دانسان له بدن څخه

روزلی دی ، تل یی خپلو شاګردانو ته لارښودنه کولو چه زیار وباسی خپل ناروغان دلاپرا تواری دواګانو له خوړلو څخه لیری وساتی .) خو په زړه پوری خبره دا ده چهشپیته کاله وروسته پدی وختو کی دطب د علم زیاتره پوهان د (ویلیام آزلر)په لارښودنو معتقد شویدیاو د ناروغانو د پاره ډیره غوره‌نسخه (ورزش او لږه غذا خوړل) بولی لکه چه پروفیسر (فن ویو این ونیسی) وایی : (دا ډیر سخت مشکل دی چه د نن ورځی بشر وغواړی هماغسی تغذیه وکړی چه د پنځوسو کلوانسانانو تغذیه کړی وه . هغه وخت داسی شرایط ووچه خلکو پخپل بدن کی پیدا شوی انرژی مصرفوله او د هغو تغذیه د دوی دبدن د غیر متناسب چاغوالی سبب نه کیده . مګر په اوسنیو شرایطو کی ګورو چه زیاتره خلک له پاملرنی نه پر تغذیی او انرژی په خوړلو لاس پوری کوی چه د چاغوالی مخنیوونکی او په ځینو مواردو کی ډیری خطرناکی دی .)

د نوموړی پروفیسر وینا هغه واقعیت دی چه انکار نشی ور څخه کیدای . د دغو دواګانو استعمال په بیلو بیلو هیوادو کی بسیاری دی . مثلا په انګلستان کی هره میاشت د ډنګروالی په ضد څه ناڅه شل ملیون تابلیت او کپسول استعمالیږی . په داسی حال کی چه نوموړی پروفیسر پدی عقیده دی چه د ډنګروالی د پاره ډیره لار ، له غذا څخه لږه استفاده او د انرژی زیات لګښت دی . نوموړی پروفیسر نظریه څرګندوی چه د ډنګر کوونکو دواګانو استعمال یو بل خطر پیدا کوی چه ډیر څرګند مثال یی په دغه راز دواګانو باندی د بدن د دستګاه عادی کیدل دی او که د دغو دواګانو استفاده پری بنودله شی بدن بیرته په چاغیدو پیل کوی .

په هر حال اوس اوس چهبشر د راز راز دواګانو په مرسته د مختلفو ناروغیو سره مبارزی ته ور دانګلی او زیاتره دغه ناروغی یی له منځه وړی دی ، ورو ورو په هغو ناروغیو اخته کیږی چه پخپله دغه دواګانی یی منځ ته راوړی . باید وویل شی چه د انسان د بدن غړی ، د درملتون د الماریو لرګی او سپنی ندی چه دغه دواګانی وساتی بلکه دغه الماری د دغو د دواګانو له موجودیت څخه ناآرامی دی او داسی ورځ به راورسیږی چه د هغو د زغمولو توان به له لاسه ورکړی . خو البته د دی سره د ډاکترانو له نظره د دواګانو استعال لازمی اوضروری ده او ارومرو باید د ډاکتر په تجویز سره وشی او هیڅوک باید د ډاکتر له اجازی نه پرته حتیډیره ساده مسکنه دواهم ونه خوری .

د ٥٤مخ پاتی

په واده کی دښځی

په پر مختللو هیوادو کی که سن داتلس کلنی څخه کښته وی ځوان اونجلی ته‌دواده اجازه نه ورکوی ځکه دا ثابته خبره ده چه که دګل غوټی پخپل طبیعی سیر سره پهګل بدله نه شی و د معین وخت د رارسیدو نه مخکی په لاس وسپړو له شی هیڅوخت په زړه پوری ګل او خوندوره میوه نه شی ورکولی . دا کار د ځوانانو د ګټی لپاره کیږی ځکه له ځوانان تناسلی ژوند ډیر وختی پیل کړی سربیره پردی چه دضعف او ډنګرتوب سبب کیږیپه فزیکی او فکری وده کی یی هم ځنډ راځی . دخامو او ډیرو وړو والدینو کوچنیان اکثرا ضعیف او ناروغه دنیا ته راځی .

دواده کوونکو دسن دلوړ سرحد تعینول په پر مختللو هیوادو کی د اهمیت وړ نه دی خو په دی شرط چه د دواړه عمر سره مساوی وی ځکه پهدی سن کی خلک اکثرا ددی لپاره دا کار کوی چه د یوازیوالی او تنهایی څخه نجات پیدا کړی اما که دلته هم مقصد داولاد لهزیږیدو څخه وی باید د عمر مسئلی ته ډیر اهمیت ورکړی .

ټولنه ددی حق نه لری چه حتی داسی اتحاد چه د (غیر مساویانه واده) په نامه یادیږی منع کړی ځکه امکان لری چه مینه او عشق دواده کوونکو ترمنځ په دی اندازه زیاته وی چه په پلو شوکییدمین توپیر بیخی له منځه ولاړ شی دلته دسن مسئلهپریږدو اوتنهافامیلی نیکمرغی سترګو ته ودروو .

زما آرزو دا ده چه دا مضمون به دلوستونکو لپاره دپنداو له دی نهزیات دویرونکی اخطار شکل نه بلکه دیوی ګټوری مشوری حیثیت ولری .

زموږ با عاطفه او هوښیار نارینه باید کوښش وکړی چه هم دځوانو اوآرزو لرونکو نجونو د سعادتګل ورمړ اوی نه کړی ځکه هر څوک دپه زړه پوری حق لری او هم دا فکر ورسره وی چه ټولنی ته دسالمی اوقوی بنیی او نېه فکر خاوندان ځوان نسل تقدیم کړی او لکه چه پورته ذکر شول دوالدینو د عمر فاحش فرق دزیږیدونکو کوچنیانو او راتلونکی نسل باندی ناوړه اغیزه لری و لازمه ده چه په ګډ ژوند کی‌د خودخواهی‌نه کاروانخلی ترڅو چه خپل راتلونکی نسل چه ستاسی د ژوند ګلان دی دښکلیاو تازه ووینی .

(د ډاکتر سخی سلیمی لیکنه)

بقیه صفحه ۴۷

ملاقات بیرونی

بحرکت آمده اند .

کوپرنیك :

گرچه نمی توان گفت که نظر یات دانش کنونی‌در باره.... زاده‌اندیشه شما است ، با آنهم می بینیم که فرض شما را در باره عوالم دا رای حرکات متضاذ از نظرنیندا خته‌اند.

بیرونی :

علاوه برینها کشف حـــر کت معکوس زهره که‌اخیرا صور ت‌گرفته حادثه جالبی است .

کوپرنیك :

چطور ؟

بیرونی :

یعنی در حالیکه تمام سیارات‌هم بدور محور خود هم بدور آفتاب در يك جهت معین حرکت می نمایند ، زهره بدور محور خود ذر جهـــت مخالف میچرخد .

جهان ما بعید از امکانست . لـــذا اگر عوالم بسیار باشند هم . از حیث طبایع خویش با هم همانندند وجود عوالمی با طبایع متفاوت نـــا ممکن است و باید گفت که جهـــان واحد است .

این گفته ابن سینا جهت مثبت نیز دارد .

کوپرنیك :

این اندیشه ابن سینا از نقطـه نظر دیگر نیز دارای اهمیت بوده است : یعنی عوالم در صورت کثرت خود نیز دارای خصو صیت یگانه اند ــ در وحدت ند . این همان‌نظریه وحدت جهان در عین کثرت‌میباشد.

بیرونی :

درست است . فارابی این وحدت را بنام «طبیعت عام» تعریف کرده و نوشته بود که تمام اجرام‌سماوی دارای طبیعت عام بود ودر اثرآن توسط اجسام سماوی پدید می آید ودر عرصهٔ آنطرفتر آن ، جر یانی کاملا ضد آن وجود دارد . ..

حالا چنین سوالی عرض وجودمی کند : آیا ممکن است عوالم دیگر را که درای حرکت معکوس‌میباشنـــد احساس کرد ؟ هرگاه‌مانتوانیم‌چیزی را احساس‌کنیم ، آیامعنی آن چنین خواهد بود که آن چیز وجودندارد؟

بیرونی :

سوای شما اصولی است .مگرنه چنین است که ما طبیعت ــ عناصر چار گانه را فقط بعد از اعتراف به وجود آنها توانستیم بشنا سیـــم کور مادر زد تا زمانیکه از دیگران در باره دیدن چیزی نشنیده ، نمی‌ـ تواند چگونگی دید را درك نمایدو موجودیت حس پنجم‌ـ حس‌تشخیص رنگها را تصور کند .

کوپرنیك :

باید گفت که شما با استفاده از اصول همانندی به نتیجه دیر به وجود عوالم دارای حر کات متضاد رسیده اید ؟

بیرونی :

همینطور است . اما ابن سینـــا باین مسئله طور دیگر مینگر یست او میگفت : اجسا میکه دا رای‌صفاتی غیر از صفات معین و معلوم برای ما باشند ، وجود ندارند و بدیـــن سدان موجود یت جهانی تفاوت با

بقیه صفحه ۹

توزیع تذکره ...

ده وپسرس مربوطناحیه‌اول شده‌که موقع مراجعه به‌کتاب اساس‌اعضای يك فامیل درچند ناحـــیه دیـــده میشود.

بوجود آمدن نواحی جدید مثل سید نورمحمد شاه‌مینه ــ خیر خانه مینه ویا مکرویان نیز مشکلا تیست که‌بر مشکلات گذشته افزوده شده است.

نقل مکانی ها چنین است که يك شخص تذکره خودرا از شهر کهنه اخذ کرده وحالا در خیر خانه مینـــه زندگی می‌کند ویا اینکه خودش از کابل است ولی دریکی از ولا یـــات دیگر مسکن گزین گردیده واطفالش همه ازهمانجا تذکره گرفته که د ر صورت اولی صرف بعد از اخـــذ تذکره نام شخصی از منطقه اولـــی برداشته شده وهمان نمره جد یـد در کتاب جدید محل سکونت حاضر ش درج می گردد .

ودر مورد نقل مکانی های یـــك ولایت بولایت‌دیگر چنین‌تجویز گرفته شده که بعد ازمراجعه شخصی‌دفعتا مکتوبی عنوانی ولایتش دادهو بعداز اخذ معلومات تذکره جدیدبرایش داده وبه کتاب اساس خودآنرا درج و به محل سابقه اش احوال مید هم تا از کتاب اساس خود آنرا خط بطلا ن بزنند.

در مورد مشکلات جا های توزیع بایدگفت که :تاحال از بعضی‌مکاتب استفاده می‌شد که با افتتاح دروس مشکلات مازیاد شده.

در جاهائیکه مکاتب به دستر سی ماقرار نگرفته از مساجد استفاده ــ شده باآنهم مشکلات زیادی هـــم برای توزیع کنندگان وهم کسا نیکه مراجعه می کند خلق شده مخصو صا این مشکلات در اطراف شهر کا بل زیاده ازداخل شهر احساس می‌گردد

مثلا عده ای زیادی از مردم‌هستند که فاصله های زیادی را بدون آنکه وسایل حمل ونقل در ا ختیـــا ر داشته با شـــند پیموده و بـــرای اخذ تذکره می‌آیند ،در مورد توزیع تذکره برای‌ـ افغانان اهل هنود و یهود ها بناغلی مدیر احصائیه شهر کابل چنین گفت:

برای اهل هنود که در شهر کابل تعداد شان تقریبا به بیست هزار نفر می رسد يك حوزه در درمسال شور بازار تخصیص داده شده ولی برای یهودی ها درحوزه شهر نـــو تنهايك حوزه تخصیص داده شده‌که برای اکثریت آنها نزدیك تریـــن ــ فاصله می باشد .

راجع به اینکه اگر شخصی‌ضرورت عاجل میداشته باشد مثلا میخوا هد برای تداوی بخارج برود، درحالیکه نوبت توزیع تذکره شان نـــرسیده باشدبناغلی هدایت الله‌یاوری چنین گفت:

برای آنانیکه به همچو مشکـــلات گرفتار هستند، تذکره مثنـــی داده وپس از مراجعت برایش تذکره‌اصلی د ده خواهد شد.

در اخیر مدیر احصائیه کابل از تمام اهالی کابل ازطرف تمام کارکنان حوزه های مختلفه ولایت کابل‌آرزو برد تا درموقع مراجعه از از دحـــام زیاد جلوگیری کرده وهم باماموریـن همکاری نمایند ونیز از تمام وکلای گذرو ملك ها خواهش کرد تاسهل انگاری ننموده وبدون نوبت اهالی رابه حوزه هارهنما ئی نکنند زیرا اگر مراجعین زیاد شود کار بصورت صحیح انجام نشده مشکلات رابرای همه خلق می نمایند.

بقیه صفحه ۴۰

داستان دو دل

فرما نروای هند بدقت میشنود .

صریر خانه های منشیان که مصرو ف نوشتن اند ، شنیده میشود .

شاعر دوام میدهد :

ـ پاس تشریف نداشتنش
سر بدار است سر فراشتنش
کار این خون گرفته‌خودسر
نگذارند بر زمان دگر
زود ازین کشورش برون آرند
از غبارش سراغ بردارند

فرمانروای هند باحرکت دادن سر گفتار شاعر را تصدیق می نماید .

پسرك از درخت فرود آمده دریك چشم بهمزدن نا پدید میگردد .

صدای شاعر سرای بلندتر بگوش‌میرسد:

شماره دوم

ـ زین جنون ساز بی ادب آهنگ
گر بماند نشان پای درنگ
شحنه راند به تیغ برق دمش
تاسرش پیش سازد از قدمش

شاعر خاموش میماند . صدای مد ح و تحسین از هر طرف در وصف فرمانروا بلند میشود :

ـفرمانروای ماسر آمد فر مانروایـــا ن سخنسرا است !

ـ هرگز چشم جهان چنین فر ما نروای خردمند ودور اندیش ندیده است !

ـ ما در باغ اعجاز از را یحهٔ خو ش سخنان فرمانروا لذت میبریم !

ـ در اشعار نغز فرمانروا تنوع و رنگا ـ رنگی پرهای طاوس موجود است !

ـ حتی ماه آسمان هم از شنیدن سخنان فرمانروای ما انگشت حیرت گزید !

صفحهٔ جدید دیگری از کتاب خطی‌کهن باز میگردد وسطر های زیرین روی آن‌نمایان میشود .

دهر باآن ترانه غلغل
برسرش ناگهان شکست دهل

شبی تاریك وقیر گون است . مودن رادست بسته بر پشت از شهر بیرون میکننـــد ، صدای محزون و تاثر انگیز نقاره بگوش‌می‌ـ رسد .

هنر مندان شهر ، مشعلها بدست‌شتابان بیرون می آیند و نگاههای‌محزون وغم آگین خویشرا بدرقه راه‌مودن میسازند و بدین سان باوی پدرود میگویند .

دربین آنان نوازندگان سرای واستادتنبورساز نیز دیده میشوند .

شحنه ها درحالیکه پیرامون مودن رااحاطه کرده اند ، اورابه جلو میرانند .

نقاره ها نواخته میشوند ... بار دیگـــر صدای روشن وپر صلابت راوی طنین می ــ افگند :

چند درد سر دماغ حشم
شرم دار از خیال طبل‌و علم
دائما بین ظالم و مظلوم
باشد از کبر وزور سدی شوم
همت آنجا که بسته است کمر
مور بر شیر برده است ظفر

شحنه‌ها مودن را در تاریکی شب باخود میبرند و هنر مندان غرق سکوت درد نـــاك ناظر این صحنه اند .

از فواصل‌دور دست صدای خفه نقـــاره بگوش میرسد .کامدی دربین محافظان خواب‌ـ آلود فرصت مساعد میجوید ، اودر نزدیکی دروازه مخفی میخکوب شده است و هرطرف را از نظر می‌گذراند و بعداز آنکه به دقت گوش مینهد ، اطمینان حا صل می کند ، زیرادیگرهمه‌بخواب رفته اند .

درین موقع درمخفی گشوده‌میشودوکامدی درتاریکی غوطه میزند وناپدید میگردد ، در بار دیگر بسته‌میشود ...

«نا تمام»

بقیه صفحه ۱۸

نمایشات قهرمانان...

(۱) فن انداختن (ناکی وازا) فن دست و گریبان شدن (کنامی وازا) هنرحمله به نقاط مختلف بدن حریف که بنام (اتیمی وازا) یاد میشود.

حالا می پردازیم به تفصیل این سه فن که تقریباشکل تخنیك وتکتیك بسیار احساس رادربازی جودوبخود گرفته است تخنیك انداختن بزمین حریف : این چال انداختن حریف میباشد که اکثرابایدبه پشت انداخته شود باتطبیق قوت قابل ملاحظه‌این چال نیز به دوقسمت تقسیم شد.

اول انداختن حریف به زمین در حالیکه خود حریف به پا ایستاده بماند.

دوم انداختن حریف به زمین به همرای خود میباشد واین توسط استعمال وزن خود تعادل حریف رانیز ازدست میدهد.

سوم فن دست وگریبان شدن یادرآویختن باحریف است که عبارت ازطرق‌محکم‌گرفتن (وسایی‌کومی‌وازا) یاخفه‌ساختن (شیمی‌وازا) وتاب دادن وخم ساختن مفا صل (کنتو وازا) میباشداین تخنیك وقتی اجرامیشود که‌حریف درحال تخته به‌پشت به روی زمین است میباشد طوری که وی نتواند ازومین برخیزد طریقه‌خفه نمودن حریف فشار آوردن به‌گردنش میباشد ویافشار آوردن برشکم، بازو وپاها بوده تکتیك خم ساختن وتاب دادن مفاصل حریف به جهت معکوس میباشد.

چال حمله :

به نقاط مختلف بدن حریف است این چال درموقعی انجام میگیرد که حریف توازن خودرا ازدست بدهد وضربه بجانبی زده میشود که‌حریف بهمان طرف میلان میکندوبانیترتیب به زمین انداخته میشود بعدا ضربه رامیتوان به مشت تیغه دست بازو ویاپاها حواله شود.

چال انداختن وآویختن :

این تکتیك را بنام فری ستا یل مشق طرزآزاد(راندوری) یادمیکنند این چال خم ساختن وتاب دادن مفاصل (بدون‌مفصل بازو) وفن‌حمله به نقاط مختلف بدن نظربه‌خطراتیکه ازآنهامتصور شده دربازی‌های ملی ومسابقات جهان ممنوع گردیده است. وقتیکه تکتیك های آویختن وانداختن عملااجرا میشود طرزهای خیلی متنوع دارد.

بازی جودو مثل دیگر ورزش ها درجه بندی دارد مثلا در ورزش پهلوانی دربین ورزشکاران وزن و کلاس مروج است امادربازی جودو رتبه‌نامبرده میشود. امادربازی‌جودو سیستم درجه بندی بنام رتبه (وان) وصنف (کیو) دارد شاگردان و متخصصین نظر به مهارت ولیاقت وتجربه‌خودتحت این عناوین تصنیف میگردند (وان) نظربه (کیو) برتری دارد. (وان) درین سپورت رواج داردکه پائینترین‌آن (وان او)میباشد وبلندترین (وان دهم) است از کسانیکه دارای رتبه (وان) میباشد ازرتبه اول تاپنجم یك کمربند سیاه می نهد ازرتبه ششم یك کمر بند رادار سرخ وسفید میباشد. آنانیکه رتبه نهم ودهم میباشند کمر بند سرخ می پوشند وبالاخره آنانیکه برتبه ششم ویابالاتر ازآن میباشند آنها میتوانند یك کمر بند سیاه ببندند.

بقیه صفحه ۴۸

تزئین میز نان خوری

به همگی بتاید وساید تولید نکند، بعلاوه اگر برای زیبایی بیشتر میز نانخوری از چراغ مخصو ص و یا شمعدان استفاده کنید، به‌قشنگی میز می افزاید.

بقیه صفحه ۴۸

آرایش مناسب

نیست و بهتر ست از نوع روشن آن استمال کرد.

و بالاخره توجه داشته باشید که هر زمانی وهر جای آرایش به خصوص دارد مثلا در روز معمولا آرایش کمرنگ مناسب است تا خیلی جلب توجه نکند.

بقیه صفحه ۴۸

نکاتی در سور زندگی...

وچسان میشود وجود افترا ق را از میان برداشت وزایل ساخت؟

این وظایف سنگین خانواد گی از مکلفیت های زن و مردی جوانیست که برای آینده و برای ایجاد یك خانواده قرار دادی عقد کرده اند و حالا برای اینکه خوشبختی بر سراغ آنها بیاید بایست از همه او لتر برای شناخت بهتر یکدیگر سعی ورزند و بعد زندگی را طو ری پی‌نهند کهمراه باگذشت وشکیبایی در موارد خاص ازاختلاف نظرهاییکه در بین شان بوجود میاید، باشد چرا که انسا نها از نقطه نظر بیولو ژیکی و محیط تربیت کاملا یکسان نیستند و ازین سبب هم است که‌تضاد های مفکوره وی در بین آنها وجود دارد که بسی‌اوقات اینتضاد هابنابر دلا یل خا صی حاد تر شده و باعث ایجاد مشکلاتی در بین خانواده میگردد باید متذکر شد که حل و فصل مسایل فامیلی که با تفاهم زن و شوهر صورت بگیرد کارهازود تررو براه خوا هد شد تا اینکه دیگران در زند گی خانواده‌گی مداخله کنند ویا اینکه خودزن وشو هرجوان برای حل پرا بلم های خانوادگی به دیگرا ن حق‌مداخله بد هند. چه اکثرا دیده شده که با مداخله ای دیگران فضای خانواده رنگ تیره بخود گرفته و پیش از اینکه صفا و صمیمیتی در محیط خانه رونما گردد در بدبینی ها و خصومت ها افزایش بوجود آمده است.

بقیه صفحه ۲۷

بدتر از مرگ

زندگی فلیپا دربرابر زندگی من ۰همینکه بجای امنی رسیدم این زن رابتو تسلیم‌میکنم، درست است؟

کریج جوابی نداد وشیبل دنبال‌کرد:

-مجبور ی بمن اعتماد بکنی ۰هر چه‌هست شمااینك قمار رابرده اید من این را تشخیص داده میتوانم ۰وقتی زن رابشما تسلیم دادم آنوقت هرچه بخواهید کارهای تان روبراه خواهد بود ولی درحال حاضر زندگی او بزندگی من مربوط است اگر بقصد کشتن من حرکت کنید من‌بلا فاصله اورا خوا هم کشت۰ اکنون درست روی‌پابلندشوو‌تپانچه‌ات را بزمین بینداز ۰

کریج‌فریاد زد:

-خیر :

کمی معقول باش

صدای شیبل خفه وسرد بود۰ ادا مه داد۰

-ترا دراینجانخواهم کشت۰ زیراهمانقد ر که‌به او احتیاج دارم بتوهم احساس ضرورت میکنم۰ ولی فردا یایك روز دیگر ازروز ها ترا خواهم کشت۰ سوگند می‌خورم۰ درحال تپانچه ات رابزمین بگذارد در نقطهٔ که من دیده بتوانم۰ شوخی نمی کنم کریج، اگر آنچه رامیگویم عمل نکنی ،این زن راخواهم کشت۰

کریج تپانچه اش داروی زمین نهاده با پابسوی اوراند ولی شیبل قانع نشده باهمان لحن گفت:

-دومی راهم :

کریج جوبداد: فهمیده‌شد! دومین تپانچه خودراهم اززمین بسوی اوراندولی تپا نچه کوچکی راکه اززن مدهوش گرفته بود،درجیب داشت ۰ ازین تپانچه فقط یك مرمی فیرشده بود ۰ کریج باخود حساب کرده بود که در جاغور آن شش‌مرمی دیگر موجود است۰صدای شیبل‌شنید ه شد :

-خیلی خوب :

بعد فلیپا راپیش رانده بسوی درنزدیك شد۰ کریج بپاخاست وطوری ایستاد که‌شیبل وفلیپا گاریرسون رادر آئینه کوچك دید ه نتوانند۰ شیبل گفت :

-اکنون مارا بیرون ببر ۰ فراموش نکن‌که زن دراختیار من‌است ۰ کمترین حرکت خلاف اگر ازتو سربزند،این یکی رافورا خوا هم کشت وبعد بحساب تو هم میرسم۰ واین خیلی رضایت بخش خو اهدبود،آری؟

صدای لرزان فلیپا بلند شد: او آنچه را میگوید انجام خواهد داد۰

کریج چارهٔ دیگر ی نداشت ۰ جو اب داد :

-بسیار خوب، شمارا بیرون می‌برم ۰

گاریرسون تمام این مکالمه را شنیده بود ودر مغزش تنها گفتار لومیس باقیمانده بود :

شیبل باید کشته می‌شد ولو بهر قیمتی باشد۰ حوصلهٔ فکر کردن بموضوع‌دیگری را نداشت ۰ تپانچه خودرا به‌آرامی بلند کرد وهمینکه کریج بمدخل اتاق رسید شیبل متوجه میلهٔ تپا نچه گاریرسون گردید۰ یك لحظه هم تامل نکرد وبادست زیر آن کوبید۰ تپانچه افتاد ومرمی بهوا فیرشد۰ شیبل‌بهمان سرعت بگلوی گاریرسون چسپید وبعد هم باتیغهٔ دست خودضربتی بدان قسمت ازگردن او که اززیرماسك وکلاه خود بیدا بود نواخت ۰ گاریرسون بزمین فروافتاد۰

شیبل قهقهٔ زد ۰فلیپا سربرداشت ۰ چشمانش میدرخشید ولی سر تاپا لرزان بود۰ خندهٔ شیبل اورا ازحالت رخوت‌خاصش بیرون آورده بود۰ همینکه گاریرسون را روی زمین افتاده دید شروع بفریاد زدن کرد ۰ این فریاد وحشت بود ولی مو قعیکه شیبل دوباره میله سرد تپانچه راروی استخوان‌کمر اوتکیه داد صدایش ازدرد بلرزه درآمد۰ درد کاملا اورا بحال خو د آورده بود وحالا میدانست آنکه روی‌زمین خوابیده یك جانور نیست بلکه انسانی است که ماسك برچهره دارد۰ درینوقت شیبل مجددا اورا به پیش راند اما بادیدن مرده های روی زینه ایستاد وپرسید :

نا تمام

بقیه صفحه ۴۳

مردی بانقاب بقه

درآثنای فرود آمدن پایش بند آمده فروغلتید. سرمحافظ مثل برق‌خودش رابه کمك آن خانم رساند . آن خانم زن جوان مفش وفوق العاده زیبا بود. سرمحافظ بااحتیاط تمام او را تابه پیاده رو رساند ..

آن زن باتبسم ملیحی‌اظهارداشت: «مراچیزی نشده است .» هنوز حرفش تمام نشده بودکه از شدت درد نفسش بند آمده چینهایی روی پیشانی اش نمودار شد . آن زن به حرفش ادامه داد: «حماقت خودم‌بود که سوارموترسرویس شدم . رفته بودم به‌دیدن خـدمهٔ سابقم . اودر شفاخانه بستری است . لطفا برای من یك تکسی صدا کنید .»

موتری که ازآن عبور میکرد به اثراشاره توقف کرد وآن خانم رنگ پریده نگاهی به‌اطرافش انداخته گفت: «اگرمن یك نفر را بشناسم خوشم نمی آیدکه تنها باتکسی تابه منزل بروم . من ازتنهاسوار شدن درتکسی یاموتر بیگـانه میترسم و تقریبابیحال میشوم .»

سر محافظ زندان پنتوویل در جوابش اظهار داشت : «اگر شما همرهی مرا ردنفرمایید ونا راحت تان نسازم درخدمتگذاری حاضرم .

«سرمحافظ درحالیکه نگاه های یك زن بلاتکلیف وزیبا را متوجه خود میدید، بااحساس هیجان و حرارت زایدالوصفی پیشنهاد همراهی کردو دردل خود داد زد . «ازذل وجـان میخواهم شماراتامنزل تان برسانم.»

نگاه مملو ازامتنان وهیجان انگیز آن خانم به چشمهای سر محافـظ افتید . آن خانم همراهی سر محافظ راپذیرفت وزیرلب اززحمتی که برای اوایجادکرده بود معذرت خواست .

منزل اوخیلی آراسته وعجیب بود. سرمحافظ باخود اندیشیدکه تا آندم زنی به زیبایی وکیفیت اودر عمرش ندیده است . اودرین اندیشه خود حق به طرف هم بود. سرمحافظ بـه کمال میل میخواست ضربخوردگی استخوان پای خانم راببیند . امـا خانم خودش رابسیار بسیار بهتر احساس مینمود ودرست درهمـا ن لحظه خدمه‌اش نیز وارد شد .

آن خانم به‌سرمحافظ تکلیف‌نشستن کرده پرسید آیامشروب میل دارد .؟ آیاسگرت میکشد ؟ پس ازاینکـه سرمحافظ نشست خانم سگرتی هم به اوتعارف نمود وسپس از زندگی خودبرایش ساعتی حرف زد. آن زن بالحن دلنشین وصحبت گیرایشـ شب نهایت‌دلپذیری برای سرمحافظ بوجـود آورد . وقتی سرمحافـظ میخواست خدا حافظی کندواز آنجا بیرون رود ، آن خانم اظهار داشت: «من از شـما بسیار ممنون هستم آقای برون . زیراشما اینقدر وقت خودرابخاطر من ضایع کردید .»

«اگربودن باشمارا بیهوده وضایع کردن وقت تلقی نمود در آنصورت ازدل وجان حاضرم ازاین فرصـت حداعلی استفاده کنم .»

خانم درجواب گفت: «این یـك تعارف عالی بود. درینصورت بشما اجازه میدهم که فردا برای حصـول اطلاع ازپای بیچارهٔ من تشریف‌آورده خبربگیرید . » آن خانم جملهٔ اخیر رابا خندهٔ دل انگیزی ادانمود .

سرمحافظ بااحتیاط تمام آدرس یگانه منزلی راکه درآن ناحیه وجود داشت یادداشت کرد. وفردا شام وقتی درخیابان بلـوم بوری زنگ دروازه ر ابصدا درآورد یونیفـورم پولیس راازتن دورکرده بود .

درساعت ۱۰ شب باقلب مالمال ازسرور وکلهٔ مغرور که سر خودرا بالاگرفته بود وخوابهای میدید منزل آن خانم راترك کرد. زیرا عطـر وسوسه انگیز وجاذبهٔ مدهوش‌کنندهٔ خانم تاذرات‌وجودش رخنه‌کرده بود. این مطالب رابعدها خودش دروصف آن خانم بیان داشت .

۱۰ دقیقه پس ازرفتن سر محافظ خانم هم ازمنزل بیرون رفته دروازهٔ منزل رابااحتیاط ازعقب خود بست وبه روی خیابان قدم گذاشت .

درین لحظه یك‌نفر که‌پر پیا ده‌رو آنطرف خیابان تاآن لحظه ته وبالا میرفت سگرت نیمه سوخته اشرابه روی خیابان انداخته‌بطرف خانم‌روان شد. وهمینکه به‌کنار اورسید گفت: «شام شماخوش مادموازل بسانو .»

آن خانم خود شرا کـنار کشیده اظهار داشت : «معذرت میخواهم . میترسم که شمامرا بادگری اشتباه کرده باشید .»

«نی به هیچوجـه شمارا عوضی نگرفته ام . شمامادموازل بسانـو هستید ویگانه معذرتی که برای این جسارت خود وصحبت کردن باشما خدمت تان تقدیم میکنم اینست کـه من درهمسایگی شما منزل دارم .»

بعدازشنیدن‌این حرف بودکه خانم خودشرا کمی به اونزدیك ساختـه گفت: «آخ شماآقای برود هستید؟» لحن خانم بطور محسوسی دوستانه شد . من هم اکنون به دیدن یکی ازخواهر خوانده هایم رفته بودم‌که شدیدا مریض میباشد .»

«بلی بمن ازموضـوع گفتید . خواهر خوانده شمابه راستی منزل قشنگی دارد . «پس از اظهارایـن جمله درکنار مادموازل بسانو براه افتاد وبه دنباله صحبتش افزود:

«منهم میخواستم چند روزپیش این اپارتمان رابه کـرایه بگیرم . منزل بافرنیچر درین روزها به‌زحمت بگیرمی افتد . درست یك هفته‌پیش من اینجا بودم . درروزیکه شمافرود آمدن ازموترسرویس درناحیهٔ شیپرد بوش لغزیده به زمین خوردید .»

باقیدارد

درگوش با هم صحبت . .

ما با وجود گرمی که داشت با این نوع حرکات از گرمی و یکرنگی‌خود باز ماند ، هر کس بخود میخوردو ازین‌حرکت دررنج‌بودند ولی‌میزبان ما که شخص آداب دان بـود و نخواست این حرکت را بروی آن رفیق ما بیاور دو چون در خانه‌اش بودباینراهم‌رسم مهمانوا زی ندانسته که این حرکت دو ستان را برخ اش بیاورد خلاصه که مجلس به زودر سرد شد و آن یکرنگی آهستـه آهسته شکلی دیگری را بخود گرفت و در نتیجه مجلس ما خسته کننده شد تا بالاخره مهما نی آن شب بـه پایان رسید ولی دوستان مان ازین گو شکا نـی ودوستمال خـا طـره خوبی ندارند .

ما هم نامه این دوست را بدون کم و کاست نشر نمودیم آن عـده جوا نانیکه رعایت‌مجلس رانموده و در گوشی هم صحبت می نمایـد واقعا کاری خوبی نکرده ودرحقیقت به‌آداب معاشرت پشت‌پا میز نند.

توصیه ما بحیث یك دوست ازتمام جوانان اینست که نزاکت و آداب معاشرت را رعایت نموده تادوستان خود را از خود نرنجانده و باعث سردی مجلس و ازیت دیگرا ن نگردند.

ممیزات مساوات اسلام

بی مناسبت نخواهد بود اگـر شمه ای ازطرزتفکر ونحوهٔ اندیشهٔ برخی ازشخصیت های راکه عنوان دانشمندی وبزرگـواری دارند د ر زمینهٔ اصل تبعیض نژادی، ایـن پایهٔ بزرگ فساد هاوتبهکاری ها، بصورت اندك شماری تقدیم نمائیم پایه ایکه‌آئین انسانی اسلام ازهمان روزگارانیکه درجهان ماظهور نمود، برآن وبرهمه مظاهر ناپسندش که همه زادهٔ پندار های بیجا ومنافی ارزش وکرامت انسانی بود، یکباره خط بطلان کشید ومبارزات نامنقطع خویش رابـرای نجات بشریت از چنگال آن، راه انداخت وتا جهان هست همچنان به پیش میرود .

تاملس ، کشیش وپدر روحانی! میگوید : « (بانتوها) درکانگو خود شان میدانند که بحد وارزش سفید پوستان نمیرسند فقط میخواهندکه شماآنها راآدم بدانید! حتی نظری بوضع اقتصادی خویش هم ندارد»!

طی این گفتار، پدر روحانی نیز پستی وتبعیض نـژاد را تلقین مینماید !

ژول رومـن ، عضـو فـرهنگ فرانسه عقیده دارد: «این نکتـه قابل نگرانی است‌که سیاه هاوغلام بچه هابیفتد، این سیاهان تاکنون یك انیشتاین و... نداشته اند» .

کتا ب « روح مادا گـاسگـاری» مینویسد: «سیدها ناز نظر روانی نمیتوانند وظایف اجتماعی را انجام دهندواگرگاهی هم شورش‌کرده‌اند یکنوع جنون بوده ومتکی بکـدام احساس تکامل طلبی نبوده است ».

محمدعلی گرامی، باحواله بمنابع مستند اینگـو نـه تحقیق کـرده می نویسد : «به عقیدهٔ (ژوزف) دراولین نهضت اروپایی در زمان کریستف کلمپ که‌نمیخوا ستند مردم پست دنیای جدید (امریکا)را همنوع خود بدانند حقا یـق زیادی نهفته بودواز بارز ترین حقایق ، یکی این بود که نژاد سیاه انسان نیست ونمیتوان حتی یك لحظه هم به آنها نظر افگند وانسان جزآنکه بروی ایشان نفرین بپاشد کـاری دیگر درخود حال آنها نمی‌یابد» !

دنباله دارد

بقیه صفحه ۲۸

نجوم واحکام...

ویا در قا بو سنامه دیدید کــــه نوشته است :

«وبهر حکمی که کنی مو لو د ی وضمیری مکیر تا از حالات کوا کب آگاه نگردی واز طالع ودر جه طالع وخداوند طالع واز قمر و بروج قمر و خـــدا وند بر ج قمر و مزاج کـــــوکب که در هر برج باشد چون باشد؟ واز خداوند خانهٔ حاجت وآن کواکب که از وی ماه بر گشته بود وآن کوکب که ماه بدو خوا هد پیوست وآن کوکب که مستولی بود بدرجه طالع و خانهٔ آن کو کب کــه مستولی بود بدرجهٔ تسییر کوا کب وازآن کواکب ثابته که بسیر بدو رسیده باشد وازدرجهٔ منیره‌ومسعود ودرجهٔ مظلمه و درجهٔ آثار واز درجهٔ محترق که در جرم آفتاب بــود ا ز صاعد وهابط غافل‌مباش‌وازسهمهای اثنا عشر یات و دریجان و ار باب مثلثات و حد و شرف و هبو ط و خانهٔ وبال و فــرح و آفت واوج و حضیض آنگاه بنگر در حالات قمر و کواکب چون خیر و شر ونظرومقارنه واتصال وانصــراف و بعید النــور وبعید الاتصال و خالی السیرووحش ودفع و فوت مکا فات و قــبــول و تشریق و تقریب اجتماعی واستقبالی ومعرفت هیلاج و کد خدا و عطیـــه دادن وکم کردن و زیادت کردن عمر وراندن تسییر های پنجگانه، چو ن ازین‌همه آگاه‌گردی آنگاه‌سخن گوی تاحکم راست آید...»

در فهم این اصطلاحات درنمانید ومقصود شاعر یانو یسنده‌رادریابید.

بلی دو ستان عزیز این پر گفتن‌ها وبه تعبیر صحیح تر پر نو شتن ها برای تعلیم احکام نجوم (چیزی کــه خود بدان معتقد نیستم) نیست بلکه برای همراهی‌یامشتاقان فهم‌ادبیات کهن خود مان است، بار دیگر هم‌از شما تشکر میکنم که وقت‌گرانبهای خود تان را بخواندن مقالات مز بور تلف کردید ومن نمـیدانم آنچه ا ز خواندن این مقالات‌بدست‌آورده اید ارزش‌برابری‌باوقت‌تلف شده‌شمارا دارد یاخیر؟ گمان میکنم همینــــقدر توضیح برای اقناع معتر ضان‌کفایت کند وآینك برای اینکه یکبار د یگر بی‌پایگی وبی ما یگی احکام نجو می‌را به خوا نند گان این مقالات یادآوری کرده باشم، سخنی از دانشمـــنـد فر زانهٔ وطن ما ابو ریحان بیرو نی دراینجا نقل میکنم تاهمــه اعم ا ز معتقدان وبی اعتقا دان به احــکـام نجوم آنرا آویزهٔ گوش هو ش خود کنند:

«واما حشویان منجمان که تمویه وزرق دو ستتر دارند از راه راست، چون کسی ایشان را از چنین مسأله پرسد او رابازگردانند وبفر ما یند تاسه شب برآن اند یشه‌بخسبد وبه روز و هم ازآن خالی ندارد . آنگه بپرستیند و من این را وجهی‌ندانم جز محکم شدن حما قت و سپس‌این مرپدید آمدن درو غشان و تبا هــی حکم تا گناه بر پرسنده حوا لت توانند کردن که‌آنچه فرمودند ش نیکو بجای نیاورد»:

(باقیدارد)

بقیه صفحه ۲۹

فرهنگ اصطلا حات نجومی

قدر ستاره:

کمیتی است متنا سب با مقــدار احساس چشـــم غـــیر مسلح از درخشندگی ستاره واحسا سی که‌در اثر نور روی اعصاب حاصل میشود. منجمان قدیم فروغ ستار گان را به شش درجه یا قدر تقسیم کرده‌بودند که هنوز هم بین منجمان شر قـــی متداول است و لی منجمان غرب‌تعداد قدر ها را تا۲۲ قدر رسانیده انـد

(بیائیدتابهترین آواز خوان‌سال‌را انتخاب‌نمائیم.)

(بیائید تا بهترین آواز خوان سال‌را انتخاب نمائیم).

بیائید تا بمنظور تشویق هنر وهنر مندان نظر بیطر فانه وبیغرضانه خودرا ابراز نمائیم شما میتوا ندطی نامه ای کاندید مورد نـظـر تا نرا انتخاب ونامه را ضمیمـــهٔ یك تکت‌پستی پنجاه پولی افغا نی‌باطل‌نشده رایج به اداره جوایز مطبو عا تی و کلتوری وزارت اطلا عات و کــلتور ارسال دارید.

عواید بصندوق هنر مندان انتقال‌مییابد .

باین تر تیب شما میتوا نید هـم‌خواننده مورد نظر تا نرا انتخا ب کنید وهم کمکی بصندوق هنرمندان نمائید.

اداره جوایز مطبو عاتی وکلتوری نظر بدون تکت پو ستی باطل نشده رانمی پذیرد.

برای معلو مات مزید به تیلـفون ۲۰۸۵۳ ونـمره ار تــباطـی ۹۳ ۲۰٤٥۱ مراجعه نمائید.

بقیه صفحهٔ ٥

حضرت‌سلمان(رض)

واقوال شانرا بدقت مرا قبت نمود تا اینکه آفتاب غروب کرد وسبب خروج خود را ازنزد پدر نیز فرا موش کرد وباآن قوم‌درآ میخت وداخل کلیسا شد.

سلمان (رض) خوا ست نفس تشنه خود را از دین جدید سیرا ب سازد همان بودکه شب درخانه پدر نیامد پدراز غیاب پسر غمگین شد ومردم را درپی یافتن آن‌گماشت تااینکه از کیفیت غیب آن ا طلاغ حـاصل کرده نزد پدرش آوردند. سلما ن به پدرش گفت من از قومی گذشتم که در صومعـه‌ها نشسته نماز میخواندند ازین کار شان در تعجب ماندم. اهتزا زی بمن رخ‌داد دانستم که‌دین شان بمراتب از دین مابهتر ا ست پدرش در جواب گفت :ای پسر! دین ما و پدران ما ازآن دینکه ترا بموجد آورده بهتر استآنچه را پدران تو عباد ت میکنند عبادت نموده‌در راهیکه اجدادت رفته اندقدم بگذاری سلمان (رض) در جواب سکو ت کرد وجوابی نگفت. پدرش ازخوف اینکه مبادا اوبه‌دیـن نصرا نیت‌برود درخانه محبو ســـــس ساخت.

سلمان به گفتار پدر قناعت نکرد تقلید کورکورانه آنها نتوانست او ر اازعقیده اش باز دارد باخود فکر میکرد و میگفت:چیزیکه باعقل ومنطق تدبیر وتفکر برابرباشداینست که‌این دین از دین پدران من بهتر است .

همواره می اندیشید وتعلل میکردتــــا اینکه بار دوم خود رابه قوم نصارا پیو ست ودراسرار ورمـوز دیـن شان از نـزدیـك معلو مات حاصل کر وخود ا قانع سا خت‌که دین نصرانیت بحالش مناسب است‌ازایشان خواست اگر قافله ی از شام بیاید او راخبر کنندتا اینکه درسر زمین شام رفته‌ازدانشمندان آنجا تحصیل علم نماید .

زمانی فرا رسید که قافله ای از شام آمد وسلمان را ازوصول آن اطلاع داد ند ، ـ سلمان با ایشان پیوست وخود را بشا م رسانید ودر آنجا از جایی بجایی رفته درهرجا ازاهل دین تجسس میـکرد تا عالم بهـترو افضلتر شانرا یافته ازنزدش تحصیل عـلم دین نماید تا اینکه یکی از اسقف هارا‌شنید که‌نقیه‌و عالم دین مذکور است ،قصد ملاقاتش رانموده با او ملاقات کرد وگفت : من‌به این دین مایل شدم ودو ستدار م تابا شما یکـی باشم وخد مت شماو کلیسا رانمایم وازنزد تان‌علم بیاموزم، مرا به بهتر ین‌راه ارشاد نماید، اسقف از پیش آمد وی اظهار شکران نموده پیشنهاد و خوا هش او را پـذ یرفت وبخد مت کلیسا گما شت .

سلمان باوی مد تی زند گی کرد و کار های آنر ابصور ت‌بهتر انجام میداد و خطا های آنرا بد میگفت .یکی ازصفا ت ا سقف سلمان را خیلی به شگفت آورد آن این بود که‌مردم زکات وصد قات رابخا طراینکـــــه به‌بینوا و مستحقین توزیع کندبوی می آوردند واوبر عکس رفتار میکرد ومال ها راذخیره‌می نمودچون دید که اسقف مذکور رئیس د ینی این قبیله است فقرا ومسا کین را از حقوق شان محروم‌میسازد و اعما لیکه آرزو ی‌مردم ودین است بر آورده نمیشود نز دیك بـود عقیده خود را ازاین نصرانیـت باز گـراند دراضطراب ماند تااینکه مردم از عکس‌العمل آن اطلاع حاصل کرده کار او رابپایان‌رسانیدند بعدا اسقف دیگری را نامزد این مقام‌کردند شخصی زاهد و متقی بوده حق دین، فقـراو مساکین رامراعات‌میکرد این‌اسقف‌شخص‌صالح وامین بود شب وروز خود رابعبادت خـــــدا سپری میکرد از چیز هاییکه مانع عباد ت‌اومی شدابا می ورزید سلمان این شخص راخوب شناخت وباوی ازدردوستی پیش‌آمدنموده‌زیرا صفا تیـراکه آرزوی سلما ن بـود برآورده شد.

تصحیح

درمصاحبهٔ آرین پور - شماره ٥١ اغلاططباعتی چنین تصحیح شود .

صفحه (۲۰) ستون اول سطر ۲۲ روان‌هادی‌به (روان فرهادی) درسطر (۹ ستون دوم‌همین صفحه لوریج به (ولوایج)

مصرع دوم بیت‌سوم مثنوی‌حضرت جا می‌چنین خوانده شود
(زصاف ودرد پیش آر آنچه داری)

درپارچه (میوهٔ حرام) نیم مصرع بیت‌اول‌چنین خوانده‌شود،
خمیازه سنج ناز

دربند سوٌم همین پارچه مصرع اینـطورخوانده شود
(عریان ورنگ باخته‌وبیقرار وگنگ)

بند چارم همین شعر اینطور تصحیح‌گردد:(شکر ریز از سخن)

بند ششم (برخاست باعتاب)

درسطر ۲۹ ستون سوم همین صفحـــه‌جمله چنین تصحیح گردد
(شاعر آیینه دار جامعه است)

درسطـر ٤۹ ستون سوم مسوم را بـه(مسوول - است) تصحیح گردد

درسطر ۲٦ ستون دوم صفحهٔ ۲۱ جملـه‌اینطور خوانده شود
شعرنو مکمل شعر دیروز است

مصرع دوم بیت پنجم شعر (جمهوریت)چنین اصلاح شود
ندید هیچکس ونه کس شنود گذشت

مصرع اول بیت ششم همین شعر عوض‌بادستم (بارستم) خوانده شود

مصرع دوم بیت دهم چنین تصحیح گردد(چه غم خوری که چهابر سر عنود گذشت)

صفحهٔ (٦۰) پارچه زیبای انقره
(و) مصرع اول بیت پنجم زائد است

درمصرع اول بیت دهم عوض مسافرم (مسافریم) خوانده شود

اصل مصرع دوم بیت یازده اینطوراست (تاما بریم خاطرهٔ خوش زشهر تان)

تقبیح یك سیاست زبان بازکرده اند ورگه های فراوان این ادعارا درشعر شکو همند گذشته خویش می توانیم بیابیم پس نمایش سیاست درشعر عمل نکو هیده یی نیست ، بلکه ساختن شعر کاملا سیاسی نادرست است. شعر کاملا سیاسی این‌معنی‌را داردکه ضابطه های سیاسی‌پیکر خصوصبت‌های‌شعری وزیبایی اثر را سیاه می سازد و آنطوریکه گفتم شعردرسطح یك‌شعار تنزل می کندویك پروپاگند ٠

زبان شعر لطیف ترین زبان افادهٔعواطف واحسا سات است واگر این زبان‌را با بیان ثقیل و«تکنیکی» وبا حرف های کلیشهٔیی‌باز کنیم به‌بیراهه زده ایم ودرراه غیر شعر «برشت» شاعری‌که زیاد هم‌متعهداست‌در قسمتی ازشعرش که‌به جنگهای داخلی کشورش اشارهٔ دارد،چنین می‌گوید:

تپه های آبستن راهموار کرده اند
تابا عربده ازان بگذرد
ودرآن سوی پل درگیری را آغازکنند.

درین شعر گرایش های سیاسی‌است ولی بازبان کنایه واگر او میگفت:

بیداد گرها، سبزه هااز میان‌برند
تا باتوپ های شان
از اینجا بگذرند وجنگ آغاز شود

این بیان‌ضعیف می‌شد وغیر شعری و همینجاست که‌بیان شعر ، بیان لطیف وآرامی است که بانشانه ها مارابسوی واقعیت می‌برد درحالیکه سیاست کاملا وجه دیگر گو نه دارد پس شعر کاملا سیاسی گفتن وتمایل سیاسی درشعر داشتن دوطرح جدا گانه است٠

سوال دیگرم را چنین طرح می‌کنم که نقد بالای شعر چه اثر می‌گذارد ودر موردوظیفهٔ نقاد چیست ٠٠٠ ؟

میگوید:

قافیه را تاباآن حدقبول دارم که‌برای معنی شعر کمك کند نه‌اینکه فرم شعر رادرتکرار ملال انگیزی بیفگند ولی درچهار پاره‌هاودو بیتی‌ها این مسله نمیتواند زیاد صادق‌باشد٠ ازینرو درشعر های اخیرم تلاش کرده‌ام که بیشتر از وزن های آزاد استفاده کنم تا در محدودهٔ قافیه کمتر اسیر باشم ٠

درچنین وزن هایی ،درکار برد کنایه‌هاو استعاره ها میتوان سخاوت بیشتری داشت و حرف های گسترده تری زد٠ اگرچه این شعر - یك شعر عاشقانه‌باشد٠

گاهی شعر های عاشقانه ام بجای اینکه کاملا ذهنی ودرو نگرا یانه باشد بیانگر مقداری از واقعیت های اجتماعی اند٠ من اندکی این تجربه‌رادرشعرهای‌عاشقانه‌ام‌کرده‌ام که‌نمیدانیم درآن موفقیت ام چقدر بوده من دریکی ازشعر هایم نوشته‌بودم:

آنکس که‌سا لها بمن از ناز گفته بود
عشق نخست وشاعر دیرین من تو یی
دیشب درون بزم بگوش یکی دگر
باخنده گفت عشق نخستین من تو یی

من فکر می‌کنم تاحدودی این طرح یك طرج اجتماعی است واینکه درست است یانه مسالهٔ دیگری است و تبلود این امردرشعرنو امکان پذیر است٠

واین هم یك شعر خوب وتازهٔ از : لطیف‌ناظمی

سا یه‌یی در مرداب

درپس آن قلعهٔ پیر و عبوس
دور از دامان شالیزار ها
کهنه مردابی است تاریك وسیاه
لای‌درلای - گون‌ها- خارها
***
بیخبر از شمعدان آفتاب
دور ازچشم وچراغ آسمان



بقیه‌صفحه ۲۱

پیرامون شعر وادبیات

-نقدشعر متاسفانه آنگونه که‌در مغر ب زمین ازقرن های فراوان متداول بو د ه است برای ماموضوع ناآشنایی است، نقد شعر دراینجا یا انتقاد یا صریح ویك جانبه بوده است ویا تقریظ خوش بینانه ونقدبه معنی ارزش یابی همه‌جانبه کمتر معنایی‌داشته است وانگهی تو جه نا قد همیشه به فرم شعر شاعر بوده است نه اندیشه و مضمون جهان بینی‌وبرداشت شاعرچراکه‌اوفقط عروض می‌فهمیده ومقدار ی هم بیان وبدیع حتی‌با دریغ میتوان گفت : ماکتاب نقد هم‌نداشتیم واگر از«المعجم» ویکی دو کتاب بی‌اهمیتی‌که درین زمینه داریم بگذ ریم میتوان گفت: که‌اصلا درنقد شعر چیزی نداریم ٠

شما تذکرهٔ « آتشکده آذر» را درنظر بگیرید٠ این تنها تذکره یی است که مولف درآن دست به‌نقد شاعر می زند، نقد ی عجولانه غیر علمی ،غلط وسطحی ٠مثلادرمورد: «یوسف وزلیخای» ناظم میگوید: «مثنوی یوسف وزلیخایی دارد که‌به‌خواندنش نمی‌ارزد» وآنگاه این بیت را مثال می‌آورد:

سحر گاهان که فرزندان ا نجم
شدند از چشم از یعقوب فلك گم

آدم با خواندن این بیت می‌داند که نقاد هم دروغ می‌گوید وهم خوب وخراب ر ا نمی‌تواند ازهم باز شناسد ٠ واین است وضعیت نقد درگذشته ٠

می‌پرسم پس نقد واقع بینانه چگو نه نقدی راگفته میتوانیم ...؟

-نقد واقع بینانه گویا همان ارزش یابی های است که درآن حب وبغض ناقد دستی نداشته باشد ولی اینجا دید گاه‌ناقد ،نقش شمارهٔ ۲ داردکه ازیکسو بامعیارهای‌ادبی بکاربرداذبی اثر برمی خیزد و ازسوی دیگر هم‌بامعیارهای فلسفی که‌گویا قبلا می داند که چه بکند وهر اثری راکه بامعیار هایی فلسفی او همنوایی نداشت تقبیح می‌کند ومرد ودش میسازد اینگونه نقد نویس آدم متعصبی‌است‌و کوته‌نظر ٠

آیا شده می‌تواند که‌نقد نویسی بد ون درنظر داشت مکتب فلسفی اش اثری‌رانقد کند ٠٠٠ ؟

-درست است که ضابطه های معینی برای ارزیابی اثری وجود دارد ولی این ضابطه‌نباید آنقدرکلیشهٔ یی باشدکه دیگر ناقدرا دریك تنگنای کوچك محصور بسازد واورا وادار به یك عملی جنمی کند٠

درنقد مکتب های گونا گونی‌است.چه بسا ناقدان که دنبال یك مکتب راگرفته اند وهر فراوردهٔ را که با اساسات مکتب شان مغایرت داشت نفی می‌کند وتقبیح.که‌این‌عمل بانقدواقعی مغایرت دارد٠

نقاد راستین باآنکه برروی معیار ها ی مشخص کار ارزیابی را دنبال می‌کند اما دیدگاه او وسیع‌است وگسترده‌ودور ازتعصب دور از فینا تیسم ودور ازهرگونه گرا یش های«دگماتیك» دست بکار نقد می زند واین است‌نقد٠

در نقد ادبی دوگونه معیار وجود دارد

۱-معیار های ادبی که‌شامل‌مکتب‌های‌ادبی‌اند مثلا:

بدیع ، بیان، عروض ، قافیه ومعانی‌و...

۲- معیار های فلسفی یعنی اندیشه‌وجهان بینی ناقد٠

وبه‌کمك این دو معیار است که‌ناقددو رخ اثر را یعنی محتوی وشکل اثر ادبی‌را ارزش یابی می‌کند ٠

ازینرو ناقدی که مومن به‌جهان بینی مشخصی نیست درامر ارزش یابی آثار به دست وپاچگی وپراگنده گویی مواجه است، ودرنظر او شاخص تعین کنندهٔ وجود ندا رد ونمیداند که چه‌چیز راتایید کند وچه چیز را نفی، ازنظر چنین کسی ممکن است الحا د خیام هم‌قابل تایید باشد و (وحدت الوجود) مولاناهم چون پیش خودفیصله نکرده است‌که کدام یك ازین دوصحیح اند چنین ناقدی‌معمولا فرمولیست است و همه باورش بسوی شکل اثر می‌باشد٠ برای اومهم نیست که‌درپشت یل غزل ناب چه اندیشهٔیی خوابیده‌است‌ودر عمق یك غزل مبتذل . واینگونه نقدیك عمل گنگ است وقابل مجازات می‌نماید٠

در اخیر از لطیف ناظمی می‌پرسم : که‌به صفت یك منتقد گفته میتوانید که‌شعر خود شما چگونه شعری است ٠٠٠ ؟میگوید:

-من ازشعر خودم راضی نیستم ! چراکه شعر من در مجموع پراز فراز ونشیب است پراز فریادهایی است وزمزمه هایی که یك کلیت واحد ندارد ٠

من به‌دنبال نو جویی بوده ام، نو جو یی درنحوهٔ بیان ،نوجویی در پیدایش کلما ت، نوجویی در کنایه واستعاره که صاد قانه‌ترین اجزای شعراند ولی‌این‌نوجویی‌بدانگونه نبوده که‌مرا راضی نگهدارد ازینرو یك انفعال ذهنی برروی اندیشهٔ‌من و شعر من سایه‌می اندازد انفعالی که‌مرا درهراس می‌افگند٠

گفته می‌توانید که خصو صیت فرمی‌شعرتان چگونه‌است ٠٠٠ ؟

-در قسمت فرم شعرم باید بگویم: که من

خسته وتنبل به چشمان کبود
رفته این مرداب درخواب گران
***
شاخه های نی فتوروبی نمك
پای در مرداب وسر بر آسمان
پرهراسان از نهیب باد ها
بی شکیب ازفتنه مر غابیان
***
پنجهٔ شاخ سپیدار کهن
می‌خورد گاهی بروی آبها
باد وحشت خیز وبیم انگیز شب
می دمد برسینهٔ مرداب ها
***
برگهای تشنهٔ بید وچنار
لب بجام آبها تر کرده‌اند٠٠
روی خاك نرم، کرمك های سر خ
نغمهٔ بی مزهٔ یی سر کرده اند٠
***
سو سماران سیه پیچیده اند
دور بازوی علف های خنك
شب پرگها بر سروه کرده اند
بالهای نازك خودرا تنگ٠٠
***
سایهٔ هرشب زلای کاج ها
پای می‌گیرد کنار آبگیر ٠٠٠
شب‌پرگ‌ها می‌پرند از خواب‌خوش
دور میگردند لك‌لك های پیر ٠٠
***
این منم آن سایهٔ مطرودشب
خسته از تکردا ، لبریز از گناه
میکنم درگوش این مرداب سر
قصهٔ بی نوری یك عشق سیاه

بقیه صفحه ۲۲

خوانندگان عزیز...

بودند که لیلا بمرض تو بر کلوز (سل) مصاب میباشد و اگر حیات است از دواج نموده؟ ویا بهما ن حالت سابقه میبا شد یا چطور ؟

۲ـ در بعضی از یاد داشتهای مو صو فه نو شته شده (۲۲ـ اسد) اما معلوم نشد که در کدام سال؟

۳ـ در یادداشت مذکوره تذ کر رفته که بعد از فوت پد ر شهمرای یك زن مشهور به عمه اش زندگانی شباروزی خود رابسر میبرد و نیز آقای با ختری که غرض مصا حبه به منزلشان تشریف برده بودندنوشته اند که عمه شان را دیده است. آیا درین مورد از صحت و سقم ایـن داستان از عمه شان کدام استفساری بعمل آورده یا چطور ؟

٤ـ بعضی از خوا نند گان قضاوت یکطرفه نموده و جواد را متهم ایـن واقعه قرار داده اندد ر حالیکه تاکنون صحت وسقم این مـو ضوع معلوم نیست. در حالیکه لیلا دریادداشت خود که در شماره (٤۹) همین مجله نشر شده تذکر داده که بعد تسلیم نمودن پول قر ضیـکه جواد بالای پدرش داشت بارثانی بخانه (جواد) بنا بخوا هشیکه جواد نموده بود رفته اند. خوا نند گان خود شان قضاوت کنند برای شخصیکه بحیات یك فرد صدمه رسانیده آیا بار ثانی رفتـن بخانه جواد ویا قبول نمودن دعوتش قابل قبول است؟

٥ـ خوا نندگان محترم در با ر ه محسن خان که او نیز با لیـلا مثـل (جواد) معا مله نموده واز انصاف دور وقابل تذکر نیست رفتار نموده اما قضاوت کنند گان کدام چیز ی درباره اش نه نو شته و یا قضا وت نکرده اند. در حا لیـکه خود لیلا معترف است چندین بار بخانه ا و رفته و حتی یك عراده مو تردرحالیکه بهمان شب که بخانه جواد دعو ت بودند بدسترس لیلا گذا شته است.

ناگفته نبا ید گذا شت کـه در صفحه مقا بل یاد داشت لیلا دراکثر شماره ها فو توئی به نظر میخورد معلوم شده نتوا نست که این فو تو خود لیلا میباشد ویاخیالی است.

باتذکر فوق متمنی ام پنج مواد فوق را بنباغلی دید بان معلو ما ت بدهند تااز یکطرف در زمینه نظـر به تحریری خود لیلا ومجله محترم ژوندون قضاوت بیطر فانه بعمـل آمده باشد واز جانبی در صو ر ت امکان با لیلا کدام کمك ویارهنمائی شده بتواند. در صورت لزوم ا گر آدرس مکمل لیلا نزد آن اداره محترم موجود با شد معلو مات ارائه فرمایند تا آزراه غیر مستقیم خـوا نند گان همرایش کمك بنما یند.

ك ـ ع تایپست از ادارهٔ عالی څارنوالی وزارت عدلیه

بقیه صفحه ۲۲

یادداشت از...

کنی؟ زندگیت را از چه راهـــی بگذرانی ؟

ـ در صورتم خیره میشود ومنتظر است من حر فی بزنم. سوال محسن خان گیجم کرده است وبرای اینکه بار نگـاه های او را از صو ر تم بر دارم میگویم:

ـ نمیدانم، که بعد از این چـه خواهم کرد و زند گیم را چگو نـه خواهم گذرا نید.

آنوقت محسن خان لبخندی میزند ومیگوید:

ـ من میدانم. من میدانم تو باید چگونه زندگی کنی و چه زندگی را باید بر گزینـی. اما بیك شـرط ، بشرط اینکه جز من کسی در زندگی توراه ندا شته با شد و جز من قلبت کسی را نپذیرد.

ـ باز همان مو ضـوع دو ست داشتن؟

خندهٔ میکند و میگو ید:

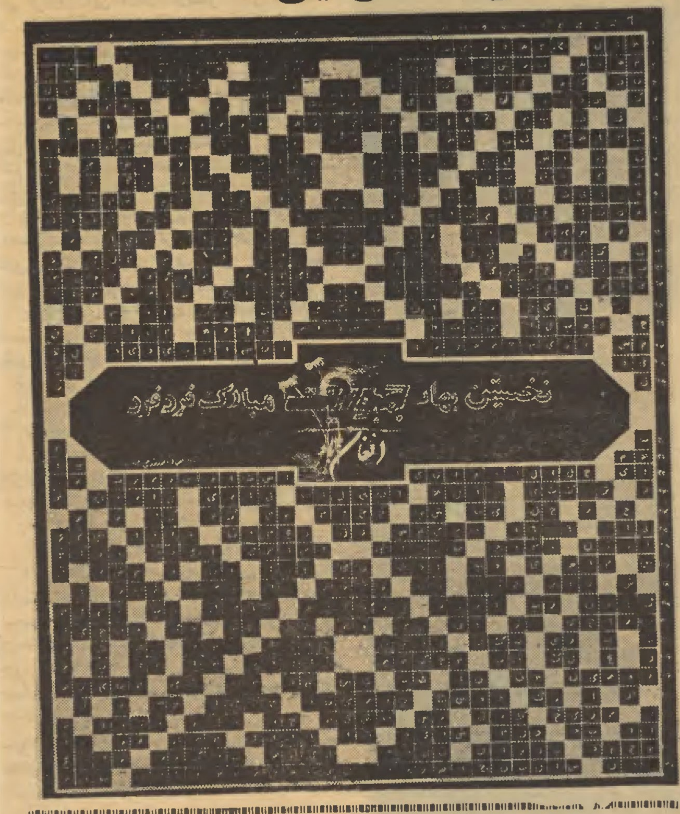
ـ ببین مـن آن حرف را تکـرار نکردم فقط خوا ستم، در زندگی من وتو شخص ثالثی قـدم نـگذا رد و دیواری بین ما نکشد.

لبانم با تلخی از هم باز میشود ومیگویم:

ـ بسیار خوب اگر شما به همین قانع هستید، من حر فی ندارم. چون در حال حاضر برای من، هیچ مردی برتری و امتیازی نسبت به دیگر ی ندارد.

پوز خندی میزند، نمیـدانم ا ز تحقیر است یاعادت، میگوید:

حل جدول این شماره



بقیه صفحه ٤

در دفتر مدیر

دختر سا عاتی طو لانی با گر و ه مشورتی مجـله صحبـت کـرد و مشکلاتش را باز گفت وپیشنهاداتی هم که معلوم میشد مقبول خا طـر اوست دریافت کرد. او خیلی راضی به نظر میر سید ووقتی اداره مجله را ترك میگفت یخ های خنده اش با ز شده بود ما هم از کار مان راضـی بودیم که کمکی بیك دختر، که فکر میکرد همه چیز برایش تمام شد ه کرده ایم. ولی نمیدانیم تاچه اندازه این نظریات عملی خواهد بود.

ـ همین هم برای من کافی است. بعد دستش را روی شانه ام میگذارد ومیگوید:

ـ جا های مان را با ید عـو ض کنیم چون چیزی به شهر نما نده و درشهر من با ید را نندگی کنم.

بعلامت موا فقت سرم را تـکان میدهم ومیخواهم از موتر پیاده شوم که ناگهانی افسر پو لیسی کنا ر موتر سبز میشود و با لبخنـــد استهزاء آمیزی جلو م را سد میکند

ناتمام

بمنظو ر تقو یه آ رشیف ملی

(کتابخانه عامه برای آرشیف ملی هر نوع اسناد و مدارك کتبی رابه شمول مکاتـبات خاطـرا ت یـاد داشتها ـ و قفنامه ها ـ نقشه ها های تعمیرات قدیمه ـ قباله ها ـ و ثایق ـ سند اعماراما کن وابنیه تذکره ها، وصیت نامه ها، شجره هاثبت البوم ها عکس هـای رجـا ل تولدات و وفیات ـ اتصاو یـب مجالس ـ تعلمات نـامـه هـا ـ مینا تور یها ـ تـجارب طـبی ـ البوم هـا وعکس هـای رجال ـ اناث ـ واقعات و مجالس تابلوها ثبت آواز هاو سایر مسجلات اسناد و اورا قیکه ارزش کتوری واهمیت تاریخی داشته و به نحوی از آنجا زندگی مردم وکشور ما رانمایندگی کنند خریدار ی میدارد .

کسانیکه چنین اسناد و مدارك داشته باشند به کتابخانه های عامهٔ مراجعه نمایند هر نوع تفصیـل و معلوما ت را از تیلفون هـــای (۲۳۱٦٦ ـ و ۱۳٥۹٦) آمریـت کتابخانه عامه .بدست آورده مـی توانند.)

ترجمه: سخنور

باب هوپ هنوز مردم‌را میخنداند

او هرجا که قدم گذاشته، توانسته است باکلمات وحر کات خاص خودش مردم‌را بخنده وادارد. گاهی ظرافت های او بقدری بجا وپر مطلب وآنی است که خود ش را نیز به تعجب وا می دارد.

در کار های هنری باب هو پ اصالتی عمیق پنهان است، اوهمیشه کو شیده است ظرا فت ها و طنز هایش جنبه محلی وو طنی دا شته باشد تابر قلب تماشاچی نفو ذ کند.

باب هوپ بقدری به کار خود علاقه دارد که بار ها گفته است اگر قرار باشد به تر تیبی می توا نند مردم را بخندا ند یا مانع کارش شوند،، از ناامیدی و غصه خوا هد مرد.

باب هوپ اگر چه هنر مند آزاده است، ولی یك وطن پر ست به تمام معنی هم می‌باشد.

جان کنیدی فقید وقتیکه از او بخوبی یاد میکرد ومدال طلا یی راکه کانگرس ایالات متحده بوی ا عطا کرد، اظهار دا شته بود که باب‌هوپ بهترین سفیر حسن نیت آن کشور درممالك خارجی می باشد.

باب هوپ زیاد علاقه داردشخصیت های مشهور دنیا را در مطالب ظریفانه خود مورد انتقاد قرار بدهد ولی مطالب خود را بقدری با دقت انتخاب میکند و پر ورش مید هد که (طرف) اگرچه مورد انتقاد قرار گرفته رنجشی به دل نمیگیرد.مردم به‌صفای نیت وپاکی قلب‌اش ایمان دارند.

او حتی فا میل رئیس جمهور اسبق ایالات متحده، جانسن را نیز بی‌گزند نگذا شته است.

زمانیکه دختر جانسن از دواج نمود، باب هوپ در پرو گرامی به مردم‌اطلاع داد که جانسن از اینکه دختر خودرا «از سرش تیر کده» بسیار راضی است و زما نیکه ختر جانسن با شو هرش قصر سفید را ترك میگفتند ، یك جوره بوت کهنه را از عقب ایشان پر تاب نمو د ه اما بد بختانه هیو برت ه مفری معاون ریاست جمهوری هنوز دربوت ها قرار داشت.

باب هوپ از قد بلند و منطق برنده ومحکم جنرال دو گول، برای مطالب کمیدی خود استفاده مینمو د زمانی بعد ازیکی از نطق های‌آتشین جنرال دو گول، باب هوپ به مردم اطلاع داد که برای جنرال یك تخته چوبی بزرگی فر ستاده تا زبان‌خودرا ماساژ بدهد.

باب هوپ مدت ها کو شید تا رادیو را تسخیر کند، او که کمید ی استیژبود، برای مدت ها نمیتوانست فقط با آواز مردم را بخندا ند، و لی بالاخره موفق گردید. اودر هالیود نیز راه یافت و تلو یز یون را نیز مجبور نمود تا برایش موقع‌هنرنمایی بد هند.

از فلم های مشهور وی که باوجود وطنی بودن ومحلی بو دن آ ن قلب مردم دنیا را تسخیر کرده ا ست‌راه هانگ‌کانگ، برای خاطرات تشکر و راهی بطرف یو تو پیا است که تنها فلم راه هانگ کانگ برا یش پنجاه ملیون دالر کمایی نمود .

اگر چه باب هوپ شصت و چهار سال دارد ولی هر گز به این فکر نیست که از کارش دست بکشد، بنابر عقیده دخترش نورا مردم را به آینده امید وار کردن وآن هارا آرامش بخشیدن مذهب باب هو پ را تشکیل میدهد. او به نیکی‌طبیعی انسان عقیده راسخ دارد.

باب هوپ راجع به یکی ازدوستان بسیار نزدیکش، که وی را بادختری که بعد ها باوی از دواج نمود، میگوید: اگر چه وی مرا به خانم آینده ام معرفی نمود وطوق از دواج را به گر دنم انداخت، ولی من هنوز این رفیق خود را دو ست دارم .

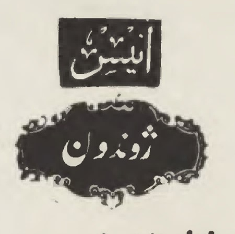
باب هوپ و خا نمش اگر چه طفلی ندارند، ولی دو دختر و دو پسر را از طفلی به فر زندی قبول نموده‌اند. ازدواج باب هوپ بر خلاف اکثر ازواج های هنر مندان ثابت با قی مانده است.

باب هوپ در سال ۱۹۰۳ در یکی از کو چه های لندن تو لد شده‌است او در اوایل زندگی شخصی چندا ن امینی نبود و گاهی اشیا را ازدکان هامی ربود، زما نی هم در نیویارك اخبار می فروخت، گاهی هم به مسابقه بکس پر داخته است. اوازآن زمان خاطره های پس ارزنده دارد.

یکی از دو ستان باب هوپ راجع به وی اظهار عقیده میکند:«تماشای باب‌هوپ درمیان جمعیت مردم، در پیاده رو های شهر بسیار جا لب است. همینکه مردم اورامیشناسند چهره ها از هم باز میشود وبامحبت عمیق به وی نظر می اندازند. گاهی چنان می نما ید که مشعلی بسیار درخشان دریك دهلیز تاریك در حال حرکت است.»







مسؤول مدیر :
نجیب‌الله رحیق
معاون روستا باختری
ددفتر تیلفون : ۲۶۸۴۹
دکور تیلفون ۳۲۷۹۸
مهتمم علی‌محمد عثمان زاده
پته: انصاری واټ
داشتراك بیه
په‌باندنیو هیوادو کښی ۲۴ډالر
دیوی گڼی‌بیه ۱۳ افغا نی
په‌کابل کښی ۵۰۰ ا فغا نی.
تیلفون :مدیریت توز یع وشکایا ت ۲۶۸۵٤
دولتی مطبعه

